**عناوین مندرج در شماره (15) شعله جاوید**

[**1 ـ در مورد "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"**](#_1)

[**2ـ اوضاع کنونی و وظایف ما**](#_2)

[**3ـ درگذشت "سمندر" (هادی محمودی) در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا**](#_3)

# [4ـ به‌مناسبت تجلیل از پنجاهمین سال‌گرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین](#_4)

[**5ـ پنجاهمین سال‌گرد خیزش مسلحانۀ ارضی ناگزالباری را در تمامی مناطق [شهری و] روستایی با روحیه و شور و شوق انقلابی تجلیل نماییم!**](#_5)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**بیانیۀ حـزب کمونیسـت (مائوئیسـت) افغانسـتان:**

# 1

**در مورد**

**"استراتژی جدید امریکا در افغانستان"**

**باالاخره پس از ماه‌ها تعلل، دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا، "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" را اعلام کرد. جوانب زیادی از جزئیات تفصیلی "استراتژی..." مذکور هنوز پوشیده باقی مانده است. اما جنبه‌های مهمی از آن که تا حال برملا شده و در رسانه‌ها مطرح گردیده است، قرار ذیل است:**

**1 – لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان.**

**2 – افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، فعلاً در حدود سه هزار نفر.**

**3 – تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان.**

**4 – تجهیز و آموزش بیش‌تر اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده.**

**5 – "عدم مداخله" در امور "ملت سازی" در افغانستان و تمرکز روی کشتن هرچه بیشتر "تروریست‌ها".**

**6 – جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به طالبان.**

**7 – نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان.**

**8 - تشدید صف‌بندی امپریالیستی- ارتجاعی علیه چین و روسیه در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند.**

**این مسایل را مختصراً به بررسی می‌گیریم:**

**لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان**

**از زمان شروع تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش بر افغانستان، اشغال کشور توسط آن‌ها و شکل‌دهی به رژیم دست نشانده در افغانستان تا آخر ریاست جمهوری جورج بوش در امریکا، حضور قوای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان و مشخصاً حضور قوای اشغالگر امپریالیستی امریکا در کشور، به تدریج افزایش یافت. اما علیرغم این افزایش قوای اشغال‌گر، مقاومت جنگی علیه آن‌ها افزایش یافته و به‌طور روزافزون در حال گسترش بود.**

**با شروع ریاست جمهوری بارک اوباما در امریکا، به تأسی از وعده‌های انتخاباتی او مبنی بر خاتمه بخشیدن مؤفقانه به جنگ افغانستان و خروج قوای امریکایی از افغانستان، کاخ سفید "استراتژی خروج از افغانستان" را مطرح کرد. اما آن "استراتژی" در واقع روپوشی روی افزایش وسیع قوای اشغالگر امپریالیستی و مشخصاً افزایش قوای اشغالگر امریکایی در کشور تا مرز یک‌صد هزار نفر در سال 2009 بود که یک‌جا با مجموع قوای اشغال‌گر متحدین امریکا در "ناتو" و بیرون از آن تا یکصد و پنجاه هزار نفر رسید.**

**"استراتژی خروج از افغانستان" ظاهراً مبتنی بر این فرضیۀ نظامی بود که این قوای امپریالیستی اشغالگر یکصد و پنجاه هزار نفری قادر خواهد بود در ظرف سه سال یعنی تا سال 2012 مقاومت جنگی علیه قوای اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده را کاملاً سرکوب نماید و یا تا آن حدی آن را تضعیف نماید که زمینه برای خروج قوای اشغالگر امریکایی و متحدینش از افغانستان مساعد گردد. طبق این استراتژی قرار بود خروج تدریجی قوای اشغال‌گر امپریالیستی امریکا از افغانستان در اواخر 2012 شروع گردد و تا آخر سال 2014 قسمت اعظم این قوا از افغانستان بیرون رود. قوای باقی‌مانده نیز باید تا دوسال دیگر یعنی تا آخر سال 2016 از افغانستان خارج می‌گردیدند و در ختم این سال فقط یک هزار نفر قوای امریکایی به‌عنوان قوای امنیتی سفارت امریکا در افغـانسـتان باقی می‌ماندند.**

**طبق این تقسیم اوقات و توأم با طرح این ادعای دروغین که طولانی‌ترین جنگ امریکا در خارج از آن کشور در حال تمام شدن است، قسمت اعظم قوای اشغالگر امپریالیست‌های امریکایی تا آخر سال 2014 از افغانستان بیرون رفتند. اما واقعیت مسلم و روشن این بود که جنگ امپریالیستی امریکا در افغانستان پایان نیافته بود. امپریالیست‌های امریکایی تلاش داشتند که قرارداد امنیتی با رژیم دست نشانده را نهایی سازند، رسماً در افغانستان پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک دراز مدت به‌دست آورند و حضور دراز مدت قوای شان را در افغانستان گویا قانونی سازند. اما به دلایل مختلف، که درینجا لزومی ندارد در مورد آن به تفصیل صحبت نماییم، این آرزو برآورده نشد و رئیس جمهور رژیم دست‌نشانده با امضای آن موافقه نکرد. به این دلیل و هم‌چنان به‌خاطر تشدید جنگ در افغانستان، تقسیم اوقات خروج قوای باقی‌ماندۀ امریکایی از افغانستان به‌صورت دقیق مورد اجرا قرار نگرفت. برعلاوه در ایام آخر ریاست جمهوری بارک اوبا در امریکا، مخالفت تعداد زیادی از سناتوران جمهوری‌خواه و جنرالان ارتش امریکا با تعیین تقسیم اوقات برای خروج قوای اشغالگر امریکایی از افغانستان واضح و روشن بود و بنا به این دلیل نیز خروج قوای "باقی‌ماندۀ" امریکایی از افغانستان در آن وقت به حالت تعلیق قرار گرفته بود.**

**پس از آن‌که دوران حاکمیت شاه شجاع سوم (حامد کرزی) به پایان رسید و رژیم دست نشانده به‌صورت "حکومت وحدت ملی" بر اریکۀ قدرت پوشالی تکیه زد، رژیم در همان اولین اوقات راه‌یابی به ارگ و کاخ سپیدار "قرار داد امنیتی" با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی را امضا نمود. شباهت این "قرار داد امنیتی" با "قرار دادهای" گذشته میان امیران دست نشانده در کابل و استعمار انگلیس آن‌چنان روشن و واضح است که گویی از "قرار داد"های مذکور نسخه برداری شده باشد.**

**امضای این "قرار داد امنیتی" میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم دست‌نشانده واضحاً نشان داد که "استراتژی خروج" اوباما از افغانستان فقط یک عبارت میان‌تهی بود و آن‌چه که امپریالیست‌های امریکایی در پی آن بودند و هستند، نه خروج کامل از افغانستان بلکه حضور درازمدت در افغانستان بود و هست. در واقع اشغال‌گران امپریالیست امریکایی بر مبنای یک محاسبۀ دراز مدت استراتژیک منطقه یی و جهانی به افغانستان آمده اند و نه بر مبنای محاسبات تاکتیکی کوتاه مدت و زودگذر. به همین جهت ما از همان ابتدای تجاوز و اشغالگری امپریالیستی تا حال پیوسته گفته ایم که اشغال‌گران امریکایی به زودی از افغانستان رفتنی نیستند و ما باید برای پیش‌برد یک مبارزه و مقاومت همه جانبه بر محور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان آمادگی داشته باشیم.**

**بنابرین لغو تقسیم اوقات خروج قوای امریکایی از افغانستان، که گویا مهم‌ترین جزء استراتژی جدید امریکا در افغانستان را می‌سازد، یک عبارت میان تهی است. در واقع چنین تقسیم اوقاتی تا حال وجود نداشته است. این لغو لفظی تقسیم اوقات خروج قوا فقط می‌تواند اعتراف آشکاری باشد بر نیت و نقشۀ استراتژیک درازمدت امپریالیست‌های امریکایی مبنی بر حضور دراز مدت قوای اشغال‌گر شان در افغانستان. آن‌چه درین میان تازگی دارد این است که اکنون آن‌ها آشکارا ابراز می‌کنند که ممکن است نیروهای شان مثل مورد جاپان و کوریای جنوبی در افغانستان نیز ده‌ها سال باقی بمانند.**

**افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان**

**"استراتژی جدید امریکا در افغانستان" نه تنها لغو تقسیم اوقات خروج قوای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان را در بر دارد، بلکه افزایش قوای مذکور در کشور را نیز شامل می‌گردد. در حال حاضر یک افزایش سه هزار نفری قوا در نظر گرفته شده است. اما راه برای افزایش بیش‌تر قوا در آینده نیز باز است و در صورت ضرورت عملی خواهد شد. بنابرین "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" در واقع استراتژی افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان است. در این استراتژی حدود و ثغور افزایش قوا نیز معین و مشخص نگردیده و هیچ محدودیتی برای آن در نظر گرفته نشده است.**

**اما واقعیت این است که امکان افزایش قوای امپریالیست‌های امریکایی در افغانستان از لحاظ عینی دچار محدودیت‌های شدید اقتصادی، نظامی و سیاسی است.**

**زمانی که در چوکات "استراتژی خروج از افغانستان" در زمان ریاست جمهوری اوباما، مجموع قوای اشغالگر امریکایی در افغانستان یک‌صد هزار نفر گردید، مخارج سالانۀ اقتصادی لشکرکشی امریکا بر افغانستان به یک‌صد میلیارد دالر رسید، یعنی یک میلیون دالر برای هر نظامی امریکایی در یک‌سال. ازین جهت حتی اگر طبق نرخ آن زمان محاسبه کنیم، علاوه شدن یک نظامی امریکایی به قوای امریکایی موجود در افغانستان، به معنای افزایش یک میلیون دالر در مصارف نظامی امریکا در افغانستان است.**

**مثلاً اعزام سه هزار نفر قوای تازه نفس امریکایی به افغانستان، از لحاظ اقتصادی بـه مـعـنـای سـه مـیـلـیـارد دالـر مصارف اضافی نظامی برای امریکا در یک‌سال است و این رقم کمی کم‌تر از تمام مصارفی است که دولت امریکا برای تأمین مصارف سالانۀ چند صدهزار نفری قوای نظامی پوشالی رژیم دست‌نشانده در افغانستان می‌پردازد. به این ترتیب مصارف اقتصادی یک نظامی امریکایی در افغانستان برابر با مصارف اقتصادی صد نظامی اردوی پوشالی رژیم دست نشانده است. طبق این محاسبه، کل بودجۀ نظامی سالانۀ دولت امریکا که رقم سرسام‌آور هفت‌صد میلیارد دالر است، فقط برای تأمین مصارف یک لشکر کشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ هفت‌صد هزار نفری در شرایطی شبیه به شرایط افغانستان در خارج از امریکا کفایت می‌کند و نه بیش‌تر از آن.**

**طبق محاسباتی که در اواخر سال 2014 توسط خود منابع امریکایی به عمل آمده بود، مجموع مصارف نظامی امریکا در عراق و افغانستان بیش‌تر از دوهزار میلیارد دالر ( دو تریلیون دالر )‌ تخمین زده شده بود. در واقع یکی از عوامل نسبتاً مهمی که باعث گردید بحران اقتصادی چند سال قبل دامن امریکا را بگیرد و سپس به تمامی کشورهای امپریالیستی خورد و بزرگ غربی و به یک معنی به تمام جهان سرایت نماید، همین مصارف نظامی هنگفت امریکا در لشکرکشی‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه اش بر افغانستان و عراق بود.**

**این نشان می‌دهد که حتی ابرقدرت امپریالیستی ای مثل ایالات متحدۀ امریکا قادر نیست مصارف افزایش بسیار وسیع قوای اشغال‌گرش در افغانستان را متقبل گردد. حتی می‌توان گفت که در وضعیت اقتصادی کنونی امریکا، دولت امریکا قادر نیست مصارف یک لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ دیگری مثل جنگ عراق را متقبل گردد یا مثلاً قوای اشغال‌گرش در افغانستان را تا یک‌صد هزار نفر افزایش دهد. این محدودیت صرفاً با وضعیت اقتصادی خود امریکا مرتبط نیست، بلکه با وضعیت اقتصادی متحدین امریکا در افغانستان نیز مرتبط است، کما این‌که تعدادی از متحدین امریکا در افغانستان، از میدان جنگ پا پس کشیده اند و گمان نمی‌رود که دیگر، حداقل در کوتاه مدت، دوباره به این میدان داخل گردند.**

**افزایش وسیع نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان از لحاظ تعداد نفرات نیز ناممکن یا حداقل نهایت مشکل است. هم اکنون ایالات متحدۀ امریکا در بیش‌تر از پنجاه کشور جهان و در بیش‌تر از یک‌صد و پنجاه پای‌گاه نظامی استراتژیک در خارج از امریکا حضور تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه دارد، به نحوی که قسمت‌های زیادی از ارتش امریکا در خارج از آن کشور و قسمت کم‌تر آن در داخل آن کشور مستقر است. در واقع ارتش امپریالیستی امریکا آن‌چنان در سطح وسیع در جهان پراگنده است که در تاریخ نظامی امپراتوری‌های گذشته و کنونی جهان بی‌سابقه یا حداقل کم‌سابقه است. وضعیت خود امریکا و جهان قسمی است که ارتش امریکا نمی‌تواند از هیچ بخشی از پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک خود در جهان صرف‌نظر نماید، بلکه فقط می‌تواند بخش‌های معینی از نیروهای موجود در پای‌گاه‌های مذکور را کم‌وبیش در جاهای دیگر جابه‌جا نماید، که معمولاً نمی‌تواند کافی باشد و برعلاوه نمی‌تواند خالی از خطر باشد.**

**به‌طور مثال در لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ امریکا بالای عراق، و هم‌چنان در زمان حضور اشغال‌گرانۀ یک‌صد هزار نفری قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، امپریالیست‌های امریکایی مجبور گردیدند که علاوه از "نفرکشی"های نظامی از پای‌گاه‌های ارتش امریکا در داخل امریکا و در خارج از امریکاّ بخشی از نیروهای احتیاط ارتش امریکا را نیز احضار نمایند. در هر دو مورد خلاهای قسمی نظامی هم در داخل امریکا و هم در پای‌گاه‌های نظامی امریکا در خارج از آن کشور به‌وجود آمد.**

**در حال حاضر، افزایش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان از لحاظ سیاسی نیز شدیداً دچار محدودیت است. یکی ازین محدودیت‌ها مخالفت وسیع سیاسی علیه دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا است. در واقع به‌دلیل همین محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا بود که تصمیم‌گیری در مورد "استراتژِی جدید امریکا در افغانستان" و فیصلۀ نهایی در مورد آن چندین ماه طول کشید و وقتی هم که مورد تصمیم‌گیری و فیصلۀ نهایی قرار گرفت و اعلام گردید، فقط یک افزایش فوری سه هزار نفری قوا در آن منظور گردید و نه بیش‌تر. برعلاوه به همین دلیل است که این افزایش سه هزار نفری قوا نیز تا حال عملی نگردیده است.**

**مشخصاً افزایش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان باعث افزایش وسیع تلفات نیروهای امریکایی و افزایش وسیع مصارف نظامی امریکایی‌ها در افغانستان می‌گردد و هر دو مورد می‌تواند باعث افزایش جدی مخالفت سیاسی علیه دولت تحت رهبری ترامپ گردد.**

**در واقع دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا از لحاظ موجودیت مخالفت وسیع سـیاسـی در امـریکا عـلـیـه خـود، از جهات سیاسی بسیاری دچار محدودیت است و نمی‌تواند برای اجرای برنامه‌های خود گام‌های وسیع بردارد، بلکه در هر موردی با احتیاط عمل می‌نماید تا باعث توسعه و تعمیق بیش‌تر مخالفت مذکور نگردد.**

**محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا در افزایش نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان، مربوط به متحدین امپریالیست امریکا در افغانستان نیز هست. روی‌کار آمدن دولت ترامپ در امریکا، اگر از یک‌جانب با بیرون رفتن برتانیه از اتحادیۀ اروپا هم‌زمان گردید، از جانب دیگر باعث دوری بیش‌تر فرانسه از امریکا و هم‌چنان دوری نسبتاً قابل توجه جرمنی از امریکا گردید. به‌عبارت دیگر تضاد امپریالیزم امریکا با امپریالیزم فرانسه و امپریالیزم جرمنی، که دو قدرت امپریالیستی اصلی و هژمونیست در اتحادیۀ اروپا هستند، بیش‌تر گردیده و به این اعتبار باعث تشدید تضاد میان امپریالیست‌های امریکایی و امپریالیست‌های شامل در اتحادیۀ اروپا گردیده است.**

**علیرغم این مسایل، سیاست امپریالیست‌های امریکایی در مورد جنگ افغانستان همیشه این بوده و خواهد بود که قدرت‌های امپریالیستی متحد خود در ناتو را نیز در این جنگ شامل سازند و "مسئولیت‌"هایی را به آن‌ها بسپارند. بنابرین از یک‌جهت ناگزیر اند کاملاً خودسرانه و بدون مشوره با آن متحدین خود در مورد افزایش قوا در افغانستان تصمیم نگیرند، زیرا که میزان افزایش قوای امریکا در افغانستان، میزان افزایش قوای متحدین امریکا در افغانستان را نیز روشن می‌سازد و لازم است که امریکایی‌ها محدودیت‌های سیاسی قدرت‌های مذکور را نیز در نظر داشته باشند. طبق احصائیه های‌رسمی، در حال حاضر مجموعاً پانزده هزار نفر قوای امریکایی و سایر کشورهای عضو "ناتو" در افغانستان حضور اشغالگرانه دارند که یازده هزار نفر آن مربوط به امریکا و چهار هزار نفر آن مربوط به سایر کشورهای عضو "ناتو" هستند. این احتمال وجود دارد که افزایش سه هزار نفری قوای امریکا در افغانستان، افزایش دو هزار نفری قوای کشورهای دیگر عضو "ناتو" را به دنبال داشته باشد. به این ترتیب مجموع قوای اشغال‌گر امپریالیستی در کشور به بیست هزار نفر خواهد رسید.**

**جنبۀ دیگری از محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا در افزایش وسیع نیروهای اشغال‌گرش در افغانستان، تلاش دولت امریکا برای جلوگیری از تشدید بیش‌تر تضادهای بین‌الامپریالیستی امپریالیزم امریکا با امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین است که در طی چند سال گذشته پیوسته توسعه و تعمیق یافته و ابعاد خطرناکی گرفته است. افغانستان یکی از عرصه‌های توسعه و تعمیق تضاد مذکور است و واضح است که افزایش وسیع قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان با عکس العمل‌های جدی‌تر این دو قدرت بزرگ منطقه‌یی و جهانی روبرو خواهد شد.**

**تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان**

**برتری هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی، مشخصاً برتری هوایی قوای اشغال‌گر امریکایی، در افغانستان خیلی واضح و روشن است. در مقابل قوای هوایی مجهز، مدرن، نیرومند و آموزش دیدۀ آن‌ها، یک قوای هوایی ضعیف و یک سیستم دفاع هوایی حداقل نیز وجود ندارد.**

**می‌توان گفت که ازین لحاظ حتی قوای هوایی رژیم دست نشانده، که به تازگی توسط امریکایی‌ها با یک تعداد طیارات جنگی باقی‌مانده از جنگ جهانی دوم "مجهز" گردیده است، در افغانستان بی‌رقیب است.**

**در "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی منظور گردیده و از چندی به این طرف عملاً آغاز گردیده است. مثلاً تنها در جریان عملیات‌های هوایی نه ماه گذشته توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان در حدود دو هزار بمب پرتاب گردیده است. واضحاً باید اذعان نمود که این تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی تأثیرات فوری داشته و باعث شده است که دیگر مراکز چند ولایت از قبیل هلمند، ارزگان، قندوز، پکتیکا، فراه، سرپل، فاریاب و غیره در فصل جنگ امسال حداقل مورد تهدید فوری قرار نداشته باشند.**

**در واقع هدف اصلی تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی، مشخصاً قوای هوایی امریکا در افغانستان، در قدم اول این است که از تجمع وسیع نظامی علیه خودشان و رژیم پوشالی که باعث می‌گردد مراکز ولایات مورد تهدید فوری قرار بگیرند و یا بزرگ‌راه‌ها به‌صورت وسیع و برای مدت طولانی مسدود گردند، جلوگیری نماید.**

**تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی در افغانستان توسط قوای هوایی اشغال‌گر امریکایی باعث افـزایـش تـلـفـات قـوای**

**مذکور نمی‌گردد، در حالی‌که امکان مورد آماج قرار گرفتن چهره‌های نظامی محوری "مخالفین مسلح" اشـغال‌گـران امپریالیست و رژیم دست نشانده را دوبرابر بیشتر می‌سازد.**

**در هر حال نه جلوگیری از تجمع وسیع نظامی "مخالفین مسلح" از طریق تشدید دوبرابر عملیات‌هـای هوایـی قـوای اشغال‌گر امپریالیستی می‌تواند باعث شکست قطعی آن‌ها گردد و نه مورد آماج قرار گرفتن چهره‌های نظامی محوری آن‌ها. شکست قطعی وارد کردن بر "مخالفن مسلح" مستلزم استفادۀ وسیع از نیروهای زمینی و تصرف قطعی مناطق تحت کنترل شان است و چون اجرای چنین برنامه ای توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم دست نشانده، حداقل فعلاً، مقدور نیست، کل "استراتژی جدید" امریکا در افغانستان حکم یک استراتژی جنگی فشاری برای وادار کردن طالبان (بزرگ‌ترین نیروی مخالف مسلح فعلی) به سازش با اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را به‌خود می‌گیرد و نه یک استراتژِی جنگی قاطع و فیصله کن.**

**تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده**

**یک ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار مثل ابرقدرت امپریالیستی امریکا که به‌یک معنی بر تمام جهان چنگ انداخته و با تمام قدرت‌های خورد و بزرگ در جهان از در دشمنی یا دوستی سروکار دارد، "قدرت خدایی" ندارد که "به‌تنهایی" تمام جهان را اداره نماید. این ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار نه تنها به متحدین امپریالیست، بلکه به مزدوران و دست‌نشاندگان مرتجع نیز نیاز دارد. درین معنی ابرقدرت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا در افغانستان به‌رژیم دست نشانده درین کشور نیازمند است تا گویا نشان دهد که حضور قوای امریکایی در افغانستان به معنای اشغال افغانستان نیست و افغانستان کشور مستقلی است که دارای "دولت" و "نیروی نظامی" مختص به‌خود است.**

**دلیلش این است که عصر استعمار کهن و مستعمره‌سازی رسمی کشورها توسط قدرت‌های استعماری به پایان رسیده و دیگر هیچ قدرت و ابرقدرتی در جهان نمی‌تواند در وضعیتی قرار بگیرد که رسماً این یا آن کشور را به مستعمرۀ رسمی خود مبدل نماید. دقیقاً مثل برده‌داری که دیگر هیچ قدرت و فردی نمی‌تواند رسماً به برده‌گیری و برده‌داری بپردازد، کما این‌که هنوز برده داری عملی در جهان وجود دارد.**

**افغانستان کنونی کشوری است که عملاً تحت اشغال نیروهای امریکایی و متحدینش قرار دارد، اما اشغال‌گران امپریالیست نمی‌توانند این کشور را مستعمرۀ رسمی شان اعلام نمایند، بلکه مدعی اند که افغانستان یک کشور مستقل است و حتی ادعا دارند که به‌خاطر حفظ موجودیتش به‌عنوان یک کشور مستقل درین‌جا "حضور" دارند.**

**بنابرین آن‌ها در همان اوایل اشغال افغانستان رژیم دست‌نشانده را شکل دادند و به‌سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش پولیس و اردوی پوشالی این رژیم پرداختند. این‌‎که پولیس و اردوی پوشالی در طول زمان بیش‌تر از یک و نیم دهۀ گذشته به‌خوبی تجهیز و تسلیح نگردیده اند، ناشی از غفلت اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و انگلیسی و غیره نیست، بلکه ناشی از سیاست حساب‌شدۀ آن‌ها است. آن‌ها در گذشته به‌صورت غیر مستقیم و از طریق پاکستان به سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش طالبان پرداختند و حتی در وهلۀ اول به طالبان اجازه دادند که پیوندهای شان را با القاعده تحکیم و گسترش دهند. وقتی این کمک رسانی‌ها از یک حد معین تجاوز نمود، طالبان از کنترل خارج شدند. این وضع می‌تواند در مورد پولیس و اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده نیز اتفاق بیفتد. چنان‌چه به‌صورت قسمی از چند سال به‌این‌طرف موجود است و تا حال ازین ناحیه ضربات محکمی بر نیروهای اشغال‌گر وارد گردیده است و این احتمال وجود دارد که گسترده‌تر و عمیق‌تر گردد و خصلت نسبتاً وسیع‌تر محلی و منطقه یی پیدا نماید و حتی سرتاسری گردد. بنابرین در مورد سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش پولیس و اردوی پوشالی محتاط هستند که مبادا از کنترل خارج شود. این پولیس و اردو باید از لحاظ تجهیزاتی، مالی، آموزشی، استخباراتی و غیره متکی به اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نگر آن‌ها باشد تا نسبت به نیروهای اشغال‌گر، به ویژه نیروهای اشغال‌گر امریکایی، احساس عدم احتیاج پیدا نکند.**

**"تسلیم‌دهی مسئولیت‌های امنیتی" کشور به پولیس و اردوی پوشالی رژیم، که چند سال قبل با نمایشات فریبنده توسط اشغالگران امپریالیست به روی صحنه آورده شد، به این معنی بود که صرفاً رنگ و لعاب "افغانستانی‌سازی" جنگ امپریالیستی در کشور تیره‌تر گردد، نه آن‌که اشغال‌گران امپریالیست به‌کلی از افغانستان پا پس بکشند و حالت تحت اشغال بودن کشور پایان یابد. در حال حاضر که افزایش محدود قوای اشغال‌گر امپریالیستی امریکایی و غیر امریکایی، افزایش دوبرابر عملیات‌های هوایی نیروهای هوایی امریکا در افغانستان و تجهیز بیشتر پولیس و اردوی پوشالی روی‌دست است، به نظر نمی‌رسد که "افغانستانی‌سازی" جنگ امپریالیستی در کشور از لحاظ رسمی به‌کلی از میان برود، اما رنگ و لعاب آن کم‌رنگ‌تر می‌گردد و بالمقابل رنگ و لعاب حالت تحت اشغال بودن کشور تیره‌تر خواهد شد و واضح‌تر به چشم خواهد خورد. در چنین حالتی ولو این‌که ظاهرسازی «پیش‌برد جنگ تحت رهبری نیروهای افغان‌» هم‌چنان حفظ گردد، رهبری حقیقی جنگ به‌نحو روشن‌تر از قبل به‌دست نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی خواهد بود.**

**در هر حال در تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی توسط اشغال‌گران امپریالیست حالت فوق العاده ای اتفاق نخواهد افتاد و این نیروها به نیروهای کاملاً مسلح و آموزش دیده با سلاح‌ها و آموزش‌های مدرن امروزی مبدل نخواهند شد. درین چهارچوب، نیروی هوایی اردوی پوشالی تعداد بیش‌تری از طیارات امریکایی مستعمل باقی‌مانده از جنگ دوم جهانی تحویل خواهد گرفت و برای استفاده از آن‌ها آموزش خواهد دید.**

**از هم اکنون مشخص گردیده است که اشکال جدید ملیشه‌سازی، از قبیل اردوی محلی، نیز روی‌دست است. یکی از تأثیرات ایجاد قطعات اردوی محلی، که غالباً در بر گیرندۀ پرسونل نظامی سابق بیش‌تر از جهادی‌ها و یا منسوبین سابق اردوی رژیم خواهد بود، این است که تسلیحات و تجهیزات ولو مستعمل و آموزش‌های نظامی مربوط به ناتو در افغانستان گسترش بیش‌تری بیابد و سیستم تسلیحات، تجهیزات و اموزش‌های نظامی روسی در کشور بیش‌تر به حاشیه رانده شود. اما گسترش بیش‌تر اشکال جدید ملیشه سازی، که غالباً در پیوند مستقیم با مربیان نظامی امریکایی قرار خواهند داشت، باعث تشتت و پراگندگی بیش‌تر نیروهای نظامی رژیم خواهد شد و عدم تمرکز فرمان‌دهی در این نیروها را بیش‌تر از پیش خواهد ساخت. مسلماً چنین وضعی باعث تحکیم نظامی رژیم پوشالی نخواهد شد.**

**علیرغم این‌که مصارف صد نظامی رژیم برابر با مصارف یک نظامی اشغال‌گر امریکایی است، در چهارچوب "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، افزایش کمی نیروهای نظامی پوشالی گنجانده نشده و چنین به نظر می‌رسد که کمیت فعلی این نیروها حداعلای عددی نظامیان پوشالی در نظر گرفته شده است.**

**گذشته از تمامی مسایل فوق، ناتوانی ذاتی پولیس و اردوی رژیم دست‌نشانده به‌عنوان پولیس و اردوی پوشالی ساختۀ دست اشغال‌گران امپریالیست، از لحاظ ضعف شدید مورال جنگی و کم‌بود جدی انگیزه برای جنگیدن در رکاب امپریالیست‌های اشغال‌گر و یکی از فاسدترین رژیم‌های موجود در جهان، مشکل التیام ناپذیری است که با هیچ ترفند امپریالیستی و ارتجاعی قابل التیام نیست. تجهیز و آموزش میکانیکی این نیروی نظامی مبتلا به ضعف شدید مورال جنگی و کم‌بود جدی انگیزه برای جنگیدن، در هر سطحی که صورت بگیرد، مشکل ذاتی این نیرو را رفع نخواهد کرد.**

**"عدم مداخله" در امور "ملت‌سازی" و تمرکز روی کشتن هرچه بیش‌تر "تروریست‌ها"**

**ادعای "ملت‌سازی" در افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست ادعای بی‌بنیادی است که سراسر تاریخ ملل جهان نادرستی آن را ثابت ساخته است. ملت از طریق اشغال قلمرو یک کشور توسط نیروهای نظامی مهاجم خارجی و سلب استقلال سیاسی آن کشور ساخته نمی‌شود، بلکه کاملاً برعکس آن، یکی از مؤلفه‌های اصلی آن، برپایی مبارزه و مقاومت علیه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی ارتجاعی خارجی، این سلب کنندگان استقلال کشور و امحا کنندگان هویت ملی مردمان کشور و پیش‌برد مؤفقانۀ آن مبارزه و مقاومت تا اخراج آن نیروها از کشور و کسب استقلال سیاسی کشور و احیای هویت ملی مردمان کشور است.**

**مؤلفۀ اصلی دیگر "ملت‌سازی"، مبارزۀ موفقانه علیه ساختارها، مناسبات و نیروهای ارتجاعی ضد ملی ماقبل سرمایه‌داری و سرنگونی این ساختارها، مناسبات و نیروها است و نه حفظ و ابقای ساختارها، مناسبات و حاکمیت نیروهای ارتجاعی فیودالی و بورژواکمپرادوری، آن‌هم در شکل ساختارها و مناسبات متکی بر اشغال‌گران و در قالب حاکمیت پوشالی ارتجاعی فیودالی و بورژواکمپرادوری رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست. پروسۀ ملت‌سازی در افغانستان ناگزیر باید پروسۀ مبارزه و مقاومت مؤفقانه علیه رژیم دست‌نشانده و سرنگونی آن، در پهلوی مبارزه و مقاومت مؤفقانه علیه اشغال‌گران امپریالیست، نیز باشد.**

**پس در طول مدت بیش‌تر از یک‌ونیم دهۀ گذشته، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تحت نام "ملت‌سازی" در افغانستان چه مصروفیت‌هایی داشته اند؟ آن‌ها در طول این مدت از یک‌طرف توسط قوای اشغال‌گر امپریالیست و قوای پوشالی سرکوب ملی را پیش برده اند و از طرف دیگر تلاش کرده اند که در میان مردمان افغانستان انقیادطلبی ملی را دامن بزنند و درین چهارچوب شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده یا طبق ادعای خودشان پروسۀ "دولت‌سازی" را به پیش سوق دهند.**

**واضح است که منظور از «عدم مداخله در امور ملت‌سازی» به هیچ وجهی به مفهوم عدم مداخله در امور فوق نیست و در واقع نمی‌تواند باشد. سرکوب ملی مردمان افغانستان و ترویج انقیادطلبی ملی در میان آن‌ها توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده امور غیر قابل تعطیل هستند و نمی‌توانند وجود نداشته باشند. شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده یا پروسۀ "دولت‌سازی" ادعایی اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان نیز غیر قابل تعطیل است. مثلاً تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی به عنوان یکی از اجزای مهم "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، غیرقابل تعطیل‌بودن سرکوب ملی و توأم با آن ترویج انقیادطلبی‌ملی توسط اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان را می‌رساند.**

**در واقع، آن‌چه تحت نام عدم‌مداخله در امور ملت‌سازی در چوکات "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" مطرح گردیده است، بخشی از همین سرکوب ملی و ترویج انقیادطلبی ملی است.**

**یکی از تبارزات آشکار این "عدم مداخله" که از مدتی به این‌طرف واضحاً خود را نشان می‌دهد، تشدید هم‌زمان شوونیزم ملیتی دارودستۀ اشرف غنی در محور ارگ به شمول "ریاست اداره امور ریاست جمهوری" و "شورای امنیت ملی رژیم پوشالی" و ناسیونالیزم ارتجاعی ملیتی سایر باندهای شامل در رژیم است. این وضع نتیجۀ سیاست‌های آگاهانۀ امپریالیست‌های امریکایی و سایر امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان است، سیاستی که تحت پوشش "عدم مداخله در امور داخلی افغانستان" پیش برده می‌شود. این سیاست کاملاً جدید نیست و از همان روز اول تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیستی آغاز گردید و قبل از آن نیز به یک معنی وجود داشته است. تشدید کنونی تضادهای ملیتی میان ملیت‌های مختلف افغانستان نتیجۀ منطقی تشدید کنونی سیاست مذکور توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است، تا بدین وسیله در شرایط اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده، شکل‌گیری سرتاسری مقاومت ملی ناممکن گردد یا لااقل به تعویق بیفتد.**

**یکی از تبارزات آشکار دیگر این "عدم مداخله"، که هم‌چنان از مدتی به این‌طرف واضحاً خود را نشان می‌دهد، تشدید گرایشات ارتجاعی ضد دموکراتیک، سرکوب گرانه، استبدادی و به اصطلاح اسلامی باندهای حاکم رژیم است. سیاست امپریالیستی ای که باعث تشدید این گرایشات گردیده است، تحت عنوان پذیرش "نسبیت فرهنگی" پیش برده می‌شود. این سیاست نیز کاملاً جدید نیست و از همان روز اول تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیستی آغاز گردید و قبل از آن نیز به‌یک معنی وجود داشته است. تشدید کنونی گرایشات ارتجاعی ضد دموکراتیک، سرکوب‌گرانه و استبدادی باندهای حاکم رژیم نتیجۀ منطقی تشدید سیاست ارتجاع‌پروری، استبدادپروری و بنیادگرایی ‌پروری توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است تا بدین طریق درماندگان مرتجعی مثل گلبدین و نیروهای ارتجاعی زبونی مثل حزب اسلامی گلبدین را به‌طرف خودشان بکشانند.**

**این "عدم مداخله" واضحاً به ضرر تسلیم طلبان به اصطلاح چپی مثل سازمان رهایی و بخش مرکز "ساما"، که به امید تطبیق به اصطلاح نورم‌های دموکراتیک بین‌المللی توسط اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان هستند، تمام می‌شود و تا حال نیز تمام شده است.**

**«تمرکز روی کشتن هرچه بیش‌تر "تروریست‌ها"» عبارتی است که باید به معنای تشدید جنگ و افزایش تلفات جنگی "نیروهای مسلح مخالفِ" اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‎نشانده و در عین حال افزایش تلفات جنگی نیروهای مسلح رژیم پوشالی و افزایش کشت‌وکشتار اهالی ملکی افغانستان ترجمه و تفسیر گردد. درین چهارچوب، همان‌ گونه‌ که قبلاً بیان گردید تشدید دوبرابر عملیات‌های جنگی نیروهای هوایی اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در افغانستان منظور گردیده است. برعلاوه احتمال افزایش عملیات‌های شبانه و حمله بر روستاها و خانه‌های مردم- که در زمان آخر حکومت پوشالی شاه شجاع سوم، حتی مورد مخالفت شدید رئیس جمهور رژیم پوشالی قرار داشت- و سایر اشکال "کشتار منتخب" وجود خواهد داشت. هم‌چنان در صورت تجمع وسیع "نیروهای مسلح مخالف" اجرای عملیات‌های وسیع هوایی یا عملیات‌های وسیع زمینی و هوایی به‌طور هم‌زمان و به‌صورت مشترک توسط نیروهای اشغال‌گر و نیروهای پوشالی روی‌دست گرفته خواهد شد.**

**افزایش تلفات نیروهای مسلح رژیم پوشالی، نه تنها توسط "نیروهای مسلح مخالف" بلکه حتی توسط بمبـاران‌هـای طیارات نیروهای اشغال‌گر امپریالیست قابل پیش‌بینی است. اگر در همان اولین روزهای افزایش دوبرابر عملیات‌های هوایی نیروهای اشغال‌گر امپریالیست، یک گروپ از نیروهای پولیس رژیم در ولسوالی گرشک ولایت هلمند قتل عام ‌گردید، چنین قتل عام‌هایی در آینده نیز تکرار خواهد شد.**

**افزایش کشت‌وکشتار اهالی ملکی کشور نیز قابل پیش‌بینی است. بمباران چندی قبل مراسم عروسی در "شمالی" عملاً نشان داد که این افزایش در جریان تطبیق "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، یعنی در جریان تشدید جنگ امپریالیستی در افغانستان، غیر قابل اجتناب است و عذرخواهی‌های فریب‌کارانه نمی‌تواند جنایت‌بار بودن آن‌چه را که اتفاق افتاد و آن‌چه را که در آینده اتفاق خواهد افتاد، بپوشاند.**

**جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها**

**رسانه‌های مربوط به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در افغانستان در مورد موجودیت "بیست گروه تروریست بین‌المللی" در کشور داد سخن می‌دهند. اما از قرار معلوم کلیت "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" از لحاظ سیاسی علیه طالبان توجیه گردیده و هدف سیاسی این استراتژی جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها اعلام گردیده است.**

**اعلام این هدف سیاسی از طرف اشغال‌گران امپریالیست امریکایی جوانب مختلفی دارد که لازم است روی مهم‌ترین جنبه‌های آن کمی مکث کنیم.**

**1 -- اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست اشغال‌گرشان یک‌جا با رژیم دست‌نشاندۀ آنان همیشه کوشیده اند و می‌کوشند که خود را ناجیان مردمان افغانستان از ارتجاع، استبداد، زن ستیزی، شوونیزم ملیتی، سرکوب‌گری، قوانین فوق‌العاده خشنِ طالبانی و القاعده و سایر گروه‌های اسلامیست خارجی متحد طالبان معرفی نمایند و به این طریق اشغال‌گری و وطن‌فروشی شان را موجه جلوه دهند. با تأسف باید گفت که این سیاست در شرایط ضعف مفرط نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی، نبود جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در میدان جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و میدان‌داری انحصاری جنگ مقاومت ارتجاعی طالبانی در صحنۀ کارزار، تا حد معینی، و حتی می‌توان گفت تا حد زیادی، کاربرد داشته است. عکس آن نیز صادق است؛ یعنی سیاست مذکور به نفع طالبان تمام شده و باعث تقویت طالبان و گسترش نفوذ آن‌ها در مناطق مختلف کشور گردیده است.**

**اعلام هدف سیاسی جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها در چوکات "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" توسط اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در واقع از یک جهت خلاصه کردن "مشکل افغانستان" به "مشکل طالبان" است و چنان‌چه گویا این "مشکل" رفع گردد، از نظر آن‌ها افغانستان گل و گلزار خواهد شد. اما این واقعیت ندارد.**

**اول این‌که: اگر بخواهیم "مشکل افغانستان" را در موضوع عمدۀ آن خلاصه کنیم باید بگوییم که "مشکل افغانستان" مشکل حضور نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور است.**

**دوم این‌که: جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به جنگ طالبان، یا به بیان بهتر بخش مربوط به رهبری اصلی آن‌ها، علیه اشغالگران و رژیم خلاصه نمی‌گردد. طبق بیان خود اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی: «در افغانستان بیست گروه "تروریست" بین‌المللی فعال است و این کشور به لانۀ زنبور می‌ماند.» واضح است که تمامی این گروه‌ها زیر رهبری طالبان و تحت درفش آن‌ها حرکت نمی‌کنند و یک تعدادشان، فعالیت‌های مستقل از طالبان دارند و در صورتی که جناح مربوط به رهبری اصلی طالبان به فرض محال، یا حداقل بسیار مشکل، به اشغال‌گران و رژیم پوشالی تسلیم هم شوند، بقیه نیروها به جنگ ادامه خواهند داد و از طریق جلب و جذب نیروهای ناراضی از رهبری تسلیم شدۀ طالبان تقویت خواهند شد.**

**سوم این‌که: طالبان خودشان نیروهای شان را به سه بخش تقسیم می‌کنند:**

**بخش اول "جهادی‌های پان اسلامیست".**

**بخش دوم "مجاهدین ناسیونالیست".**

**بخش سوم "نیروهای اجیر".**

**بخش اول اجندای بین‌المللی و جهانی دارد و هدف شان صرفاً در محدودۀ افغانستان خلاصه نمی‌گردد.**

**بخش دوم از نظر خودشان اجندای کشوری و ملی دارد و نه بین‌المللی و جهانی، در مجموع خواست اصلی شان خروج قوای اشغال‌گر ناتو به رهبری امپریالیست‌های امریکایی از افغانستان است و حداکثر خواهان برقراری مجدد امارت اسلامی افغانستان هستند.**

**بخش سوم نیروهای اجیر است که برای پیش‌برد فعالیت‌های نظامی مشخص اجیر می‌شوند و در بدل پول فعالیت‌های‌ نظامی معینی را پیش می‌برند.**

**واضحاً به نظر می‌رسد که صلاحیت‌های رهبری نیروهای طالبان بیش‌تر به دست افراد مربوط به گروه اول یا جهادی‌های داخلی و خارجی است، ولی نیروهای شان در مجموع به‌طور عمده متشکل از ناسیونالیست‌ها یا بخش دوم است، در حالی که بخش سوم نه از صلاحیت‌های رهبری برخوردار است و نه عمدگی دارد بلکه یک بخش فرعی محسوب می‌گردد.**

**در صورتی که رهبری طالبان در مسیر تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده یعنی تلاش برای موقعیت قانونی یافتن در چهارچوب رژیم دست نشانده بیفتد، به آن برسد و در موقعیتی مثل موقعیت فعلی رهبری حزب اسلامی گلبدین قرار بگیرد، همان‌گونه که هم‌اکنون حزب اسلامی گلبدین در مسیر انحلال قرار گرفته است، طالبان نیز در چنین مسیری قرار خواهند گرفت:**

**آن‌ها در قدم اول بخش جهادی‌های خود را به‌طور قطع از دست می‌دهند. آن‌ها، به‌خصوص خارجی‌های شان، یا به نیروهای ارتجاعی اشغال‌گر موجود داعشی در نقاط مختلف کشور می‌پیوندند، یا از افغانستان خارج می‌شوند و یا هم دسته‌بندی یا دسته‌بندی‌های جدیدی برای پیش‌برد "جهاد"شان در افغانستان به وجود می‌آورند.**

**در قدم دوم ناسیونالیست‌های شان را از دست می‌دهند. آن‌ها یا دسته‌بندی‌های جدیدی برای پیش‌برد "جهاد"شان در افغانستان به وجود می‌آورند یا به دسته‌های موجود جدا شده از رهبری اصلی طالبان می‌پیوندند، یا خودشان به‌شکل مستقل با اشغال‌گران و رژیم داخل معامله می‎شوند.**

**در قدم سوم بخش نیروهای اجیرشان ترجیح خواهند داد که با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی مستقلانه داخل معامله شوند و مبالغ مربوط به خودشان را خود حصول کنند.**

**بدین ترتیب طالبان تسلیم شده به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و دارای موقعیت قانونی در رژیم دست نشانده به دستۀ کوچکی از مولوی‌ها و ملاها مبدل خواهند شد که برای پیروزی در انتخابات رژیم هیچ چانسی نخواهند داشت. در چنین صورتی امیرالمؤمنین طالبان حداکثر خواهد توانست لقب "مولوی دیزل" افغانستان را به‌خود اختصاص دهد.(1)**

**چهارم این‌که: محرک عمده و عینی جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت تحت اشغال بودن و حالت تحت حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده بودن کشور است، زیرا همین وضعیت است که احساسات استقلال طلبانۀ توده‌های مردم علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را بر می‌انگیزاند و آن‌ها را به میدان‌های جنگ می‌کشاند.**

**البته رهبری طالبان به دلیل داشتن آمادگی‌های جنگی قبلی توانستند کلاً این احساسات را به‌طرف خودشان بکشانند، سازمان‌دهی و بسیج کنند و شعارهای شان را بر این احساسات و آمادگی‌های جنگی توده‌یی تحمیل کنند. اما بعد از وفات ملا عمر، دارای رهبری و تشکیلات واحدی نیستند و چند پارچه شده اند.**

**ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

1. **-- چندین سال قبل زمانی که حزب مردم پاکستان بر سر قدرت بود و بی نظیر بوتو در پاکستان نخست وزیر بود، مولوی فضل الرحمان با حزب مردم پاکستان و بی نظیر بوتو رابطۀ حسنه برقرار کرده بود و از حزب حاکم و دولت حاکم کمک می گرفت. یکی از این کمک‌ها که گویا قابل توجه نیز بوده است دریافت چندین تانکر دیزل توسط مولوی فضل الرحمان بود. او پس از آن به مولوی دیزل معروف شد و تا حال به همین نام یاد می‌گردد.**

**این وضعیت به یک معنی به مفهوم از دست دادن حضور انحصاری در میدان جنگ و موقعیت انحصاری در رهبری جنگ است. بنابرین حتی در وضعیت فعلی نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی، مشخصاً ملی- دموکراتیک نوین و مائوئیست‌ها، به شرط آماده بودن خودشان، از لحاظ عینی در موقعیت بهتری، نسبت به چند سال قبل، برای داخل شدن در میدان جنگ قرار دارند.**

**در صورت کشانده شدن رهبری طالبان به‌طرف تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، وضعیت خطیری به‌وجود می‌آید و ممکن است بر احساسات استقلال طلبانه و آمادگی‌های جنگی توده‌های مردم کشور ضربات هولناک و کشنده وارد گردد و کل مقاومت علیه اشغال‌گران و پوشالیان با فطور بسیار جدی مواجه شود. اما می‌توان- و باید – این چرخش هولناک وضعیت سیاسی و نظامی در کشور را با خطرات و ضایعات هرچه کم‌تر از سر گذشتاند و در وضعیت مناسب عینی و ذهنی بهتری نسبت به حال برای داخل شدن در میدان جنگ قرار گرفت. بنابرین شکست و تسلیمی رهبری طالبان می‌تواند- و باید- به مفهوم شکست کل جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ آنان نباشد و حتی می‌تواند- و باید- زمینه‌های عینی و ذهنی بهتری در جامعه برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران به وجود بیاید.**

**اما گمان نمی‌رود که رهبران طالبان با توجه به تمامی مطالبی که در سطور فوق بیان داشتیم خود را در مسیر خودکشی سیاسی تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشانده قرار دهند و برای موقعیت قانونی یافتن در چهارچوب رژیم دست‌نشانده و قانون اساسی سرهم‌بندی شدۀ آن تلاش کنند. فشردۀ تمام دلایل آن را باید در خود فرمول‌بندی متناقضِ "جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها" جستجو نمود که قسمت اول آن در تناقض با قسمت دومش قرار دارد.**

**2 -- وقتی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی کل هم‌وغم شان را روی این مسئله متمرکز نمایند که از قدرت‌گیری مجدد طالبان جلوگیری نمایند، در واقع عملاً اعلام می‌نمایند که قادر به نابودی مقاومت علیه خودشان، حتی مقاومت طالبانی، نیستند و فقط می‌توانند از قدرت‌گیری سرتاسری آن‌ها جلوگیری نمایند. درین صورت چرا باید توقع داشته باشند که علیرغم این ناکامی شان، که برای مقاومت یک ملت ضعیف و فقیر و آن‌هم در مقابله با ابرقدرت امپریالیستی یکه‌تاز جهان یک موفقیت بزرگ است، مقاومت کنندگان به‌جای ادامۀ مقاومت در جست‌وجوی فضای امن در زیر سایۀ اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی بیفتند؟**

**در واقع ادامۀ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی فقط زمانی به جست‌وجوی فضای امن در زیر سایۀ اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مبدل می‌گردد که:**

**یک: مقاومت کنندگان در چنان وضعیت وخیمی از لحاظ نظامی قرار بگیرند که برای "نجات" از یک قتل عام بی‌ثمر و فقط برای نجات جان افراد "ناگزیر" از انتخاب چنین جست‌وجویی گردند.**

**دو: مقاومت کنندگان آن‌چنان به بحران سیاسی بیفتند که هیچ‌گونه امیدی برای ادامۀ مقاومت از لحاظ سیاسی برای شان باقی نماند.**

**سه: مقاومت کنندگان آن‌چنان به بحران ایدیولوژیک بیفتند که دیگر ادامۀ مقاومت برای شان بیهوده تلقی گردد و و حقانیت خود را از لحاظ ذهنی در نزد آنان از دست بدهد.**

**مسلماً در شرایط کنونی افغانستان و با توجه به شعار «جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد...» که توسط خود اشغال‌گران امپریالیست مطرح گردیده است، وضعیت شماره اول نه وجود دارد و نه امکان به‌وجود آمدن آن در آینده متصور است.**

**بروز بحران سیاسی شدید برای مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده فقط در صورتی متصور است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده از طرف اکثریت مردمان کشور مورد حمایت فعال قرار بگیرند و مخالفین نیز از حمایت فعال از مقاومت دست بردارند، وضعیت رژیم روز بروز به‌تر گردد و وضعیت ابرقدرت و قدرت‌های امپریالیستی اشغال‌گر روز به‌روز خوب‌تر شود و در حالت اعتلا قرار داشته باشند. اما یک رژیم سرتاپا بحران زده و ابر قدرت امپریالیستی اشغال‌گری که در خانۀ خودش با مخالفت نسبتاً فعال اکثریت مردمان کشورش روبه‌رو باشد، مقاومت مردمان یک کشور اشغال شده و تحت حاکمیت پوشالی یک رژیم دست‌نشانده را نمی‌توانند دچار بحران سازند، آن‌هم در حالی که این ابر قدرت امپریالیستی اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده اش مورد مخالفت روز افزون قئرت‌های رقیب منطقه یی و جهانی و همسایگان کشور اشغال شده نیز قرار داشته باشند.**

**3 – گرچه این درست است که جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در ظرف بیش‌تر از یک‌ونیم دهۀ گذشته ضربات کاری ای بر نیروهای اشغال‌گر امپریالیست و رژیم پوشالی وارد کرده و طولانی ترین جنگ ایالات متحدۀ امریکا در خارج از آن کشور را رقم زده است. اما به دلیل این‌که رهبری این جنگ در طول این مدت به دست طالبان یعنی یک نیروی ارتجاعی فیودالی- بورژواکمپرادوری آغشته به شوونیزم غلیظ ملیتی و جنسیتی قرار داشته است، جنگ مذکور تا حال نتوانسته است ظرفیت تام و تمام مردمان کشور ما را در مقاومت ملی تبارز دهد.**

**الف -- علیرغم این‌که دهقانان فقیر روستایی، کارگران آوارۀ افغانستانی در پاکستان، ایران و کشورهای عربی خلیج و چوپانان فقیر کوچی اکثریت به اتفاق نیروهای جنگی طالبان را تشکیل می‌دهند، اما به دلیل ماهیت فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان، نه تنها نیروی باالقوۀ عظیم مبارزاتی طبقاتی آن‌ها در خدمت به مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، حتی به‌صورت قسمی، فعال نمی‌گردد، بلکه یا وسیعاً ضایع می‌گردد و یا حتی به کانال‌های انحرافی می‌افتد. مثلاً یک معضلۀ بزرگ اجتماعی در جامعۀ افغانستان دشمنی‌های شخصی، خانوادگی و حتی طایفه‌یی و قبیله‌یی میان افراد، خانواده‌ها، طایفه‌ها و قبیله‌ها است. صرف‌نظر ازین‌که درین دشمنی‌ها چه کسی یا کسانی متجاوز و چه کسی یا کسانی مورد تجاوز هستند، طالبان ازین دشمنی‌ها برای جلب‌و جذب‌افراد به صفوف نیروهای نظامی شان استفاده می‌نمایند.**

**ب – مقاومت طالبان از لحاظ خواست استقلال‌خواهی ناقص یعنی خواست تبدیل حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است. قسمی بودن و ناپیگیر بودن این مقاومت قبل از همه به ماهیت طبقاتی فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان مربوط است. این ماهیت باعث می‌گردد که افق دید و مشی سیاسی طالبان در مجموع از دایره و چهارچوب مناسبات امپریالیستی- ارتجاعی بین‌المللی کنونی فراتر نرود و خواست‌های شان در محدودۀ نظام حاکم جهانی قید بماند. در واقع در جهان کنونی مناسبات ارتجاعی نیمه فیودالی مستقل از امپریالیزم نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه این مناسبات فقط در شرایط مستعمراتی یا نیمه‌مستعمراتی می‌تواند وجود داشته باشد.**

**درین‌جا منظور این نیست که طالبان به‌جای حالت مستعمراتی افغانستان صرفاً در آینده خواهان یک حالت نیمه مستعمراتی برای کشور هستند، بلکه هم اکنون نیز در مناطق پای‌گاهی شان در صدد برقراری مناسبات مستقلانۀ حقیقی و همه جانبه نیستند بلکه فقط موجودیت نظامیان اشغال‌گر و پوشالی را درین مناطق نمی‌خواهند و غیر از آن به هیچ تلاشی برای برهم زدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حاکم ارتجاعی، که با رشته های متعدد در پیوند با مناسبات امپریالیستی اشغال‌گرانۀ حاکم قرار دارد، و پایه ریزی مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقیقتاً مستقل و حقیقتاً ملی نمی‌پردازند.**

**در واقع به ندرت اتفاق می‌افتد که طالبان جلو اجرای برنامه‌های بازسازی امپریالیستی و ارتجاعی حاکم در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به معنای واقعی کلمه بایستند، بلکه فقط اجرای برنامه‌های مذکور، و مشخصاً اجرای برنامه‌های تحت تأمین امریکایی‌ها، را زیر کنترل شان می‌گیرند که آن‌هم در اکثر موارد به‌خاطر ایجاد نوعی درآمد زایی جمعی عمومی یا گروپیک و یا هم فردی برای خود طالبان روی‌دست گرفته می‌شود. بنابرین برنامه‌های مذکور تقریباً بدون مانع، و البته با مصارف گزاف‌تر نسبت به مناطق تحت کنترل رژیم پوشالی، پیش می‌رود و فقط قدرت سیاسی کنترل کنندۀ برنامه‌های مذکور تبدیل می‌گردد، یعنی جای رژیم پوشالی را "امارت اسلامی طالبان" و کمسیون‌های گوناگون آن می‌گیرد.**

**این وضعیت باعث می‌گردد که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان به آسانی و سادگی به مناطق پای‌گاهی آن‌ها دست‌رسی داشته باشند و به ذرایع مختلف از رشد و گسترش روحیۀ مقاومت‌طلبی حقیقی در میان مردم جلوگیری نمایند و اگر این روحیه را به‌طور کلی از بین برده نتوانند حداقل به‌صورت قسمی تخریب کنند. همچنان قادر باشند که شبکه‌های استخباراتی شان را درین مناطق به آسانی فعال سازند.**

**برعلاوه طالبان در جریان "استفاده" از تضادها میان قدرت‌های امپریالیستی نیز دچار این‌‌گونه محدودیت‌ها می‌شوند و بیش‌تر از آن‌که از تضادهای مذکور به نفع مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی استفاده نمایند، خود مورد استفادۀ قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی رقیب امپریالیست‌های اشغال‌گر در کشور قرار می‌گیرند. هم‌چنین است "استفاده" از تضادهای قدرت‌های ارتجاعی منطقه با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی در مورد مسایل مربوط به منطقۀ آسیای میانه، شرق میانه، جنوب آسیا و خود افغانستان.**

**پ -- طالبان عمیقاً و وسیعاً آغشته به سموم شوونیزم غلیظ طبقات حاکمۀ ملیت پشتون در قبال ملیت‌های غیرپشتون کشور است. به همین جهت قادر نیستند ممثل وحدت ملی میان تمامی ملیت‌های ساکن در کشور باشند. به‌طور مثال چوپانان فقیر کوچی پشتون‌های زحمت‌کش تهی‌دستی هستند که شیوۀ زندگی سخت و طاقت‌فرسایی دارند و محرومیت آن‌ها فوق‌العاده عمیق و وسیع است یعنی هنوز تا حد قابل توجهی از چنبرۀ عقب‌ماندگی‌ها و محرومیت‌های شیوۀ زندگی ماقبل فیودالی (مال‌داری قبیله یی و طایفه یی خانه‌به‌دوش) نجات حاصل نکرده اند. اما طالبان به دلیل ماهیت آغشته بودن شان به سموم غلیظ شوونیزم طبقات حاکمۀ ملیت پشتون قادر نیستند این محرومیت طبقاتی عمیق و وسیع آن‌ها را در یک مسیر طبقاتی ضد فیودالی- ضد بورژواکمپرادوری و ضد امپریالیستی به‌طرف برپایی و پیش‌برد مقاومت متحد و وسیع سرتاسری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده سمت‌وسو دهند. در نتیجه برای بسیج آن‌ها به انگیزه‌ها، وسایل و طرقی ‌پناه می‌برند که نه تنها در نهایت بلکه به‌صورت فوری به نفاق ملیتی در کشور دامن می‌زند و به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تمام می‌شود و آن‌ها را قادر می‌سازد که به سازمان‌دهی نیروهای "حربکی" حتی در میان غیر پشتون‌هایی که خود را به‌حق یا به‌ناحق تحت تهدید کوچیان پشتون می‌دانند بپردازند.**

**ت -- طالبان نه تنها ظرفیت جان‌بازی نصف نفوس جامعه یعنی زنان را در خدمت به جنگ مقاومت شگوفا نساخته و بسیج نکرده اند بلکه عمداً این ظرفیت را به‌طور روزمره ضایع می‌سازند. درین‌مورد صراحتاً باید گفت که شوونیزم غلیظ زن ستیزانه و مردسالارانۀ طالبان به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و به ضرر برپایی و پیش‌برد یک مقاومت ملی عمومی در برگیرندۀ زنان و مردان کشور عمل می‌نماید. به‌طور مثال در حالی که رژیم دست‌نشانده و مقدم بر آن اشغال‌گران امپریالیست مدام در مورد حقوق زنان و مبارزه علیه شوونیزم مردسالار گلو پاره می‌کنند، طالبان در مناطق شان وسیعاً به مسدود کردن مکاتب دخترانه می‌پردازند. چنان‌چه چندی قبل از قول رئیس معارف ولایت قندهار گفته شد که در طول پانزده سال گذشته در تمامی ولسوالی‌های ولایت قندهار حتی یک دختر از صنف دوازدهم فارغ نگردیده است و تمامی دخترانی که از صنف دوازدهم فارغ شده و سپس در امتحان کانکور پوهنتون‌ها شرکت کرده اند فارغان صنف دوازدهم لیسه‌های شهر قندهار بوده اند. یا مثلاً باربار و در مناطق مختلف دیده شده است که کسی یا کسانی بعد از کشتن زن یا دخترشان به مناطق طالبان پناه برده و حتی در آن‌جاها تفنگ طالبان را به شانه انداخته اند و به این طریق از مجازات رهایی یافته اند.**

**چندین سال قبل یک خبرنگار انگلیسی در صحبت با یکی از هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته بود که طالبان امکان رشد و گسترش دارند، ولی شما ندارید، چرا که شما را مردم افغانستان رد کرده اند. آن هوادار حزب در جواب گفته بود که مردم افغانستان رویزیونیست‌های خلقی و پرچمی و اربابان اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست شان را رد کرده اند نه ما را و ما خود بخشی از آن رد کنندگان مردمی بوده ایم. در آن زمان برای بعضی از رفقای ما این استنباط حاصل شد که ممکن است امپریالیست‌های اشغال‌گر، مشخصاً امپریالیست‌های اشغال‌گر انگلیسی، رشد و گسترش طالبان را به مثابۀ حربه ای برای جلوگیری از رشد و گسترش جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان و حضور فعالش در میدان کارزار جنگ مقاومت استفاده نمایند. حالا ممکن است چنین استفاده ای به عمل آمده باشد یا به عمل نیامده باشد، ولی یکی از نتایج عملی رشد و گسترش طالبان در افغانستان از آن زمان تا حال این بوده است که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیمِ، به عنوان یکی از عوامل، از رشد و گسترش جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان و حضور فعالش در میدان کارزار جنگ مقاومت، یعنی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، جلوگیری نماید.**

**مسلم است که جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان بدون مواجهۀ جدی ایدیولوژیک- سیاسی، و در صورت مورد حمله قرار گرفتن از طرف طالبان دست زدن به مواجهۀ برحق مسلحانۀ دفاعی در مقابل آنان، به‌خاطر حضور فعال در میدان کارزار جنگ مقاومت، نمی‌تواند در مقابل این چلنج پیروز گردد. ولی مسلم است که اگر ما بتوانیم بر ضعف‌ها و کمبودهای مان فایق آییم و تمامی توان‌مندی‌های باالقوۀ خود را به توان‌مندی‌های باالفعل بدل کنیم، به‌طور قطع قادر خواهیم بود در مقابل این چلنج پیروز شویم، از مرحلۀ تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و اشغال‌گران مرتجع داعشی مؤفقانه عبور کنیم و به مرحلۀ حضور در میدان نبرد و پیش‌برد مقاومت جنگ وارد گردیم.**

**جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌تواند- و باید- تمامی محدودیت‌های طبقاتی، ملی ضد امپریالیسـتی، مـلیتـی و**

**جنسیتی مقاومت ارتجاعی قسمی طالبانی را رفع نماید و خیلی خیلی بیش‌تر از مقاومت مذکور، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و هم‌چنان اشغال‌گران مرتجع داعشی را به ستوه بیاورد، اشغال‌گران را به فرار از افغانستان مجبور سازد، رژیم دست‌نشانده را سرنگون نماید و سرانجام حالت افغانستان اشغال شده را صرفاً به حالت نیمه مستعمراتی مبدل ننماید بلکه استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور را تأمین نماید.**

**نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان**

**هند در زمان لشکرکشی‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ استعمارگران انگلیسی بالای افغانستان تحت انقیاد استعمار انگلیس قرار داشت. به همین جهت هر سه لشکرکشی‌ تجاوزکارانۀ استعمارگران انگلیسی بالای کشور توسط هند برتانوی و قوای نظامی آن صورت گرفت. برعلاوه در طول هشت دهه دوام سلطۀ استعمار انگلیسی بر افغانستان در مجموع، پیش‌برد امور گوناگونِ مربوط به افغانستان بخشی از مسئولیت‌های حکومت هند برتانوی بود.**

**مجموع مداخله‌گری‌های استعمارگرانۀ انگلیس‌ها علیه امان الله خان، به شمول شورش سقوی و حرکت‌های محیلانۀ نادر غدار برای تصرف قدرت سیاسی کابل، تحت پوشش مبارزه علیه حکومت سقوی، نیز از طریق هند برتانوی دامن زده شد و توسط حکومت هند برتانوی رهبری گردید.**

**در زمان لشکر کشی تجاوزکارانۀ سوسیال امپریالیست‌های شوروی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها در طول تقریباً یک دهه، هند یکی از متحدین سیاسی سوسیال امپریالیزم شوروی و یکی از دوستان نزدیک رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ اشغال‌گران در افغانستان بود.**

**و اکنون هند ارتجاعی مستعمراتی یا نیمه مستعمراتی نقش سنتی ای را که در طول تقریباً دو قرن گذشته در قبال افغانستان بر عهده داشته است، یعنی تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور یا هم‌راهی با متجاوزین و اشغال‌گران این کشور، یک‌بار دیگر بر عهده گرفته است. هند در زمان آغاز تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها، حتی تضاد خصمانۀ شدید و دیر پای خود با پاکستان را به فراموشی سپرد و در حالی‌که حکومت پاکستان تمامی پایگاه های نظامی بحری، هوایی و زمینی ارتش پاکستان و تمامی راه های مواصلاتی خود را در اختیار ارتش های متجاوز امپریالیست بر افغانستان قرار داد، برای ارائۀ "خدمات" مشابه اظهار آمادگی نمود. برعلاوه پس از شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده در کابل، هند به یکی از قدرت‌های اصلی کمک‌کننده به برنامۀ بازسازی استعمارگرانه اشغال‌گران امپریالیست و وطن‌فروشانۀ رژیم دست نشانده مبدل گردید و تا حال به ایفای این نقش خود ادامه می‌دهد.**

**سال گذشته دولت هند یک قرارداد هم‌کاری نظامی با دولت امریکا منعقد نمود. طبق این قرارداد، دولت هند تمامی پای‌گاه‌های بحری و هوایی خود را برای سوخت‌گیری و ترمیم در اختیار نیروهای بحری و هوایی ایالات متحدۀ امریکا قرار می‌دهد. در آن موقع ذهنیت ها بیش‌تر متوجۀ سمت‌وسوی ضد چینی این قرار داد نظامی گردید و ما ضمن تائید این نتیجه‌گیری گفتیم که قرارداد مذکور در عین حال در رابطه با مسایل مربوط به افغانستان نیز می‌تواند مورد استفادۀ دولت‌های امریکا و هند قرار بگیرد.**

**اکنون که "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" واضحاً به عنوان "استراتژِی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" مطرح گردیده است، نقش قرارداد هم‌کاری نظامی میان دولتین امریکا و هند در رابطه با افغانستان، بیش‌تر از پیش، واضح و روشن گردیده است، به‌خصوص که در چهار چوب این "استراتژی جدید" از یک‌طرف «نزدیکی‌های بیش‌تر با هند» و از طرف دیگر "تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان» به‌صورت توأم مطرح می‌گردد.**

**نزدیکی‌های بیش‌تر امریکا با هند به مفهوم نزدیکی‌های بیش‌تر سیاسی و نظامی امریکا با هند، علاوه از اجرای قرارداد هم‌کاری نظامی سال گذشته میان آن‌ها، است و فعلاً شامل موارد ذیل می‌گردد:**

**(الف) - هم‌کاری جدی‌تر اقتصادی هند با رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان.**

**(ب) - هم‌کاری نزدیک میان دولتین امریکا و هند به‌خاطر برچیدن پای‌گاه‌های امن "هراس افگنان" در منطقه و تشدید فشار بر پاکستان به‌صورت مشترک و دوجانبه به این منظور.**

**(پ) - فروش سلاح‌ها و تجهیزات پیش‌رفتۀ امریکایی به هند، به‌خصوص طیارات جنگی پیش‌رفتۀ فانتوم.**

**هم‌کاری جدی‌تر هند با رژیم دست‌نشانده جوانب مختلف دارد.**

**یکی از جوانب آن، افزایش بیش‌تر صادرات افغانستان از طریق بندر چابهار ایران به هند است که از قبل شروع شده است و قرار است بیش‌تر افزایش یابد. یک مورد دیگر آن صدور میوه‌های خشک قیمتی افغانستان از طریق هوایی به هند است که آن‌هم از قبل شروع شده است و قرار است بیش‌تر از پیش افزایش یابد. مورد دیگر می‌تواند صدور سنگ‌های قیمتی افغانستان از طریق هوایی به هند باشد. باالمقابل افغانستان می‌تواند راه ترانزیتی تجارتی برای هند به کشورهایی از قبیل ازبکستان، تاجکستان، قرغیزستان و قزاقستان در آسیای میانه از طریق بندر چابهار ایران به هرات و سپس حیرتان و شیرخان بندر در شمال افغانستان به آن کشورها فراهم نماید.**

**جنبۀ دیگری از هم‌کاری بیش‌تر اقتصادی هند با افغانستان سهم‌گیری اقتصادی بیش‌تر هند در بازسازی اقتصادی افغانستان در اعمار پروژه‌های بزرگ گوناگون، از قبیل اعمار راه‌ها، بندهای آب‌گردان، بندهای برق، استخراج معادن، ساختمان‌های مهم و غیره، در نقاط گوناگون افغانستان است.**

**ظاهراً قرار است که افزایش هم‌کاری‌های هند با افغانستان شامل اعزام نیروهای نظامی هند به کشور باشد، ولی یقیناً شامل افزایش هم‌کاری‌ها در آموزش‌دهی نظامیان رژیم دست نشانده و تحویل‌دهی تجهیزات نظامی به آن‌ها خواهد بود.**

**نزدیکی بیش‌تر هند با امریکا یقیناً جنبه‌های مستقیم‌ و غیر مستقیم نظامی، به شمول استفاده از نیروهای هندی، خواهد داشت. مثلاَ هند به‌خاطر تحت فشار قرار دادن بیش‌تر پاکستان و مقدم بر آن سرکوب مبارزات آزادی‌خواهانۀ کشمیریان، حضور نظامی سرکوب‌گرانۀ خود در هند را افزایش خواهد داد و هم‌چنان ممکن است به جدایی‌طلبان بلوچ در پاکستان بیش‌تر از پیش کمک برساند.**

**تشدید فشارها بر پاکستان قبل از همه شامل تشدید فشارهای اقتصادی بر پاکستان خواهد بود که از قبل با قطع کمک‌های نظامی امریکا به پاکستان شروع شده است. یقیناً پاکستان به‌خاطر اخراج رهبران طالبان از خاک پاکستان شدیداً تحت فشار امریکا، هند و سایر متحدین امریکا در منطقه و سایر نقاط جهان قرار خواهد گرفت. این احتمال وجود دارد که رژیم پوشالی با حمایت امریکا و متحدینش شکایت از دولت پاکستان را به سازمان ملل متحد ببرد و خواهان وضع تحریم‌های اقتصادی علیه پاکستان گردد. این امکان قویاً وجود دارد که استفاده از طیارات بی‌پیلوت علیه مواضعی در پاکستان که توسط نیروهای امریکایی مربوط به طالبان اعلام گردد، از سر گرفته شود و تشدید گردد.**

**تشدید صف‌بندی امپریالیستی- ارتجاعی علیه چین و روسیه**

**در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند**

**یکی از جنبه‌های مهم اما اعلام نشدۀ "استراتژِی جدید امریکا در افغانستان" یا "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و آسیای جنوبی" تشدید صف‌بندی امپریالیستی- ارتجاعی علیه چین و روسیه است که در اتحاد با هند و امپریالیست‌های اروپایی، جاپان و استرالیا پیش برده می‌شود. شرکای کوچک‌تر این اتحاد امپریالیستی- ارتجاعی در پهلوی امپریالیست‌های امریکایی و متحدین بزرگش، فعلاً کشورهایی مثل کوریای جنوبی، تایوان، عربستان سعودی و اسرائیل هستند، کما این‌که کشورهایی مثل کوریای شمالی و تا حد زیادی پاکستان و ایران فعلاً به صف‌بندی طرف مقابل تعلق دارند.**

**فعلاً چهار نقطۀ متشنج درجه اول در جهان وجود دارد:**

**1-- شرق اوکراین و کریمیه در اروپای شرقی،**

**2 -- عراق و سوریه در شرق میانه،**

**3 -- افغانستان در وسط آسیای میانه، جنوب آسیا و شرق میانه**

**و**

**4 – کوریای جنوبی و کوریای شمالی در شرق دور.**

**در اروپای شرقی، امپریالیست‌های روسی از "زیادت‌خواهی‌ها" و پیش‌روی‌های وسیع امپریالیست‌های امریکایی و متحدین اروپایی اش در ناتو به طرف مرزهای غربی روسیه به تنگ آمده و به جنگ متوسل شدند. در نتیجۀ پیش‌روی‌های مذکور حتی یک کشور از کشورهای اروپای شرقی در پهلوی روسیه باقی نمانده و همه به متحدین امریکا در ناتو مبدل شدند. بالمقابل امپریالیست‌های روسی در تلاش برای ملحق ساختن بخش‌های روسی زبان اوکراین به جنگ متوسل شده و کریمیه را رسماً و بخش شرقی روسی زبان اوکراین را عملاً از اوکراین جدا ساخته و به روسیه ملحق ساختند. عکس‌العمل متقابل امپریالیست‌های امریکایی و متحدین اروپایی اش در ناتو آن بود که سیستم دفاع موشکی امریکا را در جمهوری چک و پولند و قطعات نظامی امریکایی، انگلیسی و آلمانی ناتو را در چند نقطۀ دیگر از کشورهای اروپای شرقی مستقر ساختند. عکس‌العمل متقابل امپریالیست‌های روسی آن بوده است که بخش مهمی از سیستم موشکی خود را، به شمول سیستم موشکی اتمی، در نزدیکی مرزهای غربی روسیه مستقر نموده و به‌طرف سیستم‌های دفاع موشکی امریکا مستقر در پولند و جمهوری چک و سایر اهداف نظامی در اروپای شرقی، اروپای مرکزی و اروپای غربی توجیه نموده اند. این صف‌بندی متقابل نظامی کماکان ادامه دارد و شکل یک تشنج سیاسی- نظامی مزمن را اختیار کرده است.**

**در شرق میانه جنگ‌های امپریالیستی- ارتجاعی امپریالیست‌های امریکایی، متحدین امپریالیست اروپایی امریکا و قدرت‌های ارتجاعی عربی وابستۀ شان از یک‌طرف و امپریالیست‌های روسی و وابستگان ایرانی و عربی شان از طرف دیگر، علیه خلق‌های کشورهای شرق میانه و هم‌دیگر شان، به ویژه در عراق و سوریه، در زیر پوشش جنگ علیه دهشت و وحشت ارتجاعی داعشی و به شکل مخلوطی از تبانی و تقابل امپریالیستی- ارتجاعی پیش برده می‌شود. موضوع کردها در ترکیه، سوریه، عراق و ایران که از ده‌ها سال به این‌طرف حاد بوده و با فراز و نشیب پیش رفته است؛ و هم‌چنان حملات و تهاجمات عربستان سعودی و متحدین عربی اش بر یمن به منظور حفظ سلطۀ سلاطین و شاهزادگان سعودی بر مردمان آن کشور در زیر پوشش مقابله با توسعه طلبی‌های جمهوری اسلامی ایران در "جهان عرب"، که از ریشه‌ها و سوابق تاریخی برخوردار است؛ نیز بر محور کنونی جنگ امپریالیستی- ارتجاعی در عراق و سوریه، در منطقۀ حساس شرق میانه وجود دارد و به نوبۀ خود روی اوضاع منطقه تأثیر گذار است. تمامی این پیچیدگی‌های سیاسی و نظامی در منطقه باعث حاشیوی شدن مشکل خلق فلسطین شده و به نفع صهیونیزم و مدافعین امپریالیستی آن، مشخصاً امپریالیزم امریکا، تمام شده است.**

**تمامی این جنگ‌ها شکل یک تشنج سیاسی- نظامی مزمن را اختیار کرده و به مثابۀ اژدهای هزار سر تمامی امکانات و منابع منطقه را می بلعد. اخیراً حرکت آشکار استقلال طلبانۀ "اقلیم کردستان" عراق نیز بر آن افزوده شده است. گرچه فعلاً در ظاهر این حرکت آشکار استقلال طلبانه مورد مخالفت امریکا قرار گرفته است، ولی در صورتی که در آیندۀ نزدیک از حمایت رسمی یا عملی امریکا برخوردار گردد، تمامی کشورهای عراق، ایران، سوریه و ترکیه، بیش‌تر از پیش دچار تشنج خواهند شد و این تشنج دامن کل کشورهای شرق میانه را خواهد گرفت. فراموش نکنیم که امپریالیست‌های امریکایی چندین سال قبل نقشۀ یک کردستان مستقل در شرق میانه را ترسیم کرده بودند و احتمال دارد که حرکت استقلال طلبانۀ فعلی "اقلیم کردستان" عراق اولین گام در تطبیق نقشۀ مذکور باشد. اگر چنین باشد باید گام‌های بعدی در تطبیق نقشۀ مذکور مبنی بر تجزیه‌های بیش‌تر در تمامی کشورهای شرق میانه و افغانستان و پاکستان را شاهد باشیم.**

**مهم‌ترین تحول نسبتاً جدید در رابطه با جنگ افغانستان، شکل گرفتن اتحاد هند با امریکا و دور شدن از روسیه و دور شدن پاکستان از امریکا و شکل گرفتن اتحاد بیش‌ترش با چین و هم‌چنان شکل گرفتن اتحاد پاکستان با روسیه و ایران در رابطه با افغانستان، در منطقۀ جنوب آسیا، است. یکی از اهداف مهم اقتصادی امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی از طرح و تطبیق "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" استثمار بیش‌تر منابع زیر زمینی افغانستان است و هدف اقتصادی مهم دیگرش، جلوگیری از رشد و گسترش نقشۀ اقتصادی عظیم چین تحت نام "راه ابریشم"، یا حداقل تحت کنترل گرفتن آن، است که چین را از طریق افغانستان، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، ایران و ترکیه به اروپا وصل می‌نماید. به نظر می‌رسد که امپریالیست‌های امریکایی قادر به رقابت اقتصادی با این نقشۀ اقتصادی عظیم سوسیال امپریالیستی چین نیستند و لذا در تلاش اند که بیش‌تر از طریق اقدامات نظامی، در قالب "استراتژی جدید...." جلو آن را بگیرند یا تحت کنترلش قرار دهند.**

**"استراتژی جدید امریکا در افغانستان" به‌نام "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" نیز یاد می‌گردد. ازین‌قرار چگونگی برخورد امپریالیست‌های امریکایی با موضوعات مربوط به مجموع مبارزات مسلحانه در جنوب آسیا، از قبیل مبارزات مسلحانه در مناطق مختلف هند که مهم‌ترین آن‌ها جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست هند) در اکثر ایالات آن کشور و هم‌چنان مبارزات مسلحانه در کشمیر است، نیز در چهارچوب این "استراتژی جدید امریکا" مطرح است. حتی ممکن است جنگ به شکست کشانده شدۀ خلق نیپال و عواقب سیاسی و نظامی آن نیز در چهارچوب استراتژی مذکور مطرح باشد. بنابرین واضح است که "چره‌های" چنین وضعیتی دیر یا زود به‌مقاومت ملی مردمی و انقلابی افغانستان، ولو این‌که فعلاً فقط شکل سیاسی ضعیف دارد، نیز خواهد رسید.**

**بحران کوریا بحران مزمنی است که بیش‌تر از شش دهه دوام نموده است. در طول این سال‌ها در کوریا رسماً حالت جنگ از بین نرفته است و هم‌چنان ادامه دارد. علت تشدید بیش‌تر از پیش کنونی بحران مزمن طولانی مدت کوریا، دست‌یافتن کوریای شمالی به سلاح اتمی و عکس‌العمل‌های شدید امریکا و متحدین جاپانی اش و هم‌چنان کوریای جنوبی در مقابل آن است. اما علیرغم تهدیدات نظامی امریکا و متحدینش و هم‌چنان اجرای تحریمات اقتصادی وسیع امریکا و متحدینش علیه کوریای شمالی و تشدید فشارهای سیاسی بر کوریای شمالی از طرف آن‌ها، کوریای شمالی مقاومت کرده و به این تهدیدات امپریالیستی تسلیم نشده است. از طرف دیگر، در شرق دور علاوه بر تشدید بحران کوریا، توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی چین در منطقۀ بحیرۀ جنوبی چین نیز مزید بر علت شده است. این توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی نه تنها مورد اعتراض کشورهای منطقه مثل فلیپین و ویتنام قرار گرفته است، بلکه تضاد سوسیال امپریالیست‌های چینی با امپریالیست‌های امریکایی و جاپانی را نیز تشدید کرده است. در واقع پس از تصرف جزایر بحیرۀ جنوبی چین توسط نیروهای نظامی چین بود که سال گذشته قرارداد هم‌کاری نظامی میان امپریالیست‌های امریکایی و توسعه طلبان مرتجع هندی به امضا رسید و دولت هند توسط امریکایی‌ها به صف‌بندی نظامی امپریالیستی امریکا، جاپان و استرالیا در منطقه آسیا- پاسیفیک پیوست و آن صف‌بندی را هم‌چون یک صف‌بندی نظامی امپریالیستی- ارتجاعی ضد سوسیال امپریالیزم چین تا منطقۀ بحر هند و جنوب آسیا گسترش داد.**

**وظایف عاجلی که ما در مقابل خود داریم**

**"استراتژِی جدید امریکا در افغانستان" یا "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" استراتژی ای برای خاتمه دادن به جنگ‌ها در افغانستان، منطقه و جهان نیست، بلکه استراتژی‌ای برای «کشتن بیش‌تر...» یعنی تشدید جنگ است. افزایش قوای اشغال‌گر امپریالیستی در کشور، دو برابر ساختن بم‌باران‌های قتل عام کننده در کشور، تجهیز و تسلیح بیش‌تر نیروهای مسلح رژیم پوشالی، تقویت و گسترش بیش‌تر صف‌بندی‌های سیاسی- نظامی امپریالیستی- ارتجاعی در جنوب آسیا، آسیا پاسیفیک و سراسر جهان و اعلام جنگ سرتاسری "تمدن"غرب علیه "بربریت" کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم، که شعار همیشکی استعمار غرب علیه خلق‌های آسیا، افریقا و امریکای لاتین بوده است، پیام‌آور صلح در جهان، منطقه و افغانستان نیست، بلکه پیام‌آور تشدید جنگ امپریالیستی است. این جنگ در شرایط کنونی جهان فقط جنگ علیه خلق‌های تحت ستم آسیا، افریقا و امریکای لاتین در کشورهای خودشان نیست، بلکه جنگ علیه کارگران پناهندۀ سه قاره به کشورهای امپریالیستی در داخل خود کشورهای امپریالیستی نیز هست. راه یافتن فاشیزم نوین ترامپ به قصر سفید در ایالات متحدۀ امریکا، ثمرۀ اعلام این جنگ امپریالیستی در جهان و در خود ایالات متحدۀ امریکا توسط ترامپ، در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا بود.**

**جنبش اعتراضی وسیع توده یی علیه این فاشیزم نوین و "دیوانگی‌"های آن در خود ایالات متحدۀ امریکا ثابت می‌سازد که اگر این ابرقدرت امپریالیستی در شرایط کنونی جهان با یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مثل جنگ مقاومت ملی مردم ویتنام علیه نیروهای متجاوز و اشغال‌گر امریکایی و متحدین شان مواجه گردد، می‌تواند از درون بپاشد، یعنی قدرت حاکمۀ امپریالیستی می‌تواند توسط نیروهای انقلابی خود ایالات متحده امریکا سرنگون گردد و انقلاب امریکا به پیروزی برسد. اما مقاومت ارتجاعی کنونی عمدتاً طالبانی نه تنها قادر به بسیج تمامی نیروهای بالقوه موجود مقاومتی در کشور، آن گونه که در سطور فوق بیان داشتیم، نیست، بلکه قادر به برقراری پیوند تنگاتنگ میان مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان و مبارزات توده‌های مردم امریکا علیه امپریالیزم در درون این دژ امپریالیستی نیز نیست.**

**بنابرین ما باید با تمام قوت و توان در مسیر تدارک برای برپایی هرچه اصولی‌تر و زودتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیش‌برد قاطع، اصولی و پیروزمندانۀ آن در آینده، به پیش رویم.**

**وظایف عاجلی که برای ره‌پیمایی درین مسیر بر عهده داریم:**

* **مبارزه برای استحکام و گسترش حزب به‌خاطر جواب‌دهی اصولی و به‌موقع به نیازمندی‌های مبارزاتی**
* **به وحدت رساندن تمامی شخصیت‌ها و نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوئیست افغانستان در حزب کمونیست (مائوئیست) واحد کشور.**
* **آغاز هم‌کاری‌های عملی مبارزاتی با تمام شخصیت‌ها و نیروهای ملی- دموکراتیک نوین در مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشانده.**
* **توسعه و گسترش کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌ها در فعالیت‌های مبارزاتی توده یی با تکیه بر کار توده یی، سازمان‌دهی توده یی و بسیج توده‌یی در میان کارگران و دهقانان، اعم از زنان و مردان.**

**مرگ بر اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده!**

**به‌پیش در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**

**8 میزان 1396 (30 سپتامبر2017)**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

# 2

**اوضاع کنونی و وظایف ما**

**بیش از یکنیم دهه است که اشغالگران امپریالیست به سرکردگی امپریالیزم امریکا به افغانستان تهاجم نظامی نموده و آنرا به اشغال خود در آوده اند. در طول این دوران یک رژیم میهن فروش و دست نشانده را بر سر نوشت توده های زحمتکش مسلط گردانیده اند.**

**مشمولین پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در زمان تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستا و اشغال کشور توسط آن ها موضع شانرا در قبال تجاوز بر کشور و اشغال آن بطور صریح و روشن بیان نمودند و هیچگاه دچار سفاهت تسلیم طلبانه در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی نگردیدند. روی این موضعگیری های درست و اصولی بود که پروسۀ وحدت مائوئیست ها روی دست گرفته شد و منجر به ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گردید.**

**اولین جلسه پروسۀ وحدت مائوئیست های کشور مصادف با "لوی جرگه اضطراری" بود. جناح های شامل در پروسۀ وحدت مواضع شانرا بطور مشترک و همه جانبه علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم پوشالی و لوی جرگه اضطراری که توسط اشغالگران سر همبندی شده بود رک و صریح بیان نمودند. اولین اعلامیۀ مشترک شان خاطر نشان نمود که اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور اند و هیچ راهی برای بیرون راندن اشغالگران و سر نگونی رژیم دست نشانده جز بسیج همگانی توده ها و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص جنگ خلق در شرایط کنونی) وجود ندارد.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از همان آغاز تشکیل در کنگرۀ وحدت تا کنون روی این شعار پا فشاری نموده و هم چنین نیاز عاجل و فوری مبارزاتی (وحدت همه مائوئیست های کشور) در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده را درک و نشانی نموده و روی این امر مهم تا کنون پا فشاری و مبارزه نموده و می نماید.**

**بعد از اشغال کشور توسط اشغالگران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا موج وسیعی از تسلیم طلبی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده سر بلند نمود و تمامی تسلیم طلبان به مبلغ و مروج اشغالگران و رژیم دست نشانده تبدیل گردیدند. تعدادی از این تسلیم طلبان در کنفرانس بن شرکت نمودند و علناً و عملاً تن به تسلیمی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده دادند. این موقعیت تسلیمی به ایشان اجازه نداد که شرایط و اوضاع افغانستان را بطور عینی تجزیه و تحلیل نمایند، بناءً برای یک رژیم کاملا دست نشانده و گوش بفرمان کمپاین های انتخاباتی راه انداختند و علناً در صف شاه شجاع سوم (کرزی) ایسادند. تعدادی به تسلیم طلبی ادامه داده و لشکر کشی امپریالیست های اشغالگر به افغانستان را «بارقۀ امید در چشمان اشکبار ملت افغانستان » خواندند. به این طریق تن به تسلیمی داده و در شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده شرکت نمودند و یا کسانی را جلو انداخته برای شان گلو پاره نمودند. آنها به این شکل تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها را رنگ و روغن داده و بعنوان نیروهای سازشکار و سازش ده میان امپریالیست های اشغالگر و رژیم ست نشانده عمل نموده و تا کنون هم به این حرکت های سازشکارانه ادامه می دهند.**

**این وضعیت اسفناک یکی از موانع جدی سر راه مبارزاتی حزب کمونیست( مائوئیست) افغانستان علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بوده و هست. حزب کمونیست( مائوئیست) افغانستان در پهلوی مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم طلبی را به نحو جدی و اصولی پیش برده، می برد و خواهد برد. حزب ما بخوبی درک نموده که مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم طلبی جزء لاینفک مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده می باشد. زیرا این ها نیروهای سازشکار و سازش ده بین اشغالگران امپریالیست و توده های زحمتکش افغانستان اند. این نیروها نه تنها علیه ستم امپریالیستی و تجاوز بیشرمانه شان مبارزه نمی کنند، بلکه باعث تقویت و رنگ و روغن دادن اشغال کشور گردیده و به این طریق می خواهند توده ها را به انقیاد کامل اشغالگران در آورده و آنها را به بردگان بدون میهن تبدیل نمایند. مبارزه با این نیروها و منفرد ساختن رهبری شان از توده ها و نسل جوان یکی از وظایف مهم تدارکی برای بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی است.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با درک رسالت تاریخی و نیاز عاجل و فوری مبارزاتی اش علیه اشغالگران و رزیم دست نشانده، علیه رویزیونیزم، تسلیمی و تسلیم طلبی به مبارزه برخاست و شعار وحدت همه مائوئیست های کشور را بعنوان نیاز عاجل و فوری مبارزاتی مطرح نمود و تا کنون روی این مبارزه جدا ایستاده و آنرا به پیش می برد.**

**در ابتدای مبارزۀ حزب ما و نشر اولین شمارۀ شعله جاوید، تسلیم طلبان برای اینکه تسلیم طلبی خویش را توجیه نمایند، حزب ما را به افراط گرایی متهم نمودند. برای توجیه تسلیم طلبی شان استدلال می نمودند که این ها می خواهند بقیۀ شعله یی ها را به کشتن بدهند. زمانیکه مبارزات حزب ما علیه تسلیم طلبی شدت گرفت ما را متهم به شعله یی خوری نمودند. آنها برای فریب نسل جوان و خاک زدن به چشم مردم تسلیم طلبی شان را تاکتیک نامیده و زیر این شعار دروغین و بی محتوا تا کنون تسلیم طلبی خویش را توجیه می کنند.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بخوبی درک نموده بود که یکی از موانع جدی مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده تسلیم طلبان اند. این نکته را نیز بخوبی درک نموده بود که بدون مبارزه علیه تسلیم طلبی نمی توان مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را به پیش برد، بناءً مبارزه علیه رویزیونیزم و تسلیم طلبی را همزمان با مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده به پیش برد و تاکنون روی این امر مهم ایستاده است.**

**حزب کمونیست( مائوئیست) افغانستان این اصولیت را فراموش نکرده که تسلیم طلبان نیروهای سازشکار و سازشده میان امپریالیست های اشغالگر و توده های زحمتکش افغانستان هستند. بدون منفرد ساختن ایشان و جدا نمودن نسل جوان و توده های زحمتکش از ایشان به مشکل بتوان با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده مبارزه نمود. بدون پیشبرد مبارزه علیه تسلیم طلبان کار تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به موانع جدی بر می خورد. تاریخ یک و نیم دهۀ گذشته صحت این ادعا را بخوبی تثبیت نموده است. بناءً مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم طلبی جز لاینفک مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده می باشد.**

**یکی از دلایل طولانی شدن دورۀ تدارک برای بر پایی و پیش برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، تسلیم طلبی و تسلیم شدن رویزیونیست های سازمان رهایی افغانستان و بقیه احزاب راجستر شدۀ تسلیم طلبِ به اصطلاح شعله یی است.**

**حزب ما برای از میان برداشتن این موانع چاره ای جز مبارزه علیه رویزیونیزم، تسلیمی و تسلیم طلبی در پهلوی مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست، اشغالگران داعشی و رژیم دست نشانده ندارد. در طول این مدت مبارزات حزب ما علیه تسلیمی و تسلیم طلبی نتایجی خوبی را بار آورده است. در اثر مبارزات حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان علیه رویزیونیزم و تسلیم طلبی، انشعابات متعددی هم میان رویزیونیستهای سازمان رهایی افغانستان و هم احزاب راجستر شدۀ تسلیم طلبانِ به اصطلاح شعله یی رو نما گردیده است. چهره های تسلیم طلبانه این احزاب و سازمان ها تا حدودی میان نسل جوان و توده ها ی زحمتکش افشا گردیده و ابهت خود را از دست داده است.**

**از یکسو جای خوشبختی است که تعدادی از تسلیم طلبی بریدند و علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده موضع گرفتند، اما جای تاسف در این است که این موضعگیری شان کاملاً ناقص است. به دو دلیل آنها نتوانستند از تسلیم طلبی بصورت قطع برش کنند و موضع اصولی بگیرند.**

**اولاً آنها گذشتۀ خود را مورد بررسی و انتقاد همه جابنه قرار ندادند و همۀ کاسه و کوزۀ تسلیم طلبی را که ده سال باهم پیش برده بودند بگردن دیگران انداختند. این وضعیت به آن معنی است که ایشان جرات انتقاد از خود را ندارند، خود را بری از هر خطا می دانند و تمام خدمات را مربوط شخص خود می دانند. این خود پسندی شان باعث آن شد تا تمام خطاها و تسلیم طلبی ها را بگردن دیگران بیندازند. چنین افرادی هیچگاه متوجه نیستند که اینچنین حرکت ها و عمل کردن ها، بدون اینکه کسی بخواهد نقد شان کند، باعث خورد شدن هر چه بیشتر شخصیت شان می شود؛ در حالی که انتقاد از خود بزرگی شخصیت را نشان می دهد. مائوتسه دون می گوید:**

**« آنها باید فروتن و مأل اندیش باشند و از خود پسندی و تند خویی بپرهیزند، سرشار از روحیۀ انتقاد از خود باشند و جسارت داشته باشند نواقص و اشتباهات کار خود را تصحیح کنند. آنها به هیچوجه نباید مثل خروشچف خطاهای خود را روپوشی کنند و تمام خدمات را بخود نسبت دهند و همه اشتباهات را به گردن دیگران بیندازند.**

**ادامه دهندگان امر انقلاب پرولتاریایی در جریان مبارزۀ توده یی پا به عرصۀ هستی می گذارند و در توفانهای انقلاب رشد و نمو نموده و آبدیده می شوند. کادر ها را باید در جریان طولانی مبارزۀ توده یی آزمود و شناخت و ادامه دهندگان امر انقلاب را از میان آنان برگزید و آموزش و پرورش داد.» (در بارۀ کمونیزم کاذب خروشچف و آموزشهای تاریخی آن برای جهان) تأکیدات از ما است.**

**این اسلوب را هر مائوئیست باید دقیقاً در نظر گرفته و بدان عمل نماید. این اسلوب بسیار آموزنده است. این اسلوب بخوبی نشان می دهد که کادرها و رهبران در جریان مبارزۀ تودۀ یی زاده می شوند و رشد و نمو می کنند. چنین افرادی جسارت انتقاد از خود را دارا می باشند و هیچگاه خطاها و اشتباهات خود را روپوشی نمی کنند و از انتقاد دیگران در مورد خطاهای شان خشمگین نمی گردند و ناقدین را به چوب فحاشی نمی بندند.**

**دوماً آنها نتوانستند از دیدگاه مائوئیستی به شرایط و اوضاع کنونی افغانستان بر خورد نمایند. عدم این دیدگاه از یکسو باعث گردیده که آنها گذشتۀ خود را نقد نکنند و همه گناه را متوجه کسانی که به تسلیمی کامل تن داده اند بیاندازند و از سوی دیگر نتوانند میان تضاد عمده و تضاد اساسی تفکیک قایل شوند، و هر دو تضاد را در شرایط اشغال کشور با هم منطبق بگیرند و هیچ تفاوتی میان یک جامعۀ مستعمره ـ نیمه فیودالی و نیمه مستعمره ـ نیمه فیوالی قایل نشوند. این دیدگاه ناقص باعث گردید که به شکلی از اشکال به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست تن دهند.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این دیدگاه ناقص را به طور روشن و صریح در شماره های 23 و 28 دور سوم شعلۀ جاوید و شمارۀ 13 دور چهارم مورد انتقاد قرار داده است و مبارزاتش را بر اساس دیدگاه مائوئیستی به پیش برده است. امید است که این مبارزات ایدئولوژیک به نتایج مثبتی بیانجامد و کسانی که علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده موضع گرفته اند بر اساس دیدگاه مائوئیستی به شرایط کنونی افغانستان برخورد نمایند و مبارزات ایدئولوژیک را از دیدگاه مائوئیستی پیش ببرند. این شیوۀ مبارزاتی به وحدت همه مائوئیست ها کمک شایانی می نماید.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان از زمان ایجادش تا حال با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، وضعیت افغانستان را از دیدگاه مائوئیستی تحلیل و تجزیه نموده و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را به عنوان دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور مشخص نموده و مبارزاتش را بر این دیدگاه استوار ساخته است. برای معلومات بیشتر در این زمینه به برنامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان- بخش "سیمای کنونی افغانستان" و هم چنین اساسنامۀ حزب مراجعه شود.**

**زمانی که طالبان به مبارزۀ مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پرداختند، حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان طبق دیدگاه مائوئیستی ر قبال طالبان موضعگیری نمود.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان طالبان را یک نیروی عقب گرا، متحجر، زن ستیز و از لحاظ طبقاتی نمایندۀ بخشی از طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور در کشور معرفی نمود. مقاومت مسلحانۀ شانرا یک مقاومت قسمی ارتجاعی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده دانست و آنها را در صفوف دشمنان غیر عمدۀ کشور و مردمان کشور رده بندی نمود و ارتجاعی بودن آنها را به شش دلیل موجه برشمرد. و وظایف مبارزاتی عمده و غیر عمدۀ خویش را بطور صریح و روشن بیان نمود. برای معلومات بیشتر به شمارۀ هفتم شعلۀ جاوید دور چهارم مراجعه نمائید.**

**حزب ما معتقد است که مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده علیرغم عمده بودنش یکی از تبارزات**

**بزرگ تضاد اساسی است. این بحث به این معنی است که تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد که غیر عمده اند ولی همچنان بزرگ باقی می مانند. ما نمی توانیم و نباید از این تبارزات بزرگ و غیرعمده چشم پوشی نموده و یا آنرا به فراموشی بسپاریم. مائوئیست ها بر این عقیده اند که وظایف مبارزاتی غیر عمده باید در پیوند و در تابعیت از وظیفۀ مبارزاتی عمده به پیش برده شود. نباید وظیفۀ مبارزاتی بزرگ غیر عمده آنقدر برجسته شود که وظایف مبارزاتی عمده را تحت الشعاع قرار دهد و یا هر دو را منطبق باهم بداند. هر گاه این اساسات مائوئیستی در نظر گرفته نشود تسلیم طلبی ملی را در قبال خواهد داشت.**

**زمانی که سر و کلۀ اشغالگران داعشی در افغانستان پیدا گردید، حزب ما فورا موضع خود را در قبال شان روشن ساخت و جنگ شان را یک جنگ اشغالگرانه خواند و آنها را نیز در صف دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور جای داد.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان از هر جنگ مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده حمایت می کند، و لو این جنگ مقاومت قسمی باشد. مقاومت جنگی طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده یک مقاومت قسمی است. طبق گفتۀ مائوتسه دون مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک گام بجلو است. مائوتسه دون مقاومت قسمی ارتجاعی گومیندان و حتی مقاومت ارتجاعی سر سختان ضد کمونیست را یک مقاومت قسمی و جنگی برای دفاع از میهن می داند.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان معتقد است که مقاومت جنگی طالبان به این خاطر یک مقاومت جنگی قسمی ارتجاعی است که از یکسو نصف نفوس جامعه (زنان) را از جنگ محروم ساخته اند و از سوی دیگر این مقاومت در بر گیرندۀ همه خلقهای رنج کشیده افغانستان نمی باشد و کسانی که آن را رهبری می نمایند از لحاظ طبقاتی نمایندۀ بخشی از طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور در کشور هستند. بر این اساس این مقاومت یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی نیست. یا به عبارت دیگر این مقاومت، مقاومت همه خلقهای در بند کشیده افغانستان نمی باشد، لذا این مقاومت به شکست منجر می گردد و اگر پیروزی هم به دست آورد به رهایی توده ها از قید اسارت منتهی نمی گردد. به این خاطر مقاومت مسلحانۀ طالبان از لحاظ مضمون سخت ناقص بوده و هیچگاه قادر به تأمین منافع توده ها و دفاع حقیقی از میهن نخواهدشد. چنانچه مقاومت فیودال ها و اشراف دربار در زمان جنگ افغان ـ انگلیس یک مقاومت قسمی بود، گرچه منجر به استقلال سیاسی افغانستان گردید، اما منجر به رهایی توده ها از قید اسارت نگردید. به همین ترتیب جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس از چنین ویژه گی ای بر خوردار بود.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که برای تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مبارزاتش را پیش می برد معتقد است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص جنگ خلق در شرایط کنونی) خصلت انقلابی دارد و قادر به تأمین منافع توده ها و دفاع از میهن می باشد، زیرا چنین مقاومتی جنگ توده ها خواهد بود و قاطبۀ خلق کشور اعم از زنان و مردان در آن شرکت خواهند داشت. این جنگ از طرف حزب پیشآهنگ پرولتاریا رهبری می گردد.**

**مسایل فوق به صراحت اختلاف اصولی میان حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان و شعله یی هایی را که به نحوی از تسلیم طلبان بریده و علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضع گرفته اند، اما تضاد اساسی و تضاد عمده را در شرایط کنونی با هم منطبق می دانند، نشان می دهد. هر گاه این اختلاف اصولی به دست فراموشی سپرده شود نخواهیم توانست در شرایط کنونی میان دشمنان عمده و غیر عمده کشور و مردمان کشور تفاوت قایل شویم. این موضعگیری یکجانبه نگری خواهد بود که خود را به موضع غیر اصولی انداخته و نخواهد توانست استراتیژی و تاکتیک خود را بر مبنای اساسات مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی بنیان نهد. در چنین صورتی باز هم تا سطح احزاب تسلیم طلب تنزل خواهد نمود.**

**شعله یی هائی که واقعاً شعله یی باقی مانده اند و علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضع دارند هر گاه به این اختلاف اصولی عطف توجه نموده و نیاز عاجل و فوری مبارزاتی را درک نمایند، می توانند با اتحاد اصولی مبارزات خویش را علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و اشغالگران داعشی به عنوان دشمنان عمده کشور و مردمان کشور به پیش برند و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را جایگزین مقاومت قسمی نمایند. این چیزی است که امروز تمام نیروهای مائوئیست، انقلابی، ملی، دموکرات و توده های زحمتکش باید به طرف ان رو بیاورند.**

**امروز توده های ستمدیده از ستمگری اشغالگران و رژیم پوشالی به ستوه آمده و عملکرد طالبان نیز تا حد زیادی مورد قبول شان نیست. هر گاه بدیلی به جای مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان توسط مائوئیست ها ایجاد شود یقیناً توده های زحمتکش آن مقاومت را مقاومت خود دانسته و به طور همگانی از آن حمایت خواهند نمود.**

**این نکته را نیز نباید فراموش نمود که اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده سخت تلاش دارند تا جلو مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی را به هر شکلی که می شود، بگیرند و مقاومت قسمی طالبان را به صلح بکشانند. یا به عبارت دیگر اشغالگران و رژیم دست نشانده سخت تلاش دارند تا تسلیم طلبی را جایگزین مقاومت نموده و انقیاد کامل را تحکیم نمایند.**

**این همان چیزی است که اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و تمامی میهن فروشان خواهان آنند، ولی مائوئیست ها و نیروهای انقلابی و ملی دموکرات حقیقی با آن مخالف اند.**

**هر گاه اوضاع کنونی را به صورت دقیق و علمی آن تحلیل و بر رسی کنیم، مشاهده می شود که از یکسو اشغالگران امپریالیست تلاش دارند تا انقیاد خویش را بر توده های زحمتکش تحمیل نمایند و نیروهای تسلیم شده و تسلیم طلب نیز در این جهت با اشغالگران و رژیم دست نشانده همنوا عمل می کنند و از سوی دیگر تلاش برای تسلیمی مقاومت قسمی طالبان در سطح بین المللی و داخلی در جریان است.**

**در شرایط کنونی امپریالیزم روسیه، سوسیال امپریالیزم چین و کشورهای منطقه هنوز با اشغالگران امپریالیست بر سر مسأله افغانستان عمدتاً در تبانی قرار دارند. هر کدام این کشورها ظاهرا سعی دارند تا طالبان را پای میز مذاکره با اشغالگران و رژیم دست نشانده بکشانند.**

**اما تبانی میان امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی مؤقتی و گذارا است و تضاد میان شان مطلق و دایمی است. امپریالست ها (چه آنانی که کشور ما را اشغال نموده اند و چه در افغانستان نیرو ندارند) در مورد افغانستان و حوادثی که در آن می گذرد بی تفاوت نیستند. قبل از همه هر کدام شان بنا بر منافع خویش در قبال کشور ما موقف گیری نموده و می نمایند. امکان زیاد وجود دارد که این منافع در افغانستان به تقابل میان اشغالگران امپریالیست از یکسو و امپریالیزم روس و سوسیال امپریالیزم چین از سوی دیگر بیانجامد. در چنین وضعیتی صف بندی منطقه ای نیز به هم می خورد. در این صورت مبارزه میان شان عمده گردیده و جنگ در افغانستان شدید تر می گردد. در چنین شرایطی ما می توانیم با بر خورد های درست و اصولی اوضاع و احوال کشور را تحلیل نموده و در مقابل آن عکس العمل مناسب اتخاذ نمائیم.**

**با کمال تأسف که در چنین شرایطی از یکسو نیروهای مائوئیست ضعیف اند و از سوی دیگر تعداد زیادی در حالت پراگندگی تشکیلاتی و یا حالت انفرادی بسر می برند. این شرایط وظایف و رسالت مائوئیست ها را دو چندان می سازد تا به پراگندگی پایان دهند و به یک وحدت اصولی دست زنند و از این طریق مبارزات شان را علیه موج تسلیم طلبی چند برابر ساخته و چهره های تمامی تسلیم طلبان را فاش ساخته و در جهت تحکیم و گسترش صفوف خود و توده ها کوشا باشند و از این طریق پیوند فشرده با توده ها حاصل نموده و با آموختن از ایشان و آموزش به آن ها از مرحلۀ تدارک به مرحلۀ بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی گام گذارند.**

**صفت مشخصۀ احزاب مائوئیست تلفیق فشرده تیوری با عمل است. این یگانه صفتی است که احزاب مائوئیست را از دیگر احزاب جدا می سازد. تلفیق فشردۀ تیوری با عمل فقط و فقط از طریق پیوند فشرده با توده ها حاصل می گردد. بدون پیوند فشرده با توده ها هر تلاشی بی ثمر باقی می ماند. «هرقدرهم که گروه رهبری فـعـال بـاشـد، در صورتـی کـه فعالیتش با فعالیت توده ها درهم نیامیزد، به جزتلاش بی ثمر عده ای معدود چیزدیگری نخواهدبود.» (مائوتسه دون)**

**هر گاه مائوئیست ها و بقیه نیروهای انقلابی این رسالت بزرگ تاریخی خویش را فراموش ننمایند و آن را به طور احسن همآهنگ نمایند، نه تنها فقط بر موج تسلیم طلبی، سکتاریزم و انشعابگری، بلکه بر موانع تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی غلبه خواهند نمود.**

**بر اساس دلایل فوق گذار از حالت تدارک برای بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی صورت خواهد گرفت. مبارزه در این راه وظیفۀ مبرم، عاجل، فوری و مشترک تمام مائوئیست ها و تمامی نیروهای انقلابی و ملی دموکرات در افغانستان می باشد.**

**مائوئیست ها معتقد اند که در کشورهای مستعمره ـ نیمه فیودالی یا نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی حزب کمونیست در دهات رشد و استحکام می یابد نه در شهرها.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) از بدو ایجادش تا کنون با انحرافات، شهر نشینی، تسلیم طلبی در هر شکل و شمایلش مبارزه نموده است و معتقد است که بدون رفتن به دهات و پیوند فشرده با توده ها نمی توان جنگ را به راه انداخت و رهبری نمود.**

**حزب ما معتقد است که در شرایط کنونی خطر غلطیدن به تسلیم طلبی طبقاتی در قبال طالبان بی نهایت ضعیف است. زیرا از یکسو جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس این درس را به تمامی نیروهای انقلابی آموخته است که تسلیم طلبی طبقاتی منافع توده و انقلاب را ضربه می زند و منافع نیروهای مرتجع را تحکیم می نماید. و از سوی دیگر طالبان نیروی عقب گرا و متحجری است که هیچگاه نیروهای انقلابی حاضر نیستند به طالبان تسلیم شوند. خطر جدی که امروز جنبش ما را تهدید می نماید خطر تسلیم طلبی ملی است که به اشکال و انواع گوناگون متبارز می گردد. تاریخ یک و نیم دهۀ افغانستان به خوبی این وضعیت را نشان داده است. این وظیفۀ ماست که علیه هر گونه تسلیم طلبی (تسلیم طلبی ملی و تسلیم طلبی طبقاتی) به مبارزه بر خیزیم. این مبارزه را همنوا با تمامی مائوئیست ها به خاطر وحدت، تحکیم و توسعه بخشیم و از این طریق تمامی نیروهای انقلابی ملی ـ دموکرات را به مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی رهنمون شویم.**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

# 3

**درگذشت "سمندر" (هادی محمودی)**

**در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا**

**"سمندر" (هادی محمودی) به تاریخ هفتم اگست 2017 در اثر بیماری و کبر سن و در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا درگذشت. او یکی از رهبران مؤسس سازمان جوانان مترقی افغانستان، یکی از رهبران جریان دموکراتیک نوین افغانستان، یکی از رهبران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در سال اول فعالیت آن سازمان، شخصیت اول سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی (ساوو) و سپس شخصیت اول اتحاد مارکسیست- لنینیست‌های افغانستان (املا) بود.**

**سرگذشت تلخ و اندوه‌ناک ایام آخر عمر وی در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا، به‌خصوص برای افراد مسن به‌جا مانده از نسل اول و دوم جنبش شعله‌یی افغانستان در خارج از کشور و هم‌چنان در داخل کشور مایۀ عبرت است.**

**"سمندر" در اواخر عمر خود در کانادا در واقع یک شخصیت منزوی و گوشه‌گیر بود و در هیچ حرکت عملی مبارزاتی، حتی حرکت ملی ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی دست نشانده، نقش رهبری کننده یا سهم عملی یا نظری جدی و حتی تشویقی فعال نگرفت. ازین نظر او در واقع در یک موقعیت عینی و ذهنی تسلیم طلبانۀ ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار داشت و با قرار داشتن در چنین موقعیتی درگذشت. بنابرین سرگذشت ایام آخر عمر وی را می‌توان- و باید- به‌ عنوان سرگذشت منفی یکی از آن رهبران مؤسس جنبش ما و شخصیت سیاسی کشور در نظر گرفت که در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی چشم از جهان پوشید، در حالی که یک محفل سیاسی کوچک متشکل هم در اطراف خود نداشت.**

**اما "سمندر" در حالی که در اواخر عمرش حتی با مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی و مبارزۀ صرف استقلال طلبانه و ملی بیگانه شده بود، احساس مسئولیت نمود که مبارزه علیه جنبش مائوئیستی بین‌المللی و جنبش مائوئیستی افغانستان را حداقل از لحاظ نظری پیش ببرد و در عالم تنهایی اوراق و صفحات زیادی، به قول خودش "سیاه روی سفید"، به‌ناحق بنویسد تا گویا ثابت سازد که مثلاً رفیق زنده یاد اکرم یاری مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه و جریان شعلۀ جاوید یک جریان دموکراتیک نوین ملهم از اندیشۀ مائوتسه‌دون نبوده اند.**

**بدین ترتیب "سمندر" سنتریست سخت جانی بود که از زمان تأسیس سازمان جوانان مترقی در میزان 1344 تا زمان درگذشتش در اواسط سال 1396، در طول تقریباً 52 سال، چه در افغانستان و چه در بیرون از افغانستان و چه در درون زندان، همچنان سنتریست باقی ماند و نتوانست به سطح یک شخصیت مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه ارتقا نماید.**

**"سمندر" در سال 1343 به کنگرۀ مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان دعوت گردیده بود. اما او در کنگرۀ مذکور شرکت نکرد. نقش رفیق زنده یاد اکرم یاری در ممانعت او از شرکت در آن کنگره برجسته بوده است.**

**در سال بعد، او یکی از مؤسسین سازمان جوانان مترقی افغانستان گردید، اما توانست در اولین نشست عمومی آن سازمان در 13 میزان سال 1344، به بهانۀ این‌که وضعیت در جنبش کمونیستی بین‌المللی هنوز به‌قدر کافی روشن نیست، از موضع‌گیری رسمی سازمان علیه رویزیونیزم مدرن شوروی جلوگیری نماید و سازمان را تا برگذاری نشست عمومی دومش در جهت موضع‌گیری علیه رویزیونیزم مدرن شوروی به حالت انتظار نگه دارد. به همین جهت سازمان جوانان مترقی افغانستان در واقع در نشست عمومی دوم خود در میزان سال 1346، که با شروع انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین و پیشرفت گسترده و عمیق مبارزه علیه رویزیونیزم مدرن شوروی در سطح بین‌المللی تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه‌دون، وضعیت در جنبش بین‌المللی کمونیستی به‌قدر کافی روشن شده بود توانست رسماً علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و در نتیجه علیه رویزیونیزم حزب دموکراتیک خلق افغانستان موضع‌گیری نماید.**

**اما در سازمان جوانان مترقی افغانستان و هم‌چنان در محافل دیگری از جریان شعلۀ جاوید که ادعای کمونیست بودن داشتند، یکی از کسانی که نتوانست موضع‌گیری علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و رویزیونیزم حزب دموکراتیک خلق افغانستان را با پذیرش استوار اندیشۀ مائوتسه‌دون هم‌راه سازد و یا بعداً تا آن سطح ارتقا دهد، "سمندر" بود. او حتی در جریان شرکت در یکی از تظاهرات کارگران، تحت این بهانه که گویا یک فرد چینی نیست، نشان فلزی ای را که چهرۀ مائوتسه‌دون بر آن حک شده بود و از طرف یکی از کارگران به او اهدا شده بود، به زمین انداخت.**

**"سمندر" و تعداد دیگری از رهبران جنبش دموکراتیک نوین، در سال 1347 توسط پولیس ظاهرشاهی گرفتار گردیدند و تا سال 1352، که داود علیه ظاهرشاه کودتا کرد، در زندان رژیم شاهی اسیر بودند. او در طی همین سال ها نیز روی سنتریزم و مخالفت علیه اندیشۀ مائوتسه‌دون پافشاری داشت و برین اساس در مخالفت علیه رفیق زنده یاد اکرم یاری و خطش- خط رهبری کنندۀ سازمان جوانان مترقی از زمان تأسیس سازمان تا زمان بیمار شدن رفیق زنده یاد در سال 1350که منجر به ناتوانی رفیق از پیش‌برد مبارزۀ متشکل گردید- حتی با شبه چه‌گواریست‌های پس منظری و در ایام آخر اسارتش در زندان با "انتقادیون" اکونومیست، به‌نوعی هم‌نوا و هم‌صدا گردید.**

**پس از آن‌که کودتای 26 سرطان 1352 به‌وقوع پیوست و "سمندر" و هم‌زنجیران دیگرش از زندان رها گردیدند، او مثل انجنیر عثمان و مضطرب باختری "سنگ بزرگ" سیاست را نبوسید و از میدان مبارزه کاملاً بیرون نرفت، بلکه در طول پنج سال حاکمیت داود‌شاهی به کار سیاسی محفلی ادامه داد. سنتریزم ضد مائوئیستی، مخالفت با اندیشۀ مائوتسه‌دون و مخالفت با رفیق زنده یاد اکرم یاری و خطش، غالباً با توسل به حملات شخصی و در لفافۀ مخالفت با "محفل یاری‌ها" یعنی یکی خواندن خط رفیق زنده یاد اکرم یاری و خط پاسیفیستی "سرخا"، در چهارچوب هم‌نوایی و هم‌صدایی فوق الذکر با شبه چه‌گواریست‌های پس منظری و "انتقادیون" اکونومیست، در این کار محفلی بهوضوح نمایان بود.**

**"سمندر" و محفلش بعد از کودتای هفت ثور 1357 در پروسۀ تشکیل سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان "ساما" سهم گرفتند. این پروسه در ابتدا میان این محفل و بخش "تازه اندیشانِ" جمهوری اسلامی‌خواه شکل گرفت و سپس محفل زنده یاد مجید کلکانی، بعد از جدایی از "گروه انقلابی خلق های افغانستان"، نیز به آن پیوست.**

**هر سه بخش در اعلامیۀ تصویب شده در کنفرانس مؤسس "ساما" در اوایل سال 1358پذیرفتند که:**

**«امپریالیزم روس اسلام را به مثابۀ سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم افغانستان مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است.»**

**هم‌چنان هر سه بخش در اعلامیۀ متذکره پذیرفتند که برای تشکیل "جبهۀ ملی رهایی‌بخش" کوشش و تلاش پی‌گیر به خرچ دهند، بدون این‌که در آن اعلامیه حتی اشاره ای به ضرورت مبارزه برای تشکیل حزب انقلابی پرولتری (حزب کمونیست) به‌عمل آمده باشد.**

**قبل از آن هرسه بخش «اعلامیۀ جبهۀ متحد ملی افغانستان» و خواست تشکیل جمهوری اسلامی در افغانستان را، به عنوان نظام مورد خواست جبهۀ مذکور، پذیرفته بودند.**

**اما پس از دست‌گیری زنده یاد مجید کلکانی در اواخر زمستان سال 1358، که عاقبت منجر به اعدام وی توسط کودتاگران رویزیونیست هفت ثوری در هژدهم جوزای سال 1359 گردید، سمندر و رفقای هم‌محفلش از "ساما" بریدند و دست به تشکیل سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو) زدند. در آن زمان از یک‌طرف تقریباً تمامی کادرها و فعالین مربوط به جناح مجید کلکانی، که نیروی اصلی تشکیلاتی و به ویژه نظامی در "ساما" بود، حاضر گردیده بودند که از "سمندر" به عنوان رهبر "ساما" حمایت و پشتیبانی نمایند و از طرف دیگر "سمندر" و جناحش در "ساما" برنامۀ نوشته شده به زبان متداول توسط زنده یاد مجید کلکانی را، که بعداً در کنگرۀ "ساما" مورد تصویب قرار گرفت، تائید کرده بودند. اما "سمندر" ترجیح داد که به‌جای رهبری سازمان وسیعی مثل "ساما"، به تشکیل و رهبری سازمان نسبتاً کوچکی مثل سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) دل‌خوش دارد و عملاً از مسئولیت سازمان تحت رهبری اش (ساما) شانه خالی نماید.**

**دلیل عدم تقبل این مسئولیت هیچ چیز دیگری نبود جز سنتریزم مائوتسه‌دون زدایانۀ "سمندر" و احساس ناتوانی در رهبری سازمانی که اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن با سنتریزم مذکور، حداقل در حرف، موافق نبودند. اما این عدم تقبل مسئولیت توسط "سمندر" در عمل به تثبیت نقش رهبری کنندۀ اقلیت کوچک "تازه اندیش"، یعنی نویسندگان "برنامۀ اسلامی"، بر "ساما" منجر گردید.**

**برنامۀ "ساوو" از مارکسیزم- لنینیزم دم می‌زد و اندیشۀ مائوتسه‌دون را قبول نداشت. برنامۀ "ساوو" علیه رویزیونیزم مدرن چینی و خوجه یی نیز موضع‌گیری نداشت و درین موارد کاملاً خاموشی اختیار کرده بود. علاوتاً در شرایطی که به دلیل سلطۀ اشکال مختلف رویزیونیزم مدرن (رویزیونیزم مدرن شوروی، رویزیونیزم مدرن چینی و رویزیونیزم مدرن خوجه یی) بر احزاب بر سر قدرت در کشورهای سابقاً سوسیالیستی جهان و سرنگونی سوسیالیزم در آن کشورها، در دنیا هیچ کشور سوسیالیستی باقی نمانده بود و تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی سرمایه‌داری مؤقتاً از جهان ناپدید شده بود، برنامۀ مذکور از موجودیت تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی سرمایه‌داری در جهان دم می‌زد.**

**رهبری "ساوو" مدت زیادی در داخل افغانستان فعال باقی نماند. کمیتۀ مرکزی "ساوو" به دلیل سهل‌انگاری‌های تشکیلاتی شخص "سمندر" و به یک معنی سهل‌انگاری‌های تمامی اعضای کمیتۀ مرکزی مذکور، فقط چند ماه بعد از تشکیل آن سازمان، در شهر کابل مورد ضربت قرار گرفت و غیر از "سمندر" تمامی اعضای دیگر آن دست‌گیر گردیدند. اما رزمندگان اسیر، به‌جز یک تن آن‌ها، در جریان تحقیق از خود ضعف نشان ندادند و در مبارزه علیه مستنطقین دشمن با سربلندی ایستادگی نمودند. سپس در مقابل بی‌دادگاه رژیم رویزیونیست و دست‌نشاندۀ اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست، همۀ آن‌ها از موضع‌گیری‌ها و مبارزات شان علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و دست‌نشاندگان رویزیونیست آن‌ها شجاعانه دفاع کردند، مرگ را نسبت به تسلیم شدن به دشمن ترجیح دادند و در مقابل غریو تیر و تفنگ دشمن شعار آزادی را سر دادند.**

**"سمندر" مدت زمان اندکی بعد از ضربت خوردن کمیتۀ مرکزی "ساوو"، توسط یکی از روابط آن سازمان به پاکستان انتقال یافت و در آن‌جا بقایای "ساوو" را به گرد خود جمع کرد. این جمع معدود و محدود در طی چندین سال فعالیت محفلی سنتریستی در پاکستان به‌نام "ساوو" حرف می‌زد و نوشته‌هایی را در سطح معدود و محدود پخش می‌نمود. "سمندر" در طی این سال‌ها با قلم می‌نوشت و رفقایش دست نوشته‌های او را فوتوکاپی می‌نمودند و کم‌وبیش در میان منسوبین جنبش چپ کشور پخش می‌کردند. او در این سال‌ها با فقر و تنگ‌دستی شدید ساخت و فعالیت‌های مبارزاتی تیوریک و تشکیلاتی محدود و معدودش را رها نکرد.**

**اما پس از آن‌که "سمندر" به دلیل تشویش‌های امنیتی بی‌پایه در خزان سال 1362، محل سکونتش را در پاکستان از پشاور به اسلام آباد انتقال داد، او و رفقایش از هر جهت در "مضیقه" قرار گرفتند. آن‌ها "راه نجات" ازین "مضیقه" را در تماس‌گرفتن با سفارت چین در اسلام آباد جستجو کردند. در واقع عدم موضع‌گیری صریح و روشن برنامۀ "ساوو" علیه رویزیونیزم مدرن سه جهانی چینی این "راه نجات" را به آن‌ها نشان می‌داد. با توافق "سمندر" دو تن از کادرهای "ساوو" در سال 1363 خود را به سفارت چین در اسلام آباد پاکستان معرفی کردند، برنامه و آئین نامۀ تشکیلاتی "ساوو" را به سفارت مذکور تسلیم دادند و خواهان کمک چین به سازمان شان گردیدند. در مقابل، مقامات سفارت چین خواهان تماس مستقیم "سمندر" با خودشان گردیدند.**

**طبق ادعای خودِ "سمندر"، در جلسۀ توضیحیه با نمایندگان هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان در زمان فعالیت اتحاد مارکسیست- لنینیست‌های افغانستان (املا) در سال 1365، وی به‌خاطر بیمناک شدن از عاقبت این کار از خیر تماس‌گیری مستقیم با سفارت چین در اسلام آباد گذشت و شخصاً به آن سفارت مراجعه نکرد. در هر حال، این‌هم در حد خودش سطح معینی از تمکین به "اصولیت" و عدم دریافت کمک از "منابع ناسالم" خارجی بود و نمی‌توانست "قابل قدر" نباشد.**

**نشست‌ها و جلسات بحثی ای که در اواخر سال 1363 و اوایل 1364 میان بخش‌های مختلف بقایای سازمان‌های منسوب به جنبش چپ شعله‌یی در محیط پشاور و اسلام آباد صورت گرفت، سرانجام منجر به ایجاد اتحاد مارکسیست- لنینیست‌های افغانستان (املا) توسط "ساوو"، کمیتۀ تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان و شخص منفردی تحت نام "هوادار جنبش" گردید (\*).**

**سنتریزم "املا" در قبال اندیشۀ مائوتسه‌دون در همان اولین شمارۀ "جرقه" (ارگان تیوریک- سیاسی اتحاد مارکسیست- لنینیست‌های افغانستان)، که در اواخر تابستان سال 1364 منتشر گردید، به روشنی خود را نشان داد. این سنتریزم مائوتسه‌دون را "مارکسیست- لنینیست کبیر" می‌دانست، اما اندیشۀ مائوتسه‌دون را قبول نداشت. سنتریزم "املا" از یک‌جانب ادامۀ سنتریزم "ساوو" و محفل "سمندر" و از جانب دیگر مائوتسه‌دون زدایی تعدیل شدۀ سازمان اخگر و کمیتۀ تدارک بود.**

**"املا" انشعاب بخش غرجستان "ساما" از بخش تحت رهبری قیوم "رهبر" در آن سازمان را، که در خزان سال 1364 صورت گرفت، پشتیبانی نمود و از مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی آن بخش علیه انحرافات و تسلیم‌طلبی‌های "ساما" استقبال به عمل آورد. این پشتیبانی و استقبال یک حرکت نسبتاً مثبت بود، اما به دلیل سنتریزم مسلط بر "املا" نتوانست قاطعانه تعقیب گردد. در نتیجه "املا" به‌جای این‌که از تکامل بخش غرجستان "ساما"، که مورد پشتیبانی و استقبالش قرار گرفته بود، به "هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان" خرسند گردد، تشکیل "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" در اواخر سال 1364 و آغاز مبارزات آن را خوش‌آیند ندید. دلیل آن روشن بود. "هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان"، "کمیتۀ تبلیغ و ترویج مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون" و "برآمد نوین سازمان پیکار برای نجات افغانستان" مجموعاً با پذیرش صریح و روشن مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون و تأثیر پذیری مثبت از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزات آن، حرکت نوین در جنبش کمونیستی افغانستان را شکل دادند. واضح بود که این حرکت مجموعاً علیه سنتریزم "املا" قرار داشت و سنتریزم مائوتسه‌دون زدایانۀ آن یکی از آماج‌های مهم مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی این حرکت بود.**

**در نتیجۀ مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی مارکسیستی- لنینیستی- مائوتسه‌دون اندیشۀ حرکت نوین در جنبش کمونیستی افغانستان علیه سنتریزم "املا"، بحران ایدیولوژیک- سیاسی در "املا" به‌وجود آمد. در نتیجۀ این بحران، "املا" دچار عدم استحکام گردید و یک بخش از آن با پذیرش مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون در اواخر سال 1365 از بخش "سمندر" جدا گردید و به‌نام "املا- بخش مائوتسه‌دون اندیشه" به فعالیت مستقل پرداخت. پس از انتشار اولین شمارۀ "جرقه- املا، بخش مائوتسه‌دون اندیشه"، نشرات "املا"ی سنتریست و مشخصاً "جرقۀ" سنتریست متوقف گردید، زیرا "هوادار جنبش" که مسئولیت نشراتی "املا"ی سنتریست را به عهده داشت، مسئولیت خود را خاتمه یافته اعلام کرد. بدین ترتیب در واقع "املا"ی سنتریست فروپاشید و صدایش خاموش گردید و چیزی از آن به‌جای نماند.**

**"سمندر" که نام و موجودیت نیمه جان "ساوو" را به پای "املا" قربانی کرده بود، نه‌ خواست و نه ‌توانست یک‌بار دیگر حتی نام "ساوو" را علم نماید و نظرات شخصی خود را در لفافه و نام یک تشکیلات بپیچاند. اکثریت رفقایش یکی یکی او را ترک گفته بودند، راه کشورهای امپریالیستی غربی را در پیش گرفته بودند و در آن کشورها نیز در واقع از فعالیت‌های مبارزاتی کنار رفته بودند. در اسلام آباد و پشاور فقط افراد انگشت شمار و غیر مؤثری از "ساوو"یی‌ها باقی مانده بودند. برعلاوه چند چهرۀ مشخص دیگر "ساوو"یی در داخل کشور نیز بودند که بعدها معلوم گردید یکی از سرشناس‌ترین آن‌ها ارتباطات مشکوکی با رژیم دسـت‌نـشـانـدۀ نـجـیـب دارد. در واقـع**

**"سمندر" در اسلام آباد پاکستان تنها و منزوی مانده بود و تنها اعضای فامیلش را در کنار خود داشت.**

**بعضی از رفقای "سمندر" او و اعضای خانواده اش را تشویق کردند که مثل آن‌ها به یکی از کشورهای غربی پناهنده شوند. اعضای خانواده اش نیز چنین می‌خواستند.**

**"سمندر" که در گذشته به دلیل ترس از عاقبت تماس‌گیری مستقیم با سفارت چین در اسلام آباد، از خیر چنین تماس‌گیری ای گذشته بود، در یکی از روزهای سال 1366 در راه برگشت از پشاور به اسلام آباد، به سفارت کانادا در اسلام آباد پناه برد، خود را با نام و نشان معرفی کرد و به دلیل این‌که جانش توسط بنیادگرایان اسلامی مورد تهدید قرار دارد، از دولت امپریالیستی کانادا تقاضای پناهندگی نمود. او در جواب سوال‌های یکی از مقامات سفارت مذکور گفته بود که کماکان از لحاظ تیوری‌های فلسفی، اقتصادی و نظام مورد خواستش همان نظرات سابق خود را حفظ کرده است، اما از لحاظ مشی مبارزاتی دیگر به "خشونت سیاسی" (political violance) باورمند نیست، گفته ای که در آن زمان در واقع نوعی تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست محسوب می‌گردید.**

**سفارت کانادا به او پناه داد و به زودی اعضای خانواده اش نیز به او ملحق شدند. ترتیبات انتقال او و خانواده اش به کانادا توسط سفارت به سرعت تکمیل گردید و او و خانواده اش به کانادا انتقال یافتند.**

**او می‌توانست در طی تقریباً 30 سال بودوباشش در کانادا، حداقل "ساوو" را در کانادا و سایر کشورهای غربی احیاء نماید، اما نخواست یا نتوانست این کار را انجام دهد و رفقای سابقش نیز در این راه یاری اش نکردند. او می‌توانست از سال 1366 تا سال 1371 حداقل اعلامیه‌های شخصی علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم دست نشاندۀ آن‌ها یا رژیم بازمانده از دوران اشغال سوسیال امپریالیست‌ها صادر نماید، اما این کار را نیز نکرد. او می‌توانست علیه دولت اسلامی جهادی‌ها و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ارتجاعی آن‌ها اعلامیه‌های شخصی صادر نماید، اما این کار را نیز انجام نداد. او می‌توانست علیه امارت اسلامی طالبان و خانه جنگی‌های ارتجاعی خانمانسوز میان طالبان و نیروهای جهادی‌ نیز اعلامیه‌های شخصی صادر نماید، اما این کار را نیز انجام نداد. سرانجام او می‌توانست از زمان آغاز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست‌های امریکایی بر افغانستان تا حال، در طی بیشتر از یک‌ونیم دهۀ گذشته، اعلامیه‌های شخصی علیه این تجاوز و اشغال‌گری صادر نماید و با حرکت‌های اعتراضی به‌راه افتاده در کانادا هم‌کاری نماید، اما این کار را نیز انجام نداد.**

**"سمندر" می‌توانست هم تعهدش با سفارت کانادا در اسلام آباد مبنی بر مخالفت با خشونت سیاسی را رعایت کند و هـم در مبارزات ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان، مبارزات ضد دولت اسلامی جهادی‌ها و سپس امارت اسلامی طالبان و سرانجام مبارزات ضد تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست‌های امریکایی و رژیم دست نشاندۀ کنونی، ولو به‌صورت شخصی و در اشکال مسالمت آمیز، سهم بگیرد، اما هیچ‌گاهی سهم نگرفت. "سمندرِ" بی‌باور به اندیشۀ مائوتسه‌دون و به عنوان یک شهروند کشور امپریالیستی کانادا و یکی از قدرت‌های اشغال‌گر امپریالیست در افغانستان، حداقل می‌توانست در قبال قدرت امپریالیستی حاکم بر دومین کشور متبوعش و اشغال‌گر در افغانستان "شکست طلبی انقلابی لنینی" را در پیش بگیرد و با اشغال‌گری آن بر افغانستان مخالفت ورزد و به عنوان یک شخص مخالف جنگ و مخالف با خشونت سیاسی، با حرکت‌های ضد اشغال‌گران امپریالیست در کانادا هم‌کاری نماید. اما این کار را نیز انجام نداد.**

**هواداران ما در کانادا، طبق هدایت حزب، چندین بار نزد او مراجعه کرده و او را به سهم‌گیری در حرکت‌های اعتراضی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده دعوت کردند، اما او هربار بهانه می‌آورد که حتی توان نشستن در محافل و گردهم‌آیی‌ها را ندارد و از شرکت ولو مقطعی درین حرکت‌ها معذرت می‌خواست.**

**ما انتظار نداشتیم که "سمندر" به عنوان یک مائوئیست به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بپیوندد و در راه برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان مبارزه نماید. ما این انتظار را نیز از او نداشتیم که هم‌کاری مبارزاتی فعال با هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کانادا داشته باشد. اما این انتظار را از او داشتیم که حداقل در قبال وطن اشغال شده ای که در آن متولد گردید، با پول مالیات مردمان آن تحصیل کرد و داکتر گردید، در آن و در دامان مردمان آن از لحاظ سیاسی پرورده شد و به شهرت سیاسی رسید، آن‌قدر احساس مسئولیت نماید که از اشغال‌گران آن و خاینین ملی در آن نفرت داشته باشد و این نفرتش را حداقل به‌صورت مسالمت‌آمیز در حرف و عمل ابراز نماید. اما با تأسف این انتظار حداقل ما برآورده نگردید و این وضعیت به نفع اشغال‌گران و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ شان تمام شد و به غیرفعال باقی‌ماندن جمع کثیری از منسوبین سابق جنبش چپ کشور در مبارزۀ ملی ضد اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی در خارج از کشور و هم‌چنان در داخل کشور و حتی به تسلیم‌طلب شدن و تسلیم‌طلب باقی ماندن آن‌ها در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی خاینین ملی یاری رساند.**

**ما به تمام منسوبین برحال و سابق جنبش چپ کشور در بیرون از حزب فراخوان می‌دهیم که: بیایید غم و اندوه بزرگِ ناشی از درگذشت یکی از پیش‌گامان مؤسس نام‌دار جنبش چپ کشور در تبعید خودخواسته، انزوای سیاسی و تسلیم‌طلبی را به انرژی مبارزاتی مبدل نماییم، از سرگذشت اندوه‌ناک و تلخ او درس عبریت بگیریم و حداقل برای پیش‌برد مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، یعنی وظیفۀ مبارزاتی عمدۀ کنونی، دست به دست هم بدهیم.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به ویژه منسوبین سابق سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی (ساوو) را مورد خطاب قرار می‌دهد که:**

**در قدم اول مثل پیش‌گامان ساوویی سابق، یعنی هم‌سازمانی‌های سابق تان، در صف مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست کنونی و خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان قرار بگیرید.**

**اگر آمادگی مبارزاتی بیش‌تری داشته باشید می‌توانید با قبول مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم، انقلاب دموکراتیک نوین و استراتژی مبارزاتی جنگ خلق و شکل مشخص کنونی آن یعنی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشانده، به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بپیوندید.**

**چنان‌چه بنا به هر دلیلی توان پیش‌برد چنین مبارزه ای را نداشته باشید، حداقل می‌توانید با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سطح کمونیستی و یا حتی در سطح ملی- دموکراتیک نوین هم‌کاری مبارزاتی داشته باشید.**

**ما باید از سرگذشت و سرنوشت تلخ و اندوه‌ناک گذشتگان ما، مثل سرگذشت و سرنوشت "سمندر"، درس عبرت بگیریم؛ به‌جان‌بازی سرفرازانۀ جان‌باختگانی مثل *بشیر بهمن* و رفقای هم‌زنجیرش افتخار کنیم و از آن‌ها درس جان‌بازی و ایثار بیاموزیم و آن درس را در مبارزه و مقاومت کنونی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان قاطعانه به‌کار بندیم.**

**بیایید همه با هم غم و اندوه جان‌کاه کنونی را به انرژی مبارزاتی مبدل سازیم و در راهی که با خون هزاران جان‌باختۀ قهرمان گل‌گون گردیده است قاطعانه به پیش رویم!**

**حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افـغـانتستـان**

**7/6/1396 (27/8/2017)**

**ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

**(\*) - نقش "ساوو" در تشکیل "اتحاد مارکسیست- لنینیست‌های افغانستان" (املا) در میان "ساوو"یی‌ها یک نقش متنازع بود. در آن زمان بعضی از "ساوو"یی‌ها می‌گفتند که فقط "سمندر" در تشکیل "املا" سهم گرفته است، اما "ساوو" به عنوان یک سازمان مستقل هنوز موجودیت دارد و منحل نگردیده است، در حالی که تعداد دیگری از "ساوو"یی ها در پهلوی "سـمنـدر" در چـهـارچـوب "امـلا"**

**فعالیت می‌کردند.**

**"کمیتۀ تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان" در سال 1358 مشتمل بر نمایندگان جناح‌های مختلف بود. یکی ازین جنـاح‌هـا بخشی از عیاران به‌نام "فرقۀ انقلابی جوان‌مردان خراسان" بود. اما در زمان تشکیل "املا"، صرفاً بقیةالجیش "فرقۀ انقلابی جوان‌مردان خراسان" به‌نام "کمیتۀ تدارک..." یکی از سه جناح تشکیل‌دهندۀ "املا" بود. همین بخش بعداً "املا- بخش مائوتسه‌دون اندیشه" را تشکیل داد و در تشکیل "سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان" سهم گرفت.**

**"هوادار جنبش" شخص منفرد و فاقد تشکیلاتی بود که سال‌های‌سال در اروپا در پهلوی اخگری‌ها در "اتحادیۀ عمومی..." فعالیت داشت و با آن‌ها از نزدیک رابطه داشت، اما یک فرد مربوط به "سازمان اخگر" نبود. او مسئولیت نشراتی "املا" را متقبل گردید و تایپ و تنظیم تمامی شماره‌های "جرقه" را بر عهده گرفت. پس از برآمد "املا- بخش مائوتسه‌دون اندیشه" و انتشار مستقل "جرقه" توسط این بخش، "هوادار جنبش" مسئولیتش را خاتمه یافته اعلام نمود و به این ترتیب در واقع بر انحلال "املا"ی سنتریست صحه گذاشت. او اکنون در زمرۀ تسلیم‌طلبان مربوط به نهادهای جامعۀ مدنی ساخته شده توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشانده قرار دارد.**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

# به‌ادامۀ گذشته:

# 4

# به‌مناسبت

# تجلیل از پنجاهمین سال‌گرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین

**نتیجه‌گیری عمومی**

**از مجموع بحث‌های تا کنون مطرح شده**

**انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین:**

**انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ادامۀ مبارزه و مناظرۀ کبیر علیه رویزیونیزم مدرن شوروی**

**در واقع این قدرت‌گیری رویزیونیست‌های مدرن خروشچفی در شوروی از درون حزب کمونیست شوروی و دولت سوسیالیستی شوروی و سرنگونی انقلاب در شوروی توسط آن‌ها بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون را متوجه وظیفۀ عاجل مبارزه علیه رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست چین و دولت چین و ضرورت عاجل سرنگونی آن‌ها از مراجع قدرتی که در حزب کمونیست و دولت چین داشتند، نمود.**

**مبارزه و مناظرۀ کبیری که علیه رویزیونیزم مدرن شوروی توسط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون به‌پیش رفت، برای کمونیست‌های جهان و در رأس حزب کمونیست چین، که طی چندین سال متوالی در امر ساختمان سوسیالیزم در چین، به‌ویژه در پایه‌ریزی صنایع سنگین در چین، به‌علت بی‌تجربگی در ساختمان سوسیالیزم مقلد محض شوروی بود، کار آسانی نبود و فقط توانست پس از تأخیر چندین ساله به‌راه بیفتد.**

**حزب کمونیست چین در کنگرۀ سراسری هشتم خود در سال 1956 که تقریباً هم‌زمان با کنگرۀ بیستم "حزب کمونیست شوروی" در همان سال برگذار گردید، از جهات بسیار مهمی در هم‌نوایی با حزب کمونیست شوروی در همان وقت حرکت نمود. حزب کمونیست چین در کنگرۀ سراسری هشتم خود:**

**الف: عمده بودن مبارزۀ طبقاتی در دوران سوسیالیزم را رد نمود.**

**ب: روی تیوری رشد نیروهای مؤلده تکیه کرد.**

**پ: اندیشۀ مائوتسه‌دون را از اساس‌نامۀ حزب و سایر اسناد حزبی حذف نمود.**

**ت: با کنگرۀ بیستم حزب کمونیست شوروی در مبارزه علیه "کیش شخصیت" هم‌نوایی نمود.**

**در مورد موضوع الف: طبق نظر رسمی تصویب شدۀ کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین:**

**«نظر به‌این‌که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تـضـاد عـمـده در کـشـور دیـگـر تـضـاد مـیـان پرولتاریا و بورژوازی نیست ...»**

**در واقع این نظر تا حد زیادی مشابه با نظر استالین پس از برقراری نظام سوسیالیستی در شـوروی بود. استالین برین باور بود که در جامعۀ سوسیالیستی شوروی در دهۀ 30 قرن بیست و بعد از آن دیگر طبقات انتاگونیستی وجود ندارند، بلکه آن‌چه وجود دارند طبقات هم‌کار باهم در وجود سه طبقۀ کارگران، دهقانان و روشنفکران در شوروی هستند.**

**در مورد موضوع ب: طبق نظر رسمی تصویب شده در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین:**

**«تضاد عمده در کشور ... تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آن‌ها است. وظیفۀ عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مولده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است»**

**طبق این نظر، آن‌چه در جامعۀ سوسیالیستی چین عمده است و از اولویت برخوردار است، انکشاف سریع اقتصادی، انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به‌نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی مردم است.**

**البته نمی‌توان حکم نمود که ساختمان سوسیالیزم در شوروی رسماً بر تیوری رشد نیروهای مؤلده استوار بوده است. ولی در عین‌حال از جهات معینی گرایش به‌این تیوری در حزب کمونیست شوروی در زمان استالین وجود داشته است، مثلاً در مورد تقدم متخصص بودن نسبت به‌سرخ بودن.**

**در مورد موضوع پ: در کنگرۀ سراسری هفتم حزب کمونیست چین، که در سال 1945 دایر گردید، اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین و "خط راه‌نمای" حزب تعیین گردید و در اساس‌نامۀ حزب درج گردید. در آن زمان انقلاب چین در دورۀ انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. به‌عبارت دیگر در آن زمان تعیین اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین یا به‌عبارت دیگر "خط راهنمای حزب"، به‌معنای تلفیق تیوری‌های عام مارکسیـزم- لنینیـزم با شرایط مشخص انقلاب دموکـراتیک نـوین در چین بود.**

**اما زمانی که مرحلۀ گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به‌انقلاب سوسیالیستی در چین پایان یافت، حزب کمونیست چین طی چند سال اول ساختمان سوسیالیزم، منجمله در کنگرۀ سراسری هشتم خود، در موقعیت تقلید محض از شوروی در ساختمان سوسیالیزم و نداشتن "خط راه‌نما"ی مستقل درین دوره مبتلا بود. این وضعیت توسط مائوتسه‌دون برای اولین بار در سال 1957 طی یک سخن‌رانی تحت عنوان "دربارۀ سانترالیزم دموکراتیک" مورد انتقاد قرار گرفت و روی ضرورت حرکت مستقل در ساختمان سوسیالیزم در چین تأکید صورت گرفت. حزب کمونیست چین پس از آن به‌تدریج خود را از وضعیت تقلید محض از شوروی در ساختمان سوسیالیزم بیرون کشید و خود را به‌طور روزافزون در مسیر ساختمان مستقل سوسیالیزم در چین قرار داد.**

**در مورد موضوع ت: کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، در هم‌نوایی با کنگرۀ بیستم حزب "کمونیست" شوروی، علیه کیش شخصیت در حزب کمونیست چین موضع‌گیری نمود که هدف آن غیر از مبارزه علیه "کیش شخصیت" مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین، و به‌صورت غیر مستقیم تأئید مبارزه علیه کیش شخصیت استالین در حزب کمونیست شوروی، چیز دیگری بوده نمی‌توانست.**

**حزب کمونیست چین قبل از آن‌که مبارزه و مناظرۀ کبیر علیه رویزیونیزم مدرن شوروی را شروع نماید، به‌موضع‌گیری علیه سیاست اقتصادی شوروی رسید که نکات مهم آن در اثر معروف مائوتسه‌دون به‌نام "نقد سیاست اقتصادی شوروی" مورد ارزیابی قرار گرفته است و به‌این ترتیب به‌‌سیاست ساختمان مستقل سوسیالیزم در چین دست یافت. هم‌چنان حزب کمونیست چین قبل از آن‌که به‌یک جمع‌بندی همه‌جانبه در مورد رویزیونیزم مدرن شوروی دست یابد و مبارزه و مناظرۀ کبیر علیه آن را شروع نماید، به‌یک جمع‌بندی در مورد استالین دست یافت. طبق این جمع‌بندی خدمات استالین برای سوسیالیزم در شوروی و جنبش کمونیستی بین المللی هفتادفیصد و اشتباهات و کمبودات و حتی انحرافات او سی‌فیصد بوده است. طبق این نظر، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون به‌این نتیجه رسید که منظور اساسی سخن‌رانی خروشچف در کنگرۀ سراسری بیستم حزب "کمونیست" شوروی علیه کیش شخصیت استالین و از این طریق تیره و تار نشان‌دادن کل صفحۀ حیات استالین، دور انداختن شمشیر استالین یعنی تا حد زیادی دور انداختن شمشیر لنین بوده است. بناءً حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نه‌تنها به‌دفاع از هفتادفیصد خدمات استالین پرداخت بلکه علیه سی‌فیصد اشتباهات وی نیز موضع‌گیری نمود.**

**با روشن شدن بیشتر از پیش و روز افزون تیوری‌ها وعمل‌کردهای رویزیونیستی مدرن حزب "کمونیست" شوروی تحت رهبری خروشچف و سپس بریژنیف، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوئسه‌دون مباحثات و مناظرات کبیر با حزب "کمونیست" شوروی را طی چند سال به‌صورت درونی پیش برد. با نافرجام ماندن این مباحثات و مناظرات درونی چند ساله و تشدید روز افزون فشارهای ضد انقلابی علیه حزب کمونیست چین و دولت چین توسط حزب "کمونیست" و دولت "شوروی"، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون ضرورتاً مباحثات و مناظرات متذکره را علنی ساخت. پس از آن بود که جریان مبارزه و مناظرۀ کبیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون علیه رویزیونیزم مدرن شوروی در سطح بین‌المللی آشکارا به‌راه افتاد و به‌پیش رفت.**

**ناگفته روشن است که اگر مبارزه و مناظرۀ کبیر علیه رویزیونیزم مدرن شوروی در همان سطحِ درونی و بیرونی باقی می‌ماند و خود حزب کمونیست چین را در بر نمی‌گرفت، مبارزه و مناظرۀ کبیر مذکور ناتکمیل و ناقص باقی می‌ماند و برای خود چین ثمره‌ای را در بر نمی‌داشت. اما چنین نشد و نباید می‌شد. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در ادامۀ مبارزه و مناظرۀ کبیر بین‌المللی علیه رویزیونیزم مدرن شوروی، این مبارزه و مناظرۀ کبیر بین‌المللی را برای چین خاص ساخت و مناظرۀ و مبارزۀ کبیر علیه رویزیونیست‌های چینی تحت رهبری "خروشچف چینی" را به‌منظور سرنگونی رویزیونیست‌ها از مراجع قدرت حزبی و دولتی، به‌عنوان یک وظیفۀ عاجل مبارزاتی، در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به‌راه انداخت و پیش برد.**

**هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی**

**سرنگونی ره‌روان ناپشیمان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) از مراجع قدرت حزبی و دولتی**

**مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی به‌ذات خود نمی‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی حقیقی باشد. این نوع مالکیت‌ها در جامعۀ سوسیالیستی به‌اعتبار این‌که حزب پرولتری رهبری دولت و رهبری مالکیت‌های دولتی و مالکیت‌های کلکتیو محلی را برعهده دارد، می‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی، و البته شکل اولیۀ آن، تلقی ‌گردد. اما زمانی که رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) رهبری حزب کمونیست یعنی رهبری حزب بر سرقدرت و در نتیجه رهبری دولت را به‌دست گیرند، اعتبار مذکور از میان می‌رود زیرا ماهیت پرولتری حزب بر سر قدرت تبدیل به‌ماهیت بورژوایی می‌گردد. در نتیجه ولو این‌که مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی کماکان شکل عمدۀ مالکیت باقی بماند، دیگر نمی‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی تلقی گردد.**

**چنان‌چه مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی مدت‌ها پس از غصب رهبری حزب و دولت توسط رویزیونیست‌ها در شوروی ظاهراً شکل عمدۀ مالکیت باقی ماند، اما دیگر نشان‌دهندۀ شکلی از مالکیت اجتماعی نبود. رویزیونیست‌های برسر قدرت در "شوروی" حتی به‌دروغ ادعا کردند که جامعۀ "شوروی" وارد عصر کمونیزم گردیده است. آن‌ها در قدم اول حملات بر پرولتاریای شوروی و پرولتاریای بین‌المللی را عمدتاً از طریق دور انداختن شمشیر استالین و از طریق "مسالمت آمیزها" و "عموم خلقی‌ها"ی شان در سطح جامعۀ شوروی و در سطح بین‌المللی آغاز کردند و نه از طریق تبدیل مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی به‌مالکیت خصوصی. در نتیجه مالکیت بروکراتیک رویزیونیستی که در آن حزب بر سرقدرت و دولت حاکم دارای ماهیت طبقۀ حاکمۀ سرمایه دار بروکرات بود، بر جامعۀ شوروی حاکم گردید.**

**مبارزه و مناظرۀ کبیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون علیه رویزیونیزم بر سر قدرت در شوروی، ولو با تأخیر چند ساله، از آن رو دارای اهمیت عظیم تاریخی بین‌المللی در جنبش کمونیستی بین‌المللی تلقی می‌گردد که علیرغم ظواهر به‌شدت فریبندۀ رویزیونیزم مذکور به‌راه افتاد و پیش رفت.**

**مبارزه علیه رویزیونیزم لیوشاوچی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، که در بر گیرندۀ مبارزۀ طبقاتی سختی علیه رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری در درون حزب کمونیست چین و دولت چین بود، به‌عنوان ادامۀ مبارزه و مناظرۀ کبیر علیه رویزیونیزم مدرن شوروی، نیز علیرغم ظواهر به‌شدت فریبندۀ رویزیونیزم مذکور به‌راه افتاد و با موفقیت به پایان رسید. این مبارزه ستاد فرماندهی بورژوایی در درون حزب کمونیست و دولت چین را که تحت رهبری لیوشاوچی قرار داشت سرنگون کرد و از احیای سرمایه داری در چین، حداقل برای یک دهه، جلوگیری نمود. به‌این طریق هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین که سرنگونی ستاد فرمان‌دهی رویزیونیستی در درون حزب کمونیست و دولت چین و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری در چین بود، برآورده گردید.**

**حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون مبارزه علیه رویزیونیزم چپ نمای لین‌پیائو را، که پس از کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌سرعت انتاگونیستی گردید، نیز موفقانه پیش برد که در نتیجۀ آن لین‌پیائو و دارودسته اش از میان رفتند و به‌دنبال آن "کارزار مبارزه علیه لین‌پیائو و کنفوسیوس" به‌راه افتاد و موفقانه به‌پیش رفت. درین‌مورد نیز روی‌هم‌رفته هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین از طریق پیش‌برد مؤفقانۀ مبارزۀ طبقاتی شدید علیه رویزیونیزم چپ نمای لین‌پیائو برآورده گردید.**

**اما تبارز ناگهانی توطئۀ لین‌پیائو و نقش نسبتاً مهم چوئن‌لای در خنثی کردن آن توطئه دو تأثیر گذاری منفی به‌شدت زیان آور و متقابلاً مؤثر بر هم‌دیگر بر جریان پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بر جای گذاشت:**

**اولاً علیرغم ادامۀ رسمی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین پس از توطئۀ ناکام لین‌پیائو، دامنۀ توده‌یی این انقلاب به شدت تضعیف گردید و امکان بسیج توده‌یی برای ادامۀ آن، حداقل در آن مقطع، را از میان برد.**

**ثانیاً نقش نسبتاً مهم چوئن‌لای در خنثی کردن توطئۀ لین‌پیائو، عملاً باعث تقویت سنتریزم چوئن‌لای در حزب کمونیست چین و دولت چین گردید و پایۀ نیرومندی برای برگشت دادن و قدرت‌گیری مجدد تین‌هسیائوپینگ و رویزیونیست‌های هم‌قماش وی، که اکثراً تصفیه شدگان از حزب کمونیست و دولت چین در سال‌های اول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بودند و بعداً ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی را تشکیل دادند، در حزب کمونیست چین و دولت چین به‌وجود آورد.**

**این عوامل توأم با درگذشت تقریباً تمامی افراد نزدیک به مائوتسه‌دون از نسل اول رهبران حزب قبل از درگذشت خود وی، جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین را از لحاظ عینی و توان و قدرت یعنی موازنۀ قدرت در داخل حزب کمونیست چین و دولت چین، در وضعیتی قرار داد که امکان سرنگونی ستاد فرمان‌دهی رویزیونیستی سه جهانی در درون حزب کمونیست چین و دولت چین را از دست بدهد.**

**اما درین میان یک وجه مشترک نسبتاً مهم تیوریک میان جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون و ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی نیز باعث ناتوانی ذهنی جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در امر سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی از مراجع قدرت حزبی و دولتی چین گردید.**

**همان طوری که در بیانیۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تأکید گردیده است، نسبت دادن تیـوری رویـزیـونـیـسـتـی سـه جهان به‌مائوتسه‌دون تهمت و افترایی علیه او است. اما این نیز درست است که مائوتسه‌دون باورمند به "تقسیم به سه جهان" بود، به این ترتیب که: دولت امپریالیستی امریکا و دولت سوسیال امپریالیستی شوروی یعنی ابرقدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی را به عنوان جهان اول، قدرت های امپریالیستی درجه دو در اروپای غربی و شرقی یک‌جا با جاپان، استرالیا و کانادا را به‌عنوان جهان دوم و مجموع کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم را به‌عنوان جهان سوم قبول داشت. این در حالی بود که رویزیونیست‌های سه جهانی چینی نیز جهان را به همین صورت تقسیم می‌کردند.**

**این تقسیم‌بندی نادرست بود. تقسیم‌بندی درست آن بود کـه ابرقدرت امپریالیستی امریکا یک‌جا با متحدیـن امپریالیستش در پیمان نظامی ناتو هم‌راه با جاپان و استرالیا، که دارای اقتصاد و سیاست نیو لیبرالی سرمایه دارانۀ امپریالیستی بودند، به عنوان جهان اول؛ سوسیال‌امپریالیزم شوروی و متحدین سوسیال‌امپریالیستش در پیمان وارسا؛ که دارای اقتصاد و سیاست سرمایه دارانۀ بروکراتیک سوسیال‌امپریالیستی بودند، به‌عنوان جهان دوم و مجموع کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم به‌عنوان جهان سوم تقسیم بندی گردد. در واقع قدرت‌های امپریالیستی متحد با امپریالیست‌های امریکایی در ناتو و بیرون از ناتو خیلی خیلی بیشتر از آن‌که با متحدین سوسیال‌امپریالیست ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی در اروپای شرقی از لحاظ سیاسی و نظامی و به طریق اولی از لحاظ اقتصادی نزدیک باشند، با ابرقدرت امپریالیستی امریکا نزدیک بودند و از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی تحت رهبری امریکا حرکت می‌کردند. متحدین سوسیال‌امپریالیست ابر قدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی در پیمان نظامی وارسا نیز خیلی خیلی بیشتر از آن‌که از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی با قدرت‌های امپریالیستی متحد امریکا نزدیک باشند، با ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی نزدیک بودند و تحت رهبری آن حرکت می‌کردند. مصیبت این تقسیم‌بندی میان سرمایه‌های بروکراتیک سوسیال امپریالیستی و نیولیبرال امپریالیستی شدیداً دامن کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم را نیز گرفته بود و دولت‌های کشورهای مذکور را به‌یکی از دو بلوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی وابسته ساخته بود.**

**مائوتسه‌دون و جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب کمونیست چین "تقسیم به‌سه جهان" را دارای اهمیت استراتژیک بین‌المللی برای کل پرولتاریای بین‌المللی نمی‌دانستند، در حالی که رویزیونیست‌های سه‌جهانی اهمیت استراتژیک عمومی برای آن قایل بودند و کل تیوری مذکور را استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی‌می‌دانستند. اما از لحاظ عملی در سیاست‌های بین‌المللی هر دو جناح تقریباً یک‌سان یا حداقل مشابه عمل می‌کردند و هم‌سویی مـیان شـان وجـود داشـت، بدون این‌که در گفتار اذعان به‌این عمل‌کرد مشابه یا هم‌سویی میان شان وجود داشته باشد.**

**در هرحال جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین در مبارزه علیه رویزیونیست‌های سه‌جهانی نتوانست- و نمی‌توانست- «سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی (ستاد فرماندهی بورژوایی) از درون حزب کمونیست و دولت چین برای جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین» را در عمل متحقق سازد و حتی از لحاظ تیوریک به‌طور قاطعانه و واضح تعقیب نماید. در نتیجه، در روزهای آخر حیات مائوتسه‌دون جناح رویزیونیست در مراجع قدرت حزبی و دولتی آن‌چنان نیرومند بود که مثبت بودن کل موازنۀ قدرت به‌نفع جناح انقلابی حزب صرفاً منوط و مربوط به‌اتوریتۀ شخصی مائوتسه‌دون و زنده ماندن وی گردیده بود.**

**این مهم بود که مائوتسه‌دون شخصاً این ضعف جناح انقلابی حزب و خطر قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها را به‌خوبی درک می‌کرد و باری با چیان‌چین هم‌سرش خیلی صریح و رک‌ و راست این موضوع را مطرح نمود. اما از جانب دیگر این وضعیت به‌شدت منفی نیز وجود داشت که مائوتسه‌دون و جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب کمونیست چین آشکارا از قدرت سرنگونی رویزیونیست‌ها در این مقطع از تاریخ حزب کمونیست چین برخوردار نبودند.**

**در چنین وضعیتی بود که یک نوع سازش عملی ناگفته میان هر دو جناح در حزب، بر سر موقعیت هواکوفینگ به‌عنوان شخص اول حزب پس از درگذشت مائوتسه‌دون شکل گرفت. اما قرار گرفتن عملی وی در رأس رهبری حزب، پس از درگذشت مائوتسه‌دون، صرفاً توانست برای رویزیونیست‌های سه‌جهانی این امکان را به‌وجود بیاورد که تحت نام دفاع از مائوتسه‌دون و ظاهراً تحت رهبری هواکوفینگ دست به‌کودتا بزنند، جناح انقلابی حزب تحت رهبری "گروه چهار نفر" را - که در واقع مائوتسه‌دون نفر پنجمی آن بود- سرنگون سازند و رهبران آن را دست‌گیر نموده و به‌زندان بیندازند.**

**رویزیونیست‌ها به‌تدریج هواکوفینگ را نیز به‌مراجع قدرت حزبی و دولتی پایین‌تر عقب زدند و سرانجام مؤفق شدند که در کنگرۀ سراسری یازدهم حزب "کمونیست"چین، در سال 1982، یک اساس‌نامۀ رویزیونیستی به‌تصویب برسانند و به‌حاکمیت رویزیونیستی‌شان شکل اساس‌نامه یی ببخشند.**

**رویزیونیست‌های حاکم بر چین تا حال، که بیش‌تر از چهل سال از کودتای رویزیونیستی آن‌ها و در نتیجه متحول شدن منفی ماهیت حزب بر سر اقتدار در چین از یک حزب پرولتری به‌یک حزب رویزیونیستی سرمایه‌دارانه، سرنگونی انقلاب در چین و احیای سرمایه‌داری در آن کشور می‌گذرد، کماکان ظاهر کمونیستی (رویزیونیستی) حاکمیت‌شان را حفظ کرده اند و در عین‌حال اقتصاد چین را از طریق راه رشد سرمایه‌دارانه وسیعاً و عمیقاً انکشاف داده و به‌دومین اقتصاد جهانی مبدل کرده اند. بنابرین چین کنونی یک قدرت سوسیال‌امپریالیستی محسوب می‌گردد و در حال تبدیل‌ شدن به‌یک ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی قرار دارد.**

**برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نه تنها یک دهه از احیای سرمایه داری در چین جلوگیری نمود، بلکه یک نیروی مقاومت کننده علیه کودتای رویزیونیستی را در درون حزب و نیروهای مسلح، حداقل در سطح گاردهای سرخ، نیز به‌وجود آورد؛ نیرویی که از کنج زندان تا میدان‌های نبرد، علیرغم شکست و سرکوب شدن نهایی اش، چند سال علیه قدرت سرمایه‌داری غاصب مقاومت کرد و قربانی‌های عظیمی را متحمل گردید. چنین نیرویی در مقابل کودتای رویزیونیست‌های مدرن شوروی تحت رهبری خروشچف وجود نداشت و آن‌ها توانستند خیلی به‌آسانی بر اوضاع مسلط گردند.**

**می‌توان گفت که اوضاع در حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین از لحاظ شخص اول رهبری در این دو حزب در زمان پس از پیروزی انقلاب در دو کشور مذکور به گونۀ متفاوت شکل گرفت.**

**لنین در جریان برپایی انقلاب اکتوبر و تا هفت سال بعد از پیروزی انقلاب، که تقریباً در مجموع دوران جنگ علیه ارتش‌های سفید و مداخلات امپریالیستی یا به‌عبارت دیگر دوران کمونیزم جنگی و سپس دوران "نیپ" را در بر گرفت، در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست شوروی قرار داشت.**

**اما مائوتسه‌دون پس از پیروزی انقلاب 1949 چین، تا سال 1976 یعنی مدت 27 سال در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست چین قرار داشت و مهم‌تر از آن در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نیز در چنین موقعیتی قرار داشت. به‌عبارت دیگر مائوتسه‌دون در جریان برپایی و پیش‌برد سه انقلاب در چین: انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، از سال 1935 تا سال 1976 یعنی 40 سال در موقعیت شخص اول رهبری حزب قرار داشت.**

**ولی از لحاظ شخص اول رهبری بعد از لنین در حزب کمونیست شوروی، یعنی جانشین وی، وضعیت در آن حزب خیلی خیلی بهتر از وضعیت حزب کمونیست چین شکل گرفت.**

**شخص اول در رهبری حزب کمونیست شوروی بعد از لنین یعنی استالین تقریباً 30 سال در چنین موقعیتی باقی ماند و بنا به‌برآورد حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون توانست علیرغم 30 فیصد اشتباهات، کمبودات و حتی انحرافات تیوریک و عملی، در مجموع70 فیصد به انقلاب شوروی خدمت نماید و عمدتاً انقلاب شوروی را درست رهبری کند. با وجودی که استالین دقیقاً مثل لنین نبود و نمی‌توانست مثل او باشد، اما به‌طور عمده راه او را تعقیب نمود و با وجود کمبودات و ضعف‌های سی فیصدی اش توانست انقلاب در شوروی را تداوم بخشد و سوسیالیزم را در آن کشور حفظ نماید.**

**اما حزب کمونیست چین قادر نگردید امر جانشینان انقلابی از لحاظ شخص اول رهبری بعد از مائوتسه‌دون را حتی در سطح حزب کمونیست شوروی تحت رهبری لنین به‌صورت درست حل و فصل نماید.**

**هواکوفینگ که در نهایت بعد از مائوتسه‌دون جانشین او گردید، علیرغم این‌که باور داشت که مائوتسه‌دون در طول دوران مبارزاتی اش حتی یک اشتباه بزرگ نیز مرتکب نگردیده است، در عمل پل عبوری شد برای قدرت‌گیری تام‌وتمام رویزیونسیت‌ها و مسلط شدن شان بر حزب کمونیست و دولت چین. او فقط چند سال معدود ظاهراً در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست باقی ماند ولی به‌جای این‌که در مسیر وحدت با جناح انقلابی تحت رهبری "گروه چهار نفر" گام بگذارد و به‌طور روز افزون برای تقویت و استحکام این وحدت بکوشد، علیه جناح مذکور با رویزیونیست‌ها متحد گردید. این امکان وجود دارد که "گروه چهار نفر" نیز به‌نوبۀ خود به‌جای این‌که برای تقویت و استحکام این وحدت بکوشد، در تضعیف آن نقش گرفت. حتی این امکان وجود دارد که مائوتسه‌دون خود فرصت نیافته باشد در جهت شکل‌دهی اولیه و تقویت این‌گونه اتحاد اقدامات عملی مشخصی روی دست گرفته باشد، زیرا که ما به‌طور مشخص دلیل روشنی درین مورد در دست نداریم.**

**علیرغم این‌که در اولین سال‌های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، تیوریها و اقدامات عملی لین‌پیائو و دنباله‌روان وی با تیوری‌ها و اقدامات عملی جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون کاملاً یک‌سان و مشابه نبود و تفاوت‌های معین و بعضاً مهمی میان شان وجود داشت؛ لین‌پیائو در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین رسماً به‌عنوان جانشین مائوتسه‌دون تعیین گردید. تفاوت‌های متذکره پس از کنگرۀ سراسری نهم حزب، بیش‌تر و بیش‌تر شده و به‌سرعت انتاگونیستی گردید و سرانجام باعث دست زدن لین پیائو به کودتا و سرانجام کشته شدن وی در سانحۀ هوایی گردید و خود و دنباله روانش از قدرت سرنگون گردیدند.**

**لیوشائوچی در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، شخصیت دوم حزب، بعد از مائوتسه‌دون، محسوب می‌گردید و به‌صورت باالقوه جانشین وی بود. این موقعیت وی تقریباً یک دهه دوام نمود. لیوشاوچی تا زمان زندانی شدن در جریان برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، رئیس جمهور چین بود. او در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به"خروشچف چینی" معروف گردید و عاقبت در زندان جان داد. هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یعنی سرنگون ساختن ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون حزب کمونیست و دولت چین برای جلوگیری از احیای سرمایه‌داری، در سال‌های توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، قبل از کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین، عمدتاً متوجۀ ستاد فرمان‌دهی بورژوازی تحت رهبری لیوشاوچی یا "خروشچف چینی" بود.**

**با توجه به‌این‌که بحث مفصل درین‌مورد در این سطور نمی‌گنجد، باید تأکید گردد که این موضوع نیازمند دقت و توجۀ بیش‌تر و مستلزم تحقیقات عمیق‌تر و گسترده‌تر است.**

**هدف اساسی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی**

**ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب، دولت و توده‌های چینی**

**کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، طبق این نظر که: «نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است»، به این نتیجه رسید که «تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کم‌بود مقتضیات آن ها است.» طبق این نتیجه‌گیری «وظیفۀ عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم ...» دانسته شد.**

**اما انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، به‌خاطر منطبق ساختن تمامی عرصه‌های روبنای فرهنگی، ایدیولوژیکی و سیاسی جامعه با پایۀ اقتصادی سوسیالیستی جامعۀ چین، از طریق برانگیختاندن توده‌های وسیع زحمت‌کش علیه فرهنگ بورژوازی، فرهنگ فیودالی و فرهنگ سلطه پذیری از استعمار و امپریالیزم خارجی، به‌عنوان وظیفۀ عمده، به‌راه افتاد و پیش برده شد. به‌عبارت دیگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یک مبارزۀ طبقاتی شدید علیه بورژوازی، و در عین‌حال مبارزه علیه بقایای فیودالیزم و مبارزۀ ملی رهایی‌بخش علیه امپریالیزم در تمامی عرصه‌های روبنای فرهنگی، ایدیولوژیکی و سیاسی جامعه، به‌عنوان وظیفۀ اساسی، بود و در تناقض آشکار با «تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به‌نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم» قرار داشت. ناگفته روشن است که تعیین این وظیفه، به‌عنوان وظیفۀ اساسی مبارزاتی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، براساس گسست بنیادی از نتیجه‌گیری کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، که «تضاد عمده در کشور [را] دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ... [نمی‌دانست]، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کم‌بود مقتضیات آن ها ... [می‌دانست]» قرار داشت. به‌عبارت دیگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین براساس عمده بودن تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و در کل عمده بودن تضاد طبقاتی در جامعۀ سوسیالیستی چین به‌‌راه افتاد و پیش رفت.**

**بدین خاطر رویزیونیست‌ها، قبل از راه افتادن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، اتوریتۀ کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین را در جهت جلوگیری از راه افتادن انقلاب مذکور، و بعد از راه افتادن آن در جهت جلوگیری از سوق‌یافتن آن به‌پیش، در اختیار داشتند و از آن سوء استفاده می‌کردند. از همین‌جا بود که مائوتسه‌دون و کل جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب متهم به‌خودسری، ‌نقض انضباط تشکیلاتی، نقض اساس‌نامۀ حزب، کل فیصله‌های کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین و پرورش کیش شخصیت می‌گردیدند. به‌همین جهت بود که طرح مائوتسه‌دون برای برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، در ابتدای امر در جلسۀ عمومی دفتر سیاسی حزب رد گردید و او ناچار راه رفتن به‌شانگهای و بسیج توده‌یی و در عین حال بسیج اعضای کمیتۀ مرکزی در سطوح پایین تر از دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب را در پیش گرفت. او با تکیه بر توده‌های بسیج شده و اعضای کمیتۀ مرکزی در سطوح پایین تر از دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب توانست طرح خود را در پولینوم بعدی کمیتۀ مرکزی حزب به‌تصویب رساند. فقط پس از آن بود که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین رسماً به‌راه افتاد.**

**به‌همین جهت هدف اساسی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یعنی ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی قبل از همه متوجۀ خود حزب کمونیست چین و در درجۀ اول متوجۀ کمیتۀ مرکزی حزب بود. مائوتسه‌دون به‌این نتیجه رسید که:**

**«ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون کمیتۀ مرکزی حزب قرار دارد.»**

**او اعلام نمود که:**

**«ستاد فرمان‌دهی بورژوازی را به‌توپ ببندید!»**

**لیوشاوچی سرقوماندان اعلای این ستاد فرمان‌دهی بورژوازی بود و در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ملقب به «خروشچف چینی» گردید.**

**مسلط شدن باند رویزیونیستی "خروشچف و شرکاء" بر حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی شوروی و در نتیجه دیگرگون شدن ماهیت حزب و دولت مذکور یعنی دیگرگون شدن ماهیت طبقاتی حزب کمونیست شوروی به‌یک حزب بورژوایی و دیگرگون شدن ماهیت سوسیالیستی دولت شوروی به‌یک دولت سوسیال امپریالیستی، نشان داد که تقریباً چهار دهه پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیۀ تزاری، تأسیس دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در آن، جامعۀ شوروی هنوز یک جامعۀ طبقاتی بود و موضوع پیروزی کی بر کی، یعنی پیروزی پرولتاریا یا بورژوازی به‌نفع بورژوازی رقم خورد.**

**این تحول منفی عقب‌روانه در جامعۀ شوروی عملاً نشان داد که در جامعۀ سوسیالیستی چین که در سال 1967 فقط 18 سال از پیروزی انقلاب سال 1949 در آن می‌گذشت، به‌طریق اولی نمی‌توانست هنوز تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی تضاد عمده نباشد و جای خود را به‌تضاد عمدۀ دیگری یعنی تضاد میان عقب‌ماندگی تولید و پیش‌رفته بودن روبنای ایدیولوژیک- سیاسی و فرهنگی سوسیالیستی داده باشد، بلکه درست برعکس آن بود.**

**انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین در واقع یک انقلاب ایدیولوژیک- سیاسی علیه مواضع ایدیولوژیک- سیاسی مسلط بر کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین در مورد جامعۀ سوسیالیستی چین و جوامع سوسیالیستی در مجموع بود.**

**تکامل نگرش در مورد جامعۀ سوسیالیستی در مرکز این مواضع قرار داشت:**

**الف: در این نگرش تکامل یافته، سوسیالیزم طبق روال سنتی جنبش کمونیستی بین‌المللی زمان استالین، مرحلۀ اول کمونیزم نیست که حداقل در جامعۀ سوسیالیستی تضاد طبقاتی، و به‌صورت مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، دیگر عمدگی خود را از دست داده باشد، بلکه سوسیالیزم مرحلۀ گذار انقلابی از سرمایه‌داری به‌کمونیزم است که در آن تضاد طبقاتی، و به‌صورت مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، کماکان تضاد عمده در جامعه بوده و وظیفۀ مبارزاتی عمده کماکان منطبق ساختن مناسبات تولیدی با نیروهای مؤلدۀ پیش‌رفتۀ سوسیالیستی و منطبق ساختن روبنا با پایۀ اقتصادی سوسیالیستی است.**

**ب: این مرحلۀ گذار انقلابی، یک مرحلۀ بس طولانی است و در آن از ابتدا تا انتها وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی دفاع از موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا، دفاع از گسترش دیکتاتوری پرولتاریا (پایۀ توده یی هرچه بیش‌تر بخشیدن به‌آن)، دفاع از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا (از لحاظ ایدیولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی)، تکامل دیکتاتوری پرولتاریا یعنی تداوم حرکت آن به‌طرف جامعۀ کمونیستی و به‌طرف‌ محو کلی حزب و محو کلی دولت با تمام نهادهای مربوطۀ آن است.**

**پ: شکل‌گیری ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست شوروی (خروشچف و شرکاء) نشان داد که مبارزۀ بورژوازی علیه پرولتاریا به‌خاطر احیای سرمایه داری در جامعۀ سوسیالیستی، با وجودی که تولید خرده و خرده بورژوازی را به‌عنوان یک پایۀ اجتماعی وسیع در اختیار دارد، عمدتاً توسط بورژوازی بزرگ لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی، و حتی در کمیتۀ مرکزی حزب، و تحت رهبری آن به راه افتاده و پیش برده می‌شود. بدین ترتیب بود که در جامعۀ سوسیالیستی شوروی، که تقریباً در طول دوران ساختمان سوسیالیزم و دوران استالین از لحاظ تیوریک در مقابل بورژوازی بزرگ لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی خلع سلاح بود، بورژوازی مذکور قادر گردید سوسیالیزم را سرنگون نموده و سرمایه داری را احیاء نماید.**

**در چین نیز قبل از برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، بورژوازی بزرگ در درون کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست چین و موقعیت‌های بالایی دولت چین لانه کرده بود و "خروشچف چینی و شرکاء" در اواسط دهۀ شصت ستاد فرمان‌دهی بورژوازی را تشکیل داده بودند.**

**در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین ماهیت ستاد فرمان‌دهی بورژوایی "لیوشاوچی و شرکاء" نه تنها در سطوح مختلف تشکیلات حزب افشا و بی نقاب گردید، بلکه به توده‌های وسیع مبارز نیز معرفی گردید. در واقع با پیش‌برد مبارزات وسیع توده‌های کارگر و زحمتکش بپاخاسته تحت رهبری حزب بود که ستاد فرمان‌دهی بورژوایی و شرکاء سرنگون گردید و از احیای سرمایه داری و سرنگونی سوسیالیزم در چین جلوگیری گردید.**

**درین دوره یکی از وسایل مهم‌ تبلیغاتی توده‌یی افشاگرانه علیه رویزیونیزم و رهروان ناپشیمان راه سرمایه داری لانه کرده و یا شکل گرفته در موقعیت های بالایی حزب و دولت، روزنامه‌های بزرگ دیواری بودند که به‌طور گسترده نشر می‌شدند و در تمامی نقاط چین، به‌خصوص در شهرهای بزرگ، در معرض دید توده‌های بپاخاسته قرار می‌گرفتند. مقامات فاسد حزبی و دولتی، کارنامه‌های ننگین شان و ظلم و ستمی که در حق توده‌های زحمت‌کش روا می‌داشتند درین روزنامه‌های بزرگ دیواری افشا می‌شدند و سپس توده‌های بپاخاستۀ حزبی و غیر حزبی علیه آن‌ها بسیج می‌شدند، آن‌ها را از مقام شان به زیر می‌کشیدند و محاکمه و مجازات می‌نمودند و سپس جای آن‌ها را عناصر انقلابی شامل در خیزش‌های توده‌یی انقلاب جاری پر می‌نمودند. اطلاعیه‌ها، فراخوان‌ها و سایر اسناد حزبی نیز در روزنامه‌های بزرگ دیواری چاپ و نشر می‌شدند و علاوتاً در اشکال دیگر نیز وسیعاً منتشر می‌گردیدند.**

**در همین دوره بود که بحث‌های فلسفی نیز در میان توده‌ها برده شدند و وسیعاً به مباحث توده یی مبدل گشتند. نشست‌ها و جلسات بحثی حزبی و جلسات وسیع توده‌یی نیز بر محور پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و در خدمت به ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی شکل می‌گرفتند و پیش برده می‌شدند.**

**عرصۀ هنری که یکی از عرصه‌های مهم ایدیولوژیک و مبارزات ایدیولوژیک است نیز به یکی از میدان‌های مهم ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب و توده‌ها و مشخصاً مبارزات ضد رویزیونیستی مبدل گردید. این عرصه تا قبل از برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، علیرغم ایجاد بعضی تحولات مثبت در جوانب مختلف آن، روی‌هم‌رفته در کنترل جهان‌بینی‌های ارتجاعی باقی‌مانده بود و مشخصاً تحت کنترل رویزیونیست‌ها قرار داشت.**

**چیان‌چین، هم‌سر مائوتسه‌دون، نقش رهبری‌کنندۀ مهمی در راه‌اندازی و شگوفا ساختن این عرصۀ مبارزاتی انقلابی و مهم ایفا نمود. این مبارزات انقلابی و مهم تمامی شاخه‌های هنر اعم از نقاشی، موسیقی، آوازخوانی، فیلم، تیاتر، مجسه‌سازی، رقص و غیره را در بر گرفت و وسیعاً مورد استقبال توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی قرار گرفت و به یکی از جوانب مختلف مبارزات انقلابی ایدیولوژیک علیه رویزیونیزم مبدل گردید. آثار هنری آن دوران آثار انقلابی هنری ماندگاری هستند که اکنون پس از گذشت ده‌ها سال از زمان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کماکان آثار انقلابی مهمی هستند که نه تنها خود می‌توانند رأساً در ارتقای سطح ایدیولوژیک توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی نقش‌های جدی ایفا نمایند، بلکه می‌توانند به‌عنوان آثار هنری انقلابی الگو قرار بگیرند و در خلق آثار هنری انقلابی جدید نقش بازی نمایند.**

**مبارزه برای ایجاد تحول مثبت در آموزش و پرورش و مشخصاً پیوند دادن آن با پراتیک تولیدی توده‌های زحمت‌کش نیز یکی از عرصه‌های مهم مبارزات ایدیولوژیک بخاطر ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی بود. آموزش و پرورش انقلابی نوینی که از درون این مبارزه سر برکشید، نه تنها خود محصول مبارزه علیه سیستم آموزشی و پرورشی فرسوده و ارتجاعی ای بود که از گذشته باقی مانده بود، بلکه به‌نوبۀ خود در عقب زدن آن سیستم فرسوده و ارتجاعی و به این ترتیب در ارتقای ایدیولوژیک توده های انقلابی حزبی و غیر حزبی نقش بازی نمود.**

**رسانه‌های انقلابی چاپی، سمعی و سمعی- بصری اعم از روزنامه‌ها، جراید، مجلات، جزوات و کتاب‌ها، رادیو، تایپ ریکاردر، تلویزیون، سینما و غیره نیز در خدمت به ارتقای ایدیولوژیک حزب و توده‌های انقلابی قرار گرفتند و به‌ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده های انقلابی حزبی و غیر حزبی یاری رساندند. گسترش رسانه‌های انقلابی، مثل تمامی عرصه‌های مبارزاتی دیگر، مستلزم سرنگونی رویزیونیست‌ها از مراجع قدرت حزبی و دولتی درین عرصه بود.**

**تمامی این تلاش‌ها زمینه ساز تدویر موفقانۀ کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین گردید. تدویر و پایان یافتن مؤفقانۀ این کنگره نشان‌دهندۀ پیروزی عظیم برای حزب کمونیست چین و به ویژه پیروزی عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و مشخصاً پیروزی بر ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاوچی بود و به نوبۀ خود در ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب و توده‌های غیر حزبی نقش مهمی بازی نمود.**

**دومین ستاد فرمان‌دهی بورژوایی در کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست چین، تحت رهبری "لین‌پیائو"، که در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین در سال 1969 به‌حیث جانشین مائوتسه دون تعیین شده بود، فقط چند سال بعد از سرنگونی ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاوچی و در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین شکل گرفت. تلاش لین‌پیائو برای غضب قدرت شکل کودتایی داشت و مبارزه برای سرنگونی وی و شرکایش نیز اجباراً شکل ضد کودتا به‌خود گرفت، یعنی هر دو حرکت به‌دور از حضور توده‌ها و حتی بدون اطلاع قبلی آن‌ها صورت گرفت. بدین ترتیب یک‌بار دیگر از سرنگونی انقلاب و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری گردید.**

**اما از جانب دیگر، گرچه جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین پس از سرکوب کودتای مذکور به‌خاطر افشای ماهیت ضد انقلابی لین‌پیائو و شرکای کودتایش و ارتقای سطح درک توده‌های مبارز حزبی و غیر حزبی از کودتاگران مذکور، یک "کارزار مبارزه علیه لین‌پیائو و کنفوسیوس" به‌راه انداخت و در طی چند سال به پیش برد. اما با وجود شکست کودتای ضد انقلابی لین‌پیائو، "کارزار مبارزه علیه لین‌پیائو و کنفوسیوس" نتوانست باعث بسیج توده‌یی وسیع، مثل کارزارهای مبارزاتی سال‌های قبل از کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین، گردد.**

**کارزارهای مبارزاتی روشن‌گرانۀ دیگر، مثل مبارزات روشن‌گرانۀ "گروه نویسندگان شانگهای"، و مهم تر از آن مبارزات روشن‌گرانۀ "گروه چهار نفر"، به ویژه "چان‌چین‌چیائو"، نیز نتوانست باعث بسیج مبارزاتی توده‌های وسیع گردد، به عبارت دیگر نتوانست حمایت فعال و وسیع توده‌یی کسب نماید. دلایل پیش آمدن چنین وضعیتی را می‌توان قرار ذیل برشمرد:**

**1 – کودتای لین‌پیائو، با وجود این‌که شکست خورد، به‌این دلیل که او در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌حیٍث جانشین مائوتسه‌دون تعیین گردیده بود و در سال‌های آغازین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی قبل از کنگرۀ مذکور شخصیت درجه دوم رهبری کنندۀ آن انقلاب محسوب می‌گردید، تأثیرات منفی شدیدی روی توده‌ها و حتی توده‌های حزبی برجا نهاد. آن کودتا، شکستش و در فرجام کشته شدن لین‌پیائو در جریان فرار به‌طرف "شوروی"، توده ها و حتی توده‌های حزبی را از لحاظ سیاسی تا حد زیادی سردرگم ساخت. این سردرگمی آنقدر شدید بود که روشنگری‌های بعد از کودتا فقط توانست به‌صورت قسمی تأثیرات منفی آن را از بین ببرد، ولی تأثیرات منفی مذکور عمدتاً باقی ماند و روشنگری‌های مذکور نتوانست باعث بسیج مبارزاتی وسیع توده یی وسیع گردد. در واقع جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب، حداقل بعد از جمع‌بندی‌های اولیه از تأثیرات آن روشنگری‌ها، خود پذیرفته بود که فعلاً امکان بسیج توده یی وسیع در مبارزه به‌خاطر ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های حزبی و غیر حزبی وجود ندارد. به‌همین جهت شیوه‌های کار مبارزاتی خود را تغییر داده بود و مشخصاً در اکثر موارد به فراخوانی توده‌ها در مبارزات وسیع توده یی متوصل نمی‌شد و شیوه‌های تبلیغی و ترویجی نسبتاً درازمدت را در پیش گرفته بود.**

**2 – کودتای لین‌پیائو، شکست آن و در فرجام کشته شدن لین پیائو، باعث تقویت سنتریزم چوئن‌لای در حزب کمونیست و دولت چین گردید. تقویت این سنتریزم جریان برگشت تصفیه شدگان سال‌های توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را به‌حزب کمونیست و دولت چین گسترش داد و باعث تقویت آن‌ها در حزب و دولت چین گردید. این وضعیت واضحاً ناشی از ضعف جناح انقلابی حزب بود و توده‌ها این ضعف را با شم طبقاتی ذاتی خود حس کردند و اکثریت شان، به‌استثنای یک اقلیت پیش‌رو منتظر باقی ماندند.**

**3 – گسترش و تقویت رویونیست‌ها در حزب کمونیست و دولت چین، بعد از شکست کودتای لین‌پیائو، روز افزون بود و سال‌به‌سال بیش‌تر و قوی‌تر می‌گردید. این گسترش و تقویت تنها ناشی از برگشت تصفیه‌شدگان سال‌های توفانی انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریایی به حزب کمونیست و دولت چین نبود، بلکه ناشی از تغییر واقعی موضع افراد و دسته‌هایی از درون حزب به طرف رویزیونیست‌ها، که شاید در موارد زیادی فوراً بیان نمی‌گردید، نیز بود. ولی در هر حال باعث محدودیت روزافزون در بسیج مبارزاتی توده یی در درون حزب می‌گردید.**

**4 – در شرایطی که فشارهای سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی بر حزب و دولت چین به‌طور روز افزون افزایش می‌یافت، توافق روی سیاست‌های خارجی نسبتاً یک‌سان جناح انقلابی حزب، که مبتنی بر تقسیم دنیا به سه جهان توسط مائوتسه‌دون بود، و رویزیونیست‌های درون حزب، که مبتنی بر تیوری سه جهان بود، خودبه‌خود لبۀ تیز مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی علیه رویزونیست‌های درون حزب کمونیست و دولت چین را کند می‌ساخت، باعث تقویت و گسترش بیش‌تر آن‌ها می‌گردید و از امکان بسیج توده یی وسیع مبارزاتی علیه آن‌ها می‌کاست. به‌همین جهت وضعیت در ایام آخر حیات مائوتسه‌دون آن‌قدر شکننده گردیده بود که باری مائوتسه‌دون در جریان صحبت با هم‌سرش از امکان کودتای رویزیونیستی بعد از خود حرف زده بود.**

**در چنین وضعیتی بود که حتی در جامعۀ سوسیالیستی چین، که حزب کمونیست، دولت و توده‌های آن، در مقابل قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها به‌سویۀ کشوری، مثل شوروی دوران استالین، خلع‌سلاح نبودند و با برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی برای مدت ده سال از سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری کرده بودند، بورژوازی لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی قادر گردید سوسیالیزم را سرنگون نموده و سرمایه‌داری را احیاء نماید.**

**ت: رهبری نهادینۀ شدۀ حزب کمونیست بر دولت در جامعۀ سوسیالیستی در عین حالی که تضمین کنندۀ ماهیت کارگری دولت سوسیالیستی و تضمین کنندۀ ادامۀ انقلاب است، به‌صورت باالقوه مهم‌ترین خطر برای سوسیالیزم و احیای سرمایه‌‍‌داری نیز محسوب می‌گردد. در واقع حزب کمونیستِ دارای رهبری نهادینه شده بر دولت سوسیالیستی به‌تمرکزگاه تمامی تضادهای جامعه، در رأس تضادهای طبقاتی، مبدل می‌گردد؛ به‌طوری که نه تنها کمیتۀ مرکزی حزب تبلور ستاد فرماندهی پرولتری است، بلکه ستاد فرماندهی بورژوازی نیز در کمیتۀ مرکزی حزب شکل می‌گیرد. این ستاد فرمان‌دهی بورژوازی ناگزیر باید به‌صورت رویزیونیستی، یعنی در ظاهر و شکل کمونیستی و در ماهیت و مضمون بورژوایی، تبارز نماید.**

**راه جلوگیری از باالفعل شدن این خطر باالقوه، نفی رهبری نهادینۀ شدۀ حزب کمونیست بر دولت سوسیالیستی نیست، زیرا که نفی رهبری نهادینه شدۀ مذکور در واقع پذیرش باالفعل شدن خطر احیای سرمایه داری به‌صورت کاملاً باز و واضح یعنی سرمایه داری با چهرۀ کاملاً آشکار و روشن است، در حالی که راه امکان تبارز رویزیونیستی آن را نیز مسدود نمی‌سازد.**

**یگانه راه جلوگیری از قدرت‌گیری سرتاسری و مسلط‌‌‌‌‌ شدن رویزیونیست‌ها، این راه‌روان راه سرمایه‌داری، بر حزب رهبری کنندۀ دولت سوسیالیستی و در نتیجه دولت سوسیالیستی که باعث احیای سرمایه‌داری در یک جامعۀ سوسیالیستی می‌گردد، ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.**

**تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا:**

**همان‌طوری که در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین صراحت داده شده است، تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مبتنی برین واقعیت است که:**

**«جامعۀ سوسياليستي يك دورۀ تاريخي بس طولاني را در بر ميگيرد. در سراسر اين دورۀ تاريخي، طبقات و تضادهاي طبقاتي و مبارزۀ طبقاتي وجود دارد، مبارزه بين راه سوسياليستي و راه سرمايه داري جريان دارد، خطر احياء سرمايه داري موجود است و خطر براندازي و تخريب و تجاوز از جانب امپرياليسم و سوسيال امپرياليسم جامعه را تهديد مي كند.»**

**بنابرین: «اين تضادها را تنها با اتكاء به تئوري انقلاب مداوم تحت ديكتاتوري پرولتاريا و با اتكاء به پراتيك تحت هدايت آن مي‌توان حل نمود.»‏**

**برین مبنا در اساس‌نامه گفته شده است که:**

**«به اين ترتيب انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريايي يك انقلاب كبير سياسي است كه پرولتاريا در شرايط سوسياليسم، جهت تحكيم ديكتاتوري پرولتاريا و جلوگيري از احياء سرمايه داري عليه بورژوازي و ساير طبقات استثمارگر به آن دست زده است. بايد به چنين انقلاباتي در آينده بارها و بارها دست زد.»‏**

**موضوعات مطرح شده در سطور فوق را یکی یکی مورد توجه قرار می‌دهیم:**

**1 - جامعۀ سوسياليستي يك دورۀ تاريخي بس طولاني:**

**آن‌چنان‌که مارکس بیان داشته است عصر کمونیزم فقط می‌تواند پس از «محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات تولیدی زایندۀ تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات اجتماعی مبتنی بر آن مناسبات تولیدی و محو کلیه افکار مبتنی بر مناسبات اجتماعی مذکور» فرا‌رسد. ازین نظر مبارزه برای کمونیزم مبارزه برای محو همه جانبۀ زیر بنایی و روبنایی تمامی اشکال استثمار و ستم، که در طول ده‌ها قرن شکل یافته و دوام نموده است، می‌باشد.**

**درین‌مورد باید اساساً توجه داشته باشیم که گذار از سرمایه‌داری و کلیت نظام‌های مبتنی بر استثمار و ستم به جامعۀ کمونیستی نسبت به گذار از یک شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم به نظامِ دیگر مبتنی بر استثمار و ستم ابعاد خیلی خیلی گسترده‌تر و ژرفای به مراتب عمیق‌تر دارد و باید داشته باشد. به همین جهت به مراتب پیچیده‌تر و مغلق‌تر از گذارهای قبلی از یک شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم به شکل دیگر آن است.**

**به‌طور مشخص، گذار از برده داری به فیودالیزم یا گذار از فیودالیزم به سرمایه‌داری، گذار از یک نظام مبتنی بر استثمار و ستم به نظام دیگر مبتنی بر استثمار و ستم بوده است و گذار کلی از استثمار و ستم را در بر نداشته است. اما گذار از آخرین شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم (نظام سرمایه داری) به جامعۀ کمونیستی که در عین‌حال باید گذار از کلیت استثمارگری و ستم‌گری را نیز در بر داشته باشد، گذار کلی از جامعۀ مبتنی بر استثمار و ستم به جامعۀ فاقد تمامی اشکال استثمار و ستم است.**

**بنابرین باید اولی آگاهانه محو گردد و دومی آگاهانه اعمار گردد. بدون اعمار آگاهانه و نقشه‌مندانۀ دومی نمی‌توان از محو آگاهانۀ اولی صحبت نمود. تجارب عملی تاریخی کل جنبش کمونیستی بین المللی این موضوع را ثابت ساخته است. در واقع فرق عظیمی که میان مبارزات گذشتۀ ضد برده‌داری و ضد فیودالیزم با مبارزات کمونیست‌ها و کارگران آگاه کنونی علیه نظام سرمایه داری وجود دارد این است که: مبارزات گذشتۀ ضد برده داری و هم‌چنان مبارزات گذشتۀ ضد فیودالی فقط نجات از برده داری و استثمار فیودالی را در نظر داشته است، نه نجات از استثمار و ستم به‌طور کلی را و در عمل نیز چنین نجاتی قابل حصول نبوده است.**

**درین‌جا می‌توان مجادله نمود که اگر گفتۀ فوق مارکس فقط به‌محو چهار کلیت توجه داشته بوده باشد و اعمار آگاهانۀ نظام فاقد استثمار و ستم به‌طور کلی را از نظر انداخته باشد، نمی‌تواند یک گفتۀ همه جانبه باشد. در واقع محو چهار کلیت استثمارگرانه و ستمگرانه فقط یک‌جانب قضیه است و جانب دیگر قضیه، که در واقع جانب مهم‌تر آن است، اعمار جامعۀ کمونیستی در بر گیرندۀ مساوات غیر طبقاتی، مناسبات تولیدی زایندۀ این مساوات غیر طبقاتی، مناسبات اجتماعی مبتنی بر این مناسبات تولیدی و افکار استوار بر این مناسبات اجتماعی، به‌جای آن چهار کلیت است.**

**مسلم است که پیش‌برد امر عظیم محو چهار کلیت کهن و توأم با آن و مهم‌تر از آن، اعمار جامعۀ کمونیستی در بر گیرندۀ چهار جانب متذکره نوین به‌جای آن، که توأم با هم کل دوران گذار از سرمایه‌داری و کلیت استثمار و ستم به کمونیزم یا دوران سوسیالیزم را تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند یک دورۀ تاریخی کوتاه باشد، بلکه یک دورۀ تاریخی بس طولانی خواهد بود.**

**دلیل دیگر طولانی بودن دورۀ تاریخی سوسیالیزم یا دورۀ گذار از سرمایه‌داری و کلیه اشکال دیگر استثمار و ستم به دوران کمونیستی یا دوران فاقد کلیه اشکال استثمار و ستم این است که رسیدن به چنین دورانی در یک یا چند و حتی چندین کشور جهان غیر ممکن است و فقط می‌تواند در سطح کل جهان قابل حصول باشد. مائوتسه‌دون درین‌مورد گفتۀ معروفی دارد:**

**«یا همه به کمونیزم می‌رسیم یا هیچ کس.»**

**چرا چنین است و چرا باید چنین باشد؟**

**جامعۀ کمونیستی یک جامعۀ بی طبقه و فاقد تمامی خصوصیات زیر بنایی و روبنایی مبتنی بر تقسیم جامعه به طبقات است. به همین جهت در آن جامعه نه تنها طبقات اجتماعی انتاگونیستی بلکه طبقات اجتماعی غیر انتاگونیستی نیز وجود ندارد، زیرا جامعۀ کمونیستی وقتی فرا می‌رسد که حق بورژوایی به‌طور کلی و مشخصاً حق "به هر کس به‌قدر کارش" کاملاً به حق "به هرکس به‌قدر نیازش" تبدیل شده باشد.**

**برعلاوه در جامعۀ کمونیستی دولت به‌طور کلی، به شمول دولت‌های پرولتری، و احزاب سیاسی به طور کلی، به شمول احزاب پرولتری یا احزاب کمونیست، نیز وجود ندارند، زیرا که تمامی دولت‌ها و تمامی احزاب، به شمول دولت‌ها و احزاب پرولتری، پدیده های طبقاتی هستند و تا زمانی که در جامعه وجود داشته باشند، نمی‌توانیم جامعه را غیر طبقاتی بدانیم.**

**حالا اگر دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی با تمام خصوصیات شان، از قبیل دارا بودن ارتش‌ها و سازمان‌های استخباراتی دایمی و حرفه یی، در جهان وجود داشته باشند، حتی در صورتی که در بخش یا بخش‌های دیگری از جهان دولت های مقتدر سوسیالیستی وجود داشته باشند، دولت‌های مذکور نمی‌توانند و قادر نیستند مرحلۀ گذار از سرمایه داری به کمونیزم یا مرحلۀ سوسیالیستی را مؤفقانه به پایان برند و به جامعۀ کمونیستی یا جامعۀ فاقد دولت و فاقد ارتش‌ها و سازمان‌های استخباراتی دایمی و حرفه یی پا بگذارند. مائوتسه‌دون زمانی از کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" گفته بود که: حتی اگر کشورهای سوسیالیستی به مرحلۀ کمونیزم پا بگذارند، در صورتی که در جهان تهدید دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی وجود داشته باشند، برای ما خطرناک است که دولت‌های خود را منحل نماییم. اما او بعدها متوجه شد که: اگر در جهان دولت های امپریالیستی و ارتجاعی وجود داشته باشند؛ اصلاً کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند به مرحلۀ کمونیزم پا بگذارند.**

**بنابرین یگانه راه رسیدن به جامعۀ کمونیستی در جهان و در یکایکِ کشورهای جهان، گسترش انقلابات سوسیالیستی در سطح کل جهان یعنی سرنگونی امپریالیزم و ارتجاع در تمام جهان و ورود تمامی کشورهای جهان به مرحلۀ سوسیالیزم یا مرحلۀ گذار از سرمایه داری به کمونیزم است. تا رسیدن به آن نقطه مدت بسیار طولانی مورد نیاز است. بعد از آن نیز مدت بسیار طولانی دیگری مورد نیاز است تا جهان و طبعاً یکایک کشورهای جهان را به طرف کمونیزم جهانی یعنی جهان فاقد استثمار و ستم، فاقد طبقات اجتماعی، فاقد دولتها، فاقد احزاب سیاسی و سرانجام فاقد کشورها سوق داد و کمونیزم جهانی را متحقق ساخت.**

**به‌طور خلاصه باید گفت که: محو چهار کلیت و جاگزین ساختن کامل مساوات غیر طبقاتی کمونیستی، مناسبات تولیدی کمونیستی، مناسبات اجتماعی کمونیستی و افکار کمونیستی به‌جای آن، فقط می‌تواند در سطح جهان فاقد حصول باشد و نه در یک یا چند کشور و در یک یا چند بخش از جهان. بنابرین دورۀ سوسیالیزم دورۀ بس طولانی تاریخی است.**

**2 - موجودیت طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزۀ طبقاتی در سراسر دورۀ تاریخی بس طولانی سوسیالیستی:**

**در نتیجۀ پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قدرت سیاسی طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور سرنگون می‌گردد و سپس این طبقات خلع مالکیت می‌شوند. با گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی، طبقۀ سرمایه‌دار کلاً از قدرت سیاسی به زیر کشیده می‌شود و خلع مالکیت می‌گردد و ساختمان سوسیالیزم آغاز می‌شود. اما این نمی‌تواند به مفهوم نابودی طبقات اجتماعی در جامعۀ سوسیالیستی تلقی گردد. جامعۀ سوسیالیستی یک جامعۀ طبقاتی و نه یک جامعۀ غیر طبقاتی و در عین حال یک جامعۀ در حال گذار از جامعۀ طبقاتی به جامعۀ غیر طبقاتی است.**

**طبقۀ اجتماعی مجموعۀ افرادی است که در یک شیوۀ تولیدی معین تاریخی از لحاظ مالکیت و عدم مالکیت بر وسایل تولید، نقش شان در جریان تولید اجتماعی و سهم شان از محصولات تولید شده در جریان تولید در موقعیت نسبتاً یک‌سان یا مشابه قرار داشته باشند. موقعیت نسبتاً یک‌سان یا مشابه افراد از لحاظ مالکیت و عدم مالکیت بر وسایل تولید عنصر عمده در تعیین موقعیت طبقاتی افراد است، اما یگانه عنصر نیست. به همین سبب خلع ملکیت شدن طبقۀ سرمایه‌دار در نتیجۀ پیروزی انقلاب سوسیالیستی به معنی سرنگون شدن طبقۀ سرمایه‌دار از موقعیت برتر اقتصادی سرمایه‌دارانه است و نه نابودی کلی سلطۀ اقتصادی سرمایه‌دارانه. این سلطۀاقتصادی وقتی به‌طور کلی نابود می‌گردد که جای آن را به‌طور کلی مساوات اقتصادی غیر طبقاتی کمونیستی بگیرد.**

**در واقع شعار سوسیالیستی "به هر کس به اندازۀ کارش" به مفهوم "حق هرکس به اندازۀ نیروی کاری اش" است و این "حق" یک "حق بورژوایی" است، زیرا نیروی کار هرکس طبق معیار بورژوایی یعنی مقدار مصرف برای تولید و باز تولید آن ارزش‌گذاری می‌گردد. تا زمانی که این حق بر جامعه مسلط باقی بماند و جای آن را به‌طور کلی شعار "به هرکس به اندازۀ احتیاجش" نگیرد، نمی‌توان از نابودی طبقات استثمارگر، مشخصاً طبقۀ سرمایه دار، و طبقات تحت استثمار به‌طور کلی، مشخصاٌ طبقۀ کارگر، و پیدایش جامعۀ کمونیستی غیر طبقاتی سخن گفت.**

**سوسیالیزم مرحلۀ گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است و این گذار مرحلۀ بس طولانی را در بر می‌گیرد. بنابرین حرکت از شعار سوسیالیستی " به هرکس به اندازۀ کارش" به طرف شعار کمونیستی "به هرکس به اندازۀ احتیاجش" تا رسیدن به جامعۀ کمونیستی نیز مرحلۀ بس طولانی را در بر می‌گیرد. در طول این مرحلۀ بس طولانی "حق بورژوایی" باید پیوسته محدود و محدودتر گردد تا این‌که سرانجام در جامعۀ کمونیستی از بین برود.**

**اما هر میزانی از محدودیت "حق بورژوایی"، تا زمان موجودیت دولت‌های سوسیالیستی، نمی‌تواند به مفهوم رسیدن واقعی به جامعۀ کمونیستی تلقی گردد. عالی‌ترین شکل مالکیت در جامعۀ سوسیالیستی مالکیت دولتی است و این شکل مالکیت نمی‌تواند مالکیت اجتماعی حقیقی باشد، بلکه مالکیت اجتماعی اعتباری است.**

**مالکیت دولتی به‌ذات خود نمی‌تواند مالکیت اجتماعی باشد، زیرا دولت کل جامعه نیست، بلکه یک بخش جدا از سایر بخش‌های جامعه است و زمانی که پایه‌های اجتماعی آن کل جامعه را در بر بگیرد، زمینۀ زوالش فراهم می‌گردد. دولت در واقع یک ساختار طبقاتی است و از منافع یک طبقه در مقابله با طبقۀ دیگر دفاع می‌نماید. دولت‌هایی با ائتلاف طبقاتی نیز می‌توانند به‌وجود بیایند. چنین دولتی از منافع چند طبقه در مقابله با یک یا چند طبقۀ دیگر دفاع می‌نماید. در چنین حالتی نیز دولت تحت رهبری یک طبقه قرار دارد.**

**بنابرین دولت، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، وسیلۀ سرکوب طبقاتی یا وسیلۀ اعمال دیکتاتوری طبقاتی است و تا زمانی که وجود داشته باشد نمی‌تواند مفهوم اجتماعی عمومی یا به تعبیر رویزیونیست‌های مدرن شوروی مفهوم "عموم خلقی" داشته باشد.**

**دیکتاتوری پرولتاریا وسیلۀ سرکوب طبقاتی پرولتری برای از بین بردن تمامی تمایزات طبقاتی است و می‌تواند انقلاب مداوم در گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم را رهبری نماید و بدین طریق زمینۀ زوال دولت به‌طور کلی، و مشخصاً زمینۀ زوال خود دولت پرولتری، را فراهم نماید.**

**اما مالکیت دولتی در جامعۀ سوسیالیستی به اعتبار این‌که دولت سوسیالیستی توسط حزب کمونیست رهبری می‌گردد، مالکیت اجتماعی تلقی می‌گردد و حزب کمونیست به این اعتبار حزب کمونیست دانسته می‌شود که هدف غایی آن رسیدن به جامعۀ کمونیستی بی‌طبقه است. اگر این هدف غایی واقعاً از بین برود، ولو این‌که حزب کمونیست لفظًاً به موجودیت خود ادامه دهد، مالکیت دولتی دیگر نمیتواند مالکیت اجتماعی اعتباری نیز تلقی گردد، بلکه مالکیت بروکراتیک سرمایه‌دارانۀ سوسیال امپریالیستی خواهد بود. ازینجاست که به محض تبدیل شدن ماهیت حزب کمونیست بر سر قدرت از حزب کمونیست حقیقی به حزب رویزیونیست، ماهیت دولت نیز از دولت سوسیالیستی به دولت سرمایه‌داری تبدیل می‌گردد، انقلاب سوسیالیستی سرنگون می‌شود و جای آن را نظام سرمایه‌داری بروکراتیک یا سرمایه‌داری دولتی می‌گیرد که به‌نام دیکتاتوری پرولتاریا بر پرولتاریا و سایر توده‌های زحمت‌کش دیکتاتوری اعمال می‌نماید، آن‌ها را تحت استثمار و ستم قرار می‌دهد و در سطح بین‌المللی نیز برای انقلاب جهانی و منافع پرولتاریای بین‌المللی کار و پیکار نمی‌نماید.**

**حتی در شرایطی که رویزیونیست‌ها نتوانند قدرت سیاسی سرتاسری را در جامعۀ سوسیالیستی تصرف نمایند، می‌توانند ساحات تحت رهبری حزبی و دولتی شان را، در هم‌کاری با هم یا در هم‌کاری با عناصر غیر حزبی و ضد حزبی، نه با اسلوب پرولتری بلکه با اسلوب سرمایه‌دارانه اداره نمایند. بنابرین ولو این‌که ماهیت سوسیالیستی دولت عمدتاً محفوظ باشد، ساحات معینی از فعالیت‌های دولتی می‌توانند عملاً و واقعاً تحت رهبری رویزیونیست‌ها قرار داشته باشند و ماهیت سوسیالیستی نداشته باشند یا لااقل ماهیت سوسیالیستی آن‌ها مخدوش باشد.**

**وقتی مالکیت دولتی یک مالکیت اعتباری اجتماعی باشد، قدر مسلم است که نقش کارگران و کارفرمایان دولتی سوسیالیستی در جریان تولید اجتماعی نیز نقش اعتباری خواهد بود. اگر مالکیت‌های دولتی (مالکیت‌های اعتباری اجتماعی) از لحاظ ظواهر حقوقی برقرار باشند، اما نقش کارگران و کار فرمایان در جریان تولید اجتماعی با نقش اجتماعی آن‌ها در جریان تولید اجتماعی سرمایه‌دارانه واقعاً تفاوت ماهوی نداشته باشد، حتی مالکیت‌های اعتباری مذکور مالکیت‌های اعتباری حقیقی نخواهند بود و فقط ظواهر حقوقی اجتماعی اعتباری خواهند داشت.**

**از آن گذشته سهمیه‌بندی محصولات تولید شده در جریان تولید اجتماعی، که بر مبنای "به هر کس به اندازۀ کارش" اساساً نامساویانه صورت می‌گیرد، نه تنها وجهی از وجوهات تقسیم جامعه به طبقات را نشان می‌دهد، بلکه امکان رشد بیشتر عدم تساوی اقتصادی میان افراد جامعه را نیز به‌وجود می‌آورد و اگر جلو پیش‌روی‌های منفی آن گرفته نشود می‌تواند به نوبۀ خود باعث رشد اختلافات طبقاتی بیش‌تر در جامعه گردد.**

**علاوتاً تفاوت میان شهر و ده، کار فکری و کار فزیکی، زن و مرد، مناطق مختلف، ملیت‌های مختلف، کارفرمایان و کارگران و سایر تفاوت‌ها، نشانه هایی از تقسیم جامعه به طبقات یا حداقل بقایایی از تقسیم جامعه به‌طبقات است. این نشانه‌ها و بقایا حتی در صورتی که بسیار ضعیف نیز باشند، در صورتی که بتوانند زمینۀ رشد بیابند، به سرعت رشد می‌نمایند و کل جامعه را وسیعاً به‌صورت منفی متأثر می‌سازند و سرانجام به احیای سرمایه‌داری منجر می‌گردند.**

**بنابرین در سراسر دورۀ تاریخی بس طولانی سوسیالیستی طبقات اجتماعی وجود دارند و وجود این طبقات اجتماعی باعث تضادهای طبقاتی و مبارزۀ طبقاتی در جامعه می‌گردد.**

**3 - جریان داشتن مبارزه بين راه سوسياليستي و راه سرمايه داري در دورۀ سوسیالیستی:**

**تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی، و به تبعیت از آن‌ها تضادها و مبارزات اجتماعی، در جامعۀ سوسیالیستی به دو بخش می‌گردد:**

**1 -- تضادها و مبارزات میان بخش‌های مختلف خلق.**

**2 – تضادها و مبارزات میان خلق و ضد خلق.**

**بخش اول شامل تضادها و مبارزات میان دوستان (تضادها و مبارزات درون خلقی) است و راه حل آن‌ها غیر خصمانه است.**

**بخش دوم شامل تضادها و مبارزات میان ما و دشمن (تضادها و مبارزات میان خلق و دشمن خلق) است و راه حل آن ها خصمانه است.**

**مجموع تضادها و مبارزات میان ما و دشمن (تضادها و مبارزات میان خلق و دشمن خلق) که راه حل آن‌ها خصمانه است، در مرحلۀ سوسیالیستی جریان مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری را به‌وجود می‌آورد.**

**راه سوسیالیستی چیست؟ راه سوسیالیستی راه گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. به عبارت دیگر راه سوسیالیستی راه رسیدن به کمونیزم است. به بیان روشن‌تر سوسیالیزم مرحلۀ گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. این گذار از لحاظ استراتژیک به‌مفهوم حرکت انقلابی مداوم از سرمایه‌داری و کلیت نظام استثمارگرانه به‌طرف نظام فارغ از استثمار و ستم یا نظام کمونیستی است.**

**در مقابل این حرکت انقلابی مداوم، یک تلاش مداوم ارتجاعی سد کننده و برگشت دهنده به‌طرف سرمایه داری وجود دارد که راه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.**

**تا زمانی که گذار بی‌برگشت از سرمایه‌داری به کمونیزم صورت نگرفته باشد، یا به عبارت دیگر تا زمانی که کمونیزم فرا نرسیده باشد مبارزه بین این دو راه وجود خواهد داشت.**

**در واقع در تمام دوره‌های تاریخی پیشین نیز مراحل انتقال یا مراحل گذار از یک دوره به دورۀ دیگر وجود داشته و در طول این مراحل مبارزه میان احیاء و ضد احیاء وجود داشته است. مثلاً در غرب مرحلۀ گذار از فیودالیزم به سرمایه داری و مبارزه میان احیاگری یکی و ضد احیاگری دیگری چند سده طول کشید. اگر مشخصاً فرانسه را به عنوان یک نمونۀ کشوری در نظر بگیریم، می‌بینیم که چند بار نظام حاکم، جمهوری بورژوایی گردید و چند بار سلطنتی فیودالی. به عبارت دیگر فیودالیزم پس از سرنگون شدن چند بار مجدداً برگشت و حاکم گردید.**

**4 - خطر احياء سرمايه داري در دورۀ سوسیالیستی:**

**بنابرین موضوع فقط این نیست که در مرحلۀ سوسیالیستی طبقات، تضادهای طبقاتی، مبارزۀ طبقاتی و مبارزه بين راه سوسياليستي و راه سرمايه‌داري وجود دارد، بلکه خطر احیای سرمایه‌داری نیز وجود دارد. فقط کافی است که ره‌روان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) رهبری حزب کمونیست یعنی حزب رهبری کنندۀ دولت سوسیالیستی را غضب کنند و به این ترتیب ماهیت حزب و ماهیت دولت حاکم را وارونه سازند تا سوسیالیزم سرنگون گردد و جای آن را سرمایه‌داری بروکراتیک با شکل ظاهری سوسیالیستی بگیرد. وقتی چنین امری اتفاق افتاد، راه برای تطبیق "اصلاحات" کاملاً آشکار سرمایه‌دارانۀ بعدی نیز هموار می‌گردد.**

**همان‌طوری که در صفحات قبلی این یاداشت‌ها بیان گردید، تناقض موجود در جامعۀ سوسیالیستی یعنی رهبری گذار انقلابی از نظام طبقاتی به نظام بی‌طبقۀ کمونیستی توسط ابزار طبقاتی (حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی) زمینه‌ساز این احیاگری است. رهبری این گذار انقلابی توسط ابزار طبقاتی حزبی و دولتی قبل از همه به این گذار ماهیت اعتباری می‌بخشد و ماهیت اعتباری یک ماهیت ذاتی نیست بلکه غیر ذاتی است. فقط زمانی این ماهیت غیر ذاتی به ماهیت ذاتی مبدل می‌گردد که گذار اعتباری از سرمایه‌داری به کمونیزم به سرانجام رسد و به گذار حقیقی مبدل گردد. پس از آن است که عصر طلایی کمونیزم آغاز می‌گردد. این امر فقط وقتی به‌وقوع می‌پیوندد که نه تنها طبقات بلکه ابزار طبقاتی از قبیل حزب و دولت نیز معدوم گردند.**

**5 - مورد تهدید قرار داشتن جامعۀ سوسیالیستی با خطرات براندازي، تخريب و تجاوز از جانب امپرياليسم و سوسيال امپرياليسم:**

**ناگفته روشن است که در شرایط موجودیت قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی در جهان و در پهلوی آن‌ها موجودیت دولت یا دولت‌های سوسیالیستی در جهان، تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم را به وجود می‌آورد و بر مبنای این تضاد مبارزه میان آن‌ها به‌راه می‌افتد. این مبارزه در آخرین تحلیل فقط می‌تواند مبارزۀ خصمانه باشد. سطحی ازین مبارزه از جانب امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم اقدامات تخریبی علیه دولت یا دولت‌های سوسیالیستی است، سطح دیگر می‌تواند تجاوز باشد و آخرین سطح آن می‌تواند راه اندازی اقدامات جنگی تجاوزگرانه و اشغال‌گرانه به‌خاطر براندازی دولت‌های سوسیالیستی و اشغال کشورهای سـوسـیالیسـتی باشد.**

**تمامی سطوح مبارزاتی مذکور در تاریخ مشاهده شده است. تاریخ نشان داده است که راه اندازی و پیش‌برد تمامی اقدامات خصمانه از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم علیه کشورهای سوسیالیستی یا در پیوند قبلی با عناصر و دسته‌های ضد انقلابی در این کشورها، عمدتاً رهروان راه سرمایه داری در درون حزب حاکم و دولت حاکم در کشورهای مذکور، قرار داشته و یا بعداً چنین پیوندی حاصل شده است.**

**در واقع موجودیت نظام امپریالیستی سرمایه‌دارانه در جهان، پشتوانۀ بین‌المللی کل جریان احیاگری سرمایه‌دارانه در کشورهای سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. موجودیت نظام مذکور در جهان باعث می‌گردد که احیاگری سرمایه‌دارانه در کشورهای سوسیالیستی به هر پیمانه ای که توسط دیکتاتوری پرولتاریا در محدودیت قرار بگیرد، امید خود در مورد احیای سرمایه‌داری را از دست ندهد و هم‌چنان امیدوار باقی بماند.**

**6 - تئوري و پراتیک انقلاب مداوم تحت ديكتاتوري پرولتاريا یگانه راه حل تضادهای بزرگ جامعۀ سوسیالیستی:‏**

**قبل از همه توجه به این امر ضروری است که چرا در بررسی جنبش انقلابی، ترتیب بندی سه عرصۀ پراتیک اجتماعی که به‌صورت مبارزات تولیدی، مبارزات طبقاتی و آزمون‌های علمی است، تغییر یافته و به‌صورت ذیل: مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی درآمده و بدین ترتیب مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی تقدم یافته است؟ دلیل آن این است که در دو مرحلۀ معین تکامل شیوه‌های تولیدی مشخص تاریخی نقش زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی- ایدیولوژیک از هم متفاوت است. هر شیوۀ تولیدی مشخص تاریخی نیروهای مؤلدۀ مختص به‌خود و مناسبات تولیدی متناسب با آن نیروهای مؤلده را دارا می‌باشد و مرتبط با آن‌ها از یک روبنای سیاسی- ایدیولوژیک نیز برخوردار است که نقش محافظ و نگهبان مناسبات تولیدی حاکم را بازی می‌نماید.**

**اما در عین حال تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی نیز در هر شیوۀ تولیدی مشخص تاریخی وجود دارد. تا زمانی که رشد نیروهای مؤلده و در جازدگی مناسبات تولیدی، تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی را به مرحلۀ انتاگونیستی نرسانده و مناسبات تولیدی به مانع در سر راه رشد بیشتر نیروهای مؤلده تبدیل نشده باشد، در جامعه شرایط انقلابی برای متناسب ساختن مناسبات تولیدی موجود در جامعه با نیروهای مؤلدۀ نوین در جامعه به‌وجود نمی‌آید. اما وقتی که تضاد مذکور به مرحلۀ انتاگونیستی رسید و متناسب ساختن مناسبات تولیدی موجود با نیروهای مؤلدۀ موجود به ضرورت انصراف ناپذیر تکامل جامعه مبدل شد، نیروهای مؤلدۀ نوین از زبان ایدیولوژی و سیاست متناسب با خود سخن می‌گوید و ایجاد تحول انقلابی ایدیولوژیک و سیاسی در جامعه به ضرورت اولی و عمدۀ تکامل جامعه مبدل می‌گردد. درین مرحله از تکامل جامعه، تضاد طبقه ای که نمایندۀ نیروهای مؤلدۀ نوین است با طبقه ای که نماینده و نگهبان مناسبات تولیدی کهن است، به مقام انتاگونیزم می‌رسد، مبارزات میان شان شکل انتاگونیستی می‌گیرد و حول مبارزه برای حفظ و تصرف قدرت سیاسی متمرکز می‌گردد.**

**در چنین وضعیتی در جامعه مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی اولویت و عمدگی می‌یابد، سیاست انقلابی در سطح کل جامعه در مقام فرماندهی قرار می‌گیرد و ضرورت ایجاد تحول انقلابی در جامعه قبل از همه سرنگونی قدرت سیاسی حاکم را، که حافظ و نگهبان مناسبات تولیدی کهن است، می‌طلبد.**

**بنابرین در شرایط انقلابی مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی عمدگی دارد. اما این عمدگی بدین مفهوم نیست که اهمیت مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی کلاً نادیده گرفته شود. به‌همین سبب در فرمول‌بندی های دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به هر سه جنبش انقلابی عظیم یعنی مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی توجه می‌گردد. مبارزات طبقاتی عمده است، اما در عین‌حال مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی نیز دارای اهمیت هستند. ما می‌توانیم سه جنبش انقلابی عظیم را به‌صورت سه جنبش انقلابی سیاسی، جنبش انقلابی تولیدی و جنبش انقلابی علمی یا به‌صورت مختصر سه انقلاب سیاسی، انقلاب تولیدی و انقلاب علمی نیز بنامیم، که درین میان انقلاب سیاسی رهبری کننده است و انقلاب تولیدی و انقلاب علمی تابع.**

**در زمان مارکس و انگلس و هم‌چنان در زمان لنین این باور وجود داشت که پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی، یک مرحلۀ گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیزم وجود دارد و این گذار انقلابی توسط دیکتاتوری پرولتاریا رهبری می‌گردد. اما این باور روشن وجود نداشت که این مرحلۀ گذار یک مرحلۀ بس طولانی تاریخی است. علاوتاً باورهای زمان مارکس و انگلس مبتنی بر پیروزی قاره ای انقلاب سوسیالیستی در اروپا یعنی در پیش‌رفته ترین کشورهای سرمایه‌داری جهان بود. اما زمانی که سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری و امپریالیستی تکامل کرد، لنین برخلاف تیوری انقلاب قاره ای یا انقلاب در پیش‌رفته ترین کشورهای سرمایه داری، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور یا در حلقۀ ضعیف امپریالیزم را مطرح کرد.**

**نه تنها در آن زمان بلکه پس از پیروزی انقلاب اکتوبر نیز رویزیونیست هایی مثل کائوتسکی در سطح بین المللی، و کسانی مثل تروتسکی از داخل شوروی، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور نسبتاً عقب مانده مثل روسیه با نیروهای مؤلدۀ عقبمانده را خلاف تیوری های اساسی مارکسیستی دانستند. اما لنین برین باور بود که ایجاد مناسبات تولیدی سوسیالیستی در شوروی انقلابی می‌تواند، و باید، محرک نیرومندی برای رشد نیروهای مؤلده در شوروی باشد.**

**چین کهن کشوری بود به مراتب عقب‌مانده‌تر نسبت به روسیۀ تزاری. حتی می‌توان گفت که چین انقلابی بعد از گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی نیز نسبت به شوروی زمان لنین عقب‌مانده تر بود. جالب این بود که حزب کمونیست چین خود در کنگرۀ سراسری هشتم خود برین باور رسید که برخلاف نظر لنین ایجاد مناسبات تولیدی سوسیالیستی در چین نمی‌تواند محرک نیرومندی برای رشد نیروهای مؤلده در چین باشد و لذا نه بر ادامۀ انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا بلکه به رشد نیروهای مؤلده در چین به‌عنوان وظیفۀ عمده تأکید نمود.**

**همان طوری که در سطور قبلی این یادداشت ها تذکر دادیم کمونیست های چینی تحت رهبری مائوتسه‌دون قبل از موضع‌گیری علیه رویزیونیزم مدرن شوروی به نقد سیاست اقتصادی شوروی یا ساختمان سوسیالیزم در شوروی و بعد از موضع‌گیری علیه آن به تیوری‌ و پراتیک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یا به عبارت دیگر به تیوری و پراتیک ادامۀ انقلاب (انقلاب مداوم) تحت دیکتاتوری پرولتاریا دست یافتند.**

**در هر حال کمونیست های چینی تحت رهبری مائوتسه‌دون، بعد از سرنگونی سوسیالیزم در شوروی و شناخت عوامل آن، دریافتند که سوسیالیزم یک مرحلۀ بس طولانی تاریخی است و نه یک مرحلۀ گذار کوتاه مدت. آن‌ها مصمم شدند و تصمیم گرفتند که علیرغم طولانی بودن این مرحلۀ گذار روی ادامۀ انقلاب سوسیالیستی، حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ادامۀ انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری آن، یعنی عمده دانستن ادامۀ انقلاب سیاسی و به تبعیت از آن مهم دانستن انقلاب تولیدی و انقلاب علمی، ایستادگی نمایند. برعکس، رویزیونیست‌هایی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آماج انقلاب قرار گرفتند، به دلیل عقب‌ماندگی اقتصادی جامعۀ چین و عقب‌ماندگی نیروهای مؤلده در آن بر عمده دانستن انقلاب تولیدی نسبت به انقلاب سیاسی یعنی عمده دانستن رشد نیروهای مؤلده نسبت به حفظ، تحکیم و رشد دیکتاتوری پرولتاریا، و در نتیجه حفظ، تحکیم و رشد سوسیالیزم پافشاری داشتند.**

**آن رویزیونیست‌ها در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی سرنگون شدند. اما عده ای از آن‌ها پس از کودتای ناکام لین پیائو دوباره به مراجع قدرت حزبی و دولتی برگشتند، قدرت خود را تقویت کردند و گسترش دادند و عاقبت پس از درگذشت مائوتسه‌دون از طریق یک کودتای نظامی قدرت را غضب کردند. آن رویزیونیست‌هایی که از زمان پیروزی کودتای رویزیونیستی سال 1976، طی سه نسل متوالی، قدرت را در چین در دست دارند، کماکان بر عمده بودن رشد نیروهای مؤلده در چین به عنوان وظیفۀ عمده پافشاری دارند و دلیل شان این است که نیروهای مؤلده در چین هنوز نسبت به نیروهای مؤلدۀ کشورهای بزرگ امپریالیستی عقب‌مانده‌تر است و باید به آن سطح برسد و از آن پیشی بگیرد.**

**آن‌ها در واقع هم اکنون یک قدرت بزرگ سوسیال امپریالیستی در جهان هستند، به‌طرف ابرقدرت شدن سوسیال امپریالیستی در جهان حرکت می‌کنند، دومین قدرت اقتصادی برتر جهان ، بعد از ایالات متحدۀ امریکا، اولین اقتصاد بزرگ در آسیا و اولین سرمایه گذار خارجی غارتگر در افریقا محسوب می‌شوند.**

**در واقع طرح رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفۀ عمده در چین در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، طرح آن توسط رویزیونیست‌های مورد آماج انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و بعد از پیروزی کودتای رویزیونیستی سال 1976 در اساس به مفهوم نفی ضرورت ادامۀ انقلاب سوسیالیستی و مقدم بر آن نفی ضرورت گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین بود. در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین حتی جناح انقلابی حزب نیز نتوانسته بود به درک روشن این موضوع دست یابد. اما در جریان تدارک و برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و پیش‌برد آن به چنین درکی نایل شده بودند و توانستند انقلاب مذکور را به پیروزی برسانند و این پیروزی را روی‌هم‌رفته تا سال 1976 حفظ کنند. ولی آیا این درک شان در ایام آخر حیات مائوتسه‌دون زایل شده بود و در نتیجه در همان ایام رویزیونیست‌ها به‌طور روز افزون در درون حزب و دولت تقویت یافتند و قدرت شان گسترش یافت؟**

**نه، کماکان چنان درکی وجود داشت، اما تهاجم گستردۀ رویزیونیزم به درون حزب و دولت از جای دیگری یا بهتر گفته شود از جاهای‌ دیگری شروع گردید.**

**همان طوری که در سطور قبلی این یادداشت‌ها بیان گردید، کودتای لین پیائو با وجودی که شکست خورد باعث تضعیف جناح انقلابی حزب، فروکش کردن نسبی امواج عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مشخصاً فروکش کردن توان بسیج توده‌های مبارز گردید. اما این یگانه عامل نبود، بلکه عوامل دیگری نیز در کار بود. ما درینجا فرصت نداریم که عوامل مذکور را به تفصیل مورد بحث قرار دهیم. امیدواریم بتوانیم در یک فرصت دیگر بحث‌های نسبتاً مفصل روی عوامل مذکور داشته باشیم. ولی درین‌جا لازم است حداقل مکث کوتاهی روی یکی از کمبودات جدی اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین بیندازیم.**

**‏ در اساس‌نامۀ مذکور گفته می‌شود که:**

**«تئوري و پراتیک انقلاب مداوم تحت ديكتاتوري پرولتاريا یگانه راه حل تضادهای بزرگ جامعۀ سوسیالیستی» است.**

**همین اساس‌نامه یکی از این تضادهای بزرگ را این‌گونه مشخص می‌سازد:**

**«خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم جامعه را تهدید می‌کند.»**

**اما نتوانسته است شکل مشخص "انقلاب مداوم" برای حل این تضاد بزرگ جامعۀ سوسیالیستی را، که در واقع وجهی از کلیت تضاد میان سیستم‌های سوسیالیستی و امپریالیستی را تشکیل می‌دهد، روشن سازد. در "اساس‌نامه" فقط گفته شده است که:**

**«به اين ترتيب انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريايي يك انقلاب كبير سياسي است كه پرولتاريا در شرايط سوسياليسم، جهت تحكيم ديكتاتوري پرولتاريا و جلوگيري از احياء سرمايه داري عليه بورژوازي و ساير طبقات استثمارگر به آن دست زده است. بايد به چنين انقلاباتي در آينده بارها و بارها دست زد.»‏**

**واضح است که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در سال 1967 برپا گردید و در سال 1973 یعنی سال تدویر کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین کماکان رسماً برپا بود، آن شکلی از "انقلاب مداوم" در جامعۀ سوسیالیستی چین نبود که برای مقابله با خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم، به‌عنوان تضاد عمده در جامعه، به‌راه افتاده باشد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین عمدتاً «علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر» برای «تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری» به‌راه افتاده بود و نه علیه «براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» به‌عنوان تضاد عمدۀ باالفعل. بنابرین انقلاب مذکور نمی‌توانست شکل مشخص "انقلاب مداوم" علیه «خطر باالفعل براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» به‌عنوان تضاد عمدۀ جامعۀ سوسیالیستی چین را ارائه نماید.**

**در تاریخ انقلابات پرولتری فقط یک نمونۀ دفاع نسبتاً موفق یک کشور سوسیالیستی در مقابله با تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی وجود داشت، نمونه ای که کماکان یگانه باقی مانده است: مقابله با تجاوز و اشغال‌گری قدرت امپریالیستی فاشیست آلمان هتلری در چهارچوب کلی جبهۀ واحد ضد فاشیزم در جهان در جریان جنگ دوم جهانی. این جنگ به‌نام «جنگ کبیر میهنی» و «جنگ دفاع از میهن سوسیالیستی» نیز یاد شده است.**

**در دهۀ هفتاد قرن بیست، تهدیدات نظامی سوسیال امپریالیستی شوروی در مرزهای چین فزونی یافت و برخوردهای جنگی در مرزهای دو کشور افزایش یافت. در آن زمان کشورهای ویتنام، کمبودیا و لاوس نیز عمدتاً تحت نفوذ سوسیال امپریالیست‌های شوروی قرار داشت و هم‌چنان روابط هند، که در اتحاد نزدیک با "شوروی‌ها" قرار داشت، با چین متشنج بود. در شمال چین، مغولستان نیز با سوسیال امپریالیست‌های شوروی روابط دوستانه و نزدیک داشت. این در حالی بود که نیروهای اشغال‌گر امریکایی کماکان در جاپان، کوریای جنوبی و فلیپین حضور داشتند، در تایوان رژیم دست نشاندۀ امریکا مستقر بود و قوای نظامی اشغال‌گر امریکایی در آن‌جا حضور داشت، هانکانگ کماکان تحت اشغال امپریالیست‌های انگلیسی بود و قوای اشغال‌گر امپریالیست‌های انگلیس درانجا حضور داشت. بنابرین چین تقریباً به‌صورت کامل در محاصرۀ نیروهای نظامی دشمنان سوسیال امپریالیست و امپریالیست خود قرار داشت.**

**در چنین حالتی جبهۀ واحد ضد فاشیزم، به عنوان یگانه نمونۀ نسبتاً موفق تاریخی الگو برداری گردید. الگوبرداری رویزیونیست‌های سه جهانی چینی ازین نمونه یک الگوبرداری وسیع بود. طرح آن‌ها به‌جای جبهۀ واحد ضد فاشیزم در جریان جنگ جهانی دوم، جبهۀ واحد ضد "شوروی" در جهان بود، یعنی جبهۀ واحد جهان سوم، جهان دوم و بخشی از جهان اول (امپریالیزم امریکا) علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بود و به‌عنوان «تیوری سه جهان - استراتژی جهانی پرولتاریای بین‌المللی» مطرح گردید. اما جناح انقلابی حزب که تحت رهبری مائوتسه‌دون قرار داشت، نیز به‌صورت قسمی از جبهۀ واحد ضد فاشیزم در جریان جنگ جهانی دوم، الگوبرداری کرد. درین الگوبرداری قسمی، جبهۀ واحد ضد "شوروی" در جهان به‌عنوان استراتژی جهانی پرولتاریای بین‌المللی مطرح نگردید، اما در چهارچوب «تقسیم دنیا به سه جهان» به عنوان استراتژی بین‌المللی دولت چین در سیاست خارجی در عمل پیاده شد.**

**درین مقطع از تاریخ چین، سیاست خارجی دولت چین، نقطۀ مماس جناح انقلابی و جناح رویزیونیست حزب گردید و عمدتاً تحت رهبری رویزیونیست‌ها پیش رفت. این وضع لبۀ تیز مبارزه علیه رویزیونیست‌ها در درون حزب کمونیست و دولت چین را کند ساخت، شعارهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را به علالت انداخت و در نهایت به نفع رویزیونیست‌ها تمام گردید.**

**در نهایت همان‌گونه که کودتای رویزیونیستی خروشچف " تیرخلاص" بر بدن سوسیالیزم در شوروی بود، کودتای رویزیونیستی 1976 در چین نیز "تیر خلاص" بر بدن سوسیالیزم در چین گردید. البته شوروی سوسیالیستی از لحاظ مقابله با این "تیر خلاص" در واقع آمادگی نداشت، اما چین سوسیالیستی مقابلۀ نسبتاً مهم ولی ناکامی علیه این "تیر خلاص" به عمل آورد. این تفاوت ناشی از برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و طرح تیوری انقلاب مداوم و تطبیق پراتیکی آن در چین بود. ازین لحاظ پایۀ تیوریکی و پراتیکی اولیه ای برای پیش‌روی‌های انقلابی آینده به میراث گذاشته شده است.**

**اندیشۀ مائوتسه‌دون**

**اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم با شراط مشخص انقلاب چین:**

**اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیستی- لنینیستی با پراتیک مشخص انقلاب چین برای اولین بار در کنگرۀ سراسری هفتم حزب کمونیست چین، که در سال 1945 برگذار گردید، مورد تصویب قرار گرفت، در اساس‌نامۀ حزب درج گردید و به‌نام "خط راه‌نما"ی حزب به رسمیت شناخته شد. در آن زمان انقلاب چین هنوز در مرحلۀ انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. بنابرین تلفیق تیوری‌های عام مارکسیستی- لنینیستی با پراتیک مشخص انقلاب چین هنوز به‌مفهوم تلفیق با پراتیک مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین بود و پراتیک مشخص انقلاب سوسیالیستی چین را در برنمی‌گرفت، زیرا که انقلاب مذکور هنوز به آن مرحله نرسیده بود.**

**وقتی در سال 1949، یعنی تقریباً چهار سال بعد از تدویر کنگرۀ سراسری هفتم حـزب کـمـونـیـسـت چیـن، انقلاب دموکراتیک نوین چین به‌پیروزی سرتاسری، یا تقریباً سرتاسری، در سرزمین اصلی چین دست یافت و پس از یک مرحلۀ گذار نسبتاً کوتاه از انقلاب دموکراتیک نوین به‌انقلاب سوسیالیستی گذار نمود، حزب کمونیست چین با وضعیتی مواجه گردید که در کنگرۀ سراسری هفتم حزب پیش‌بینی نشده بود. این در حالی بود که "خط راه‌نما"ی حزب یا اندیشۀ مائوتسه‌دون که تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم در شرایط مشـخـص انقـلاب دمـوکـراتـیـک نوین چین دانسته می‌شد، درستی خود را در پراتیک پیروزمند انقلاب دموکراتیک نوین کشور به‌اثبات رسانده بود.**

**در آن زمان درک حزب کمونیست چین آن بود که "خط راه‌نما"ِی مذکور برای انقلاب سوسیالیستی چین چیزی را در برندارد. بنابرین قبل از آن‌که عبارت "اندیشۀ مائوتسه‌دون" در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین در سال 1956 رسماً از اساس‌نامۀ حزب حذف گردد، سال‌ها قبل این عبارت از ادبیات حزب عملاً حذف گردیده بود. در واقع در آن سال‌ها حزب کمونیست‌ چین، بنا به‌گفتۀ مائوتسه‌دون، در امر ساختمان سوسیالیزم، به‌خصوص در بخش صنایع سنگین، مقلد شوروی بود و از خود تجربه ای نداشت.**

**بنابرین در مرحلۀ مذکور اندیشۀ مائوتسه‌دون دارای سه ویژگی مشخص بود:**

**1 - اندیشۀ مائوتسه‌دون خط راه‌نمای حزب کمونیست چین- و نه اندیشۀ راه‌نمای آن- یعنی تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب چین بود و یک امر مربوط به‌چین و حزب کمونیست چین دانسته می‌شد و نه یک امر بین‌المللی.**

**2 - اندیشۀ مائوتسه‌دون تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین بود و تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب سوسیالیستی چین را در بر نداشت. در آن زمان حزب کمونیست چین حتی گذار سریع مؤفقانه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین را، که در مقایسه با انقلاب شوروی یک ویژگی مشخص انقلاب چین بود، به‌عنوان بخشی از وِیژگی انقلاب چین و به‌عنوان بخشی از اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌رسمیت نشناخت.**

**3 – اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان تکامل مارکسیزم- لنینیزم مورد پذیرش قرار نگرفته بود بلکه به‌عنوان تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین مورد پذیرش قرار گرفته بود و گویا هنوز از مرحلۀ درک مارکسیزم- لنینیزم و سپس تطبیق مارکسیزم- لنینیزم فراتر نرفته بود.**

**اندیشۀ مائوتسه‌دون به عنوان مرحلۀ جدید در تکامل مارکسیزم- لنینیزم:**

**مدت زمان اندکی پس از کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، حزب مذکور یک‌بار دیگر، بخصوص از لحاظ ذهنی خود حزب، با اوضاع غیر مترقبه ای روبرو گردید که در کنگرۀ سراسری هشتم حزب پیش‌بینی نشده بود. به‌عبارت روشن‌تر اوضاع غیر مترقبه ای که با قدرت‌گیری رویزیونیست‌های خروشچفی در شوروی در سال 1953 و پس از آن پیش آمده بود هنوز در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین درک نشده بود و پیش‌بینی نیز نگردیده بود.**

**قدرت‌گیری رویزیونیست‌های خروشچفی در شوروی که ملازمات آن در جریان اشتباهات دورۀ استالین انباشته شده بود و درگذشت استالین و کودتای خروشچف فقط تیر خلاصی بر سوسیالیزم در شوروی بود، یک تحول منفی عظیم در شوروی و در سطح جهان محسوب می‌گردید. رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی که تحت رهبری لنین و استالین قرار داشت به‌دست رویزیونیست‌ها افتاده بود و دژ قدرت‌مند اولین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در جهان از درون و در غیاب جنگ و مداخلۀ مستقیم تجاوزکارانۀ امپریالیستی تسخیر شده بود. حزب کمونیست چین اولین حزبی بود که نه تنها علیه اشتباهات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر دورۀ استالین و ضعف‌های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در شوروی مرزبندی نمود، بلکه علیه رویزیونیست‌های بر سر قدرت خروشچفی در شوروی، موضع‌گیری نمود و واقعیت تلخ تاریخی عظیم دیگرگون شدن ماهیت پرولتری حزب بلشویک به ماهیت بورژوایی رویزیونیستی، سرنگونی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و مبدل شدن دولت شوروی از یک دولت سوسیالیستی به یک دولت سوسیال امپریالیستی را درک نمود و مبارزاتش علیه آن‌ها را به‌راه انداخت.**

**معهذا چندین سال بعد از 1953 و حتی 1956 بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون قادر به‌درک روشن تحول منفی عظیم در شوروی گردید و مدت زمانی بیش‌تری را در بر گرفت تا حزب کمونیست چین ادامۀ مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی شوروی را در خود چین به‌شکل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین طرح و تطبیق نماید.**

**در واقع قبل از رسیدن به‌چنین درک روشنی از رویزیونیزم در حزب کمونیست شوروی و رویزیونیزم در حزب کمونیست چین، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نیاز داشت که حداقل تا حدی به‌طور روشن و واضح با کمبودات، اشتباهات و انحرافات اجتناب‌پذیر و اجتناب‌ناپذیر ساختمان سوسیالیزم در شوروی مرزبندی کند، روی ویژگی‌های انقلاب سوسیالیستی در چین انگشت بگذارد‌ و این ویژگی‌ها را فرمول‌بندی نماید. بدون این گام مقدماتی موضع‌گیری صریح و روشن علیه رویزیونیزم مدرن شوروی تا حد زیادی می‌توانست ممکن و میسر نباشد، زیرا ریشه‌های اولیۀ این رویزیونیزم به‌تدریج بر زمینۀ اشتباهات تیوریک و عملی حزب کمونیست شوروی در دورۀ استالین نضج یافته بود و به‌همین جهت توانست بعد از درگذشت او قادر به‌تصرف قدرت سیاسی در شوروی گردد. ارزیابی جامعۀ سوسیالیستی شوروی از طرف استالین به‌عنوان یک جامعۀ فاقد تضادهای طبقاتی انتاگونیستی، که در عین حال جوانب منفی پراتیکی خود را نیز در برداشت، فقط می‌تواند نمونه ای از این اشتباهات باشد.**

**در هر حال، میان آن‌چه که در کنگرۀ سراسری هفتم حزب کمونیست چین به‌نام "اندیشۀ مائوتسه‌دون" نامیده شد و آن‌چه که در کنگرۀ سراسری نهم این حزب، پس از برپایی و پیش‌برد مؤفقانۀ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، و سپس در کنگرۀ سراسری دهم حزب، بدین نام خوانده شد، تفاوت کیفی مهمی وجود دارد. این بار "اندیشۀ مائوتسه‌دون" صرفاً تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب چین نبود، بلکه تکامل آن در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصاد سیاسی و فلسفی نیز بود. این بار مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون در مجموع "راه‌نمای اندیشۀ حزب" یا "هدایت کنندۀ افکار حزب" دانسته شد. به‌عبارت دیگر اندیشۀ مائوتسه‌‍‌‌دون دیگر "خط راهنمای حزب" نبود، بلکه علیرغم ضعف‌های معین کنگرۀ سراسری نهم حزب و ضعف های بیشتر کنگرۀ سراسری دهم حزب درین‌مورد، "هدایت‌کنندۀ افکار حزب" یا "راه‌نمای اندیشۀ حزب" بود، درست مثل مارکسیزم و مارکسیزم – لنینیزم و به‌ادامۀ آن‌ها.**

**بنابرین تفاوت میان "اندیشۀ مائوتسه‌دون" در کنگرۀ سراسری هفتم حزب کمونیست چین و "اندیشۀ مائوتسه‌دون" در کنگرۀ سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، تفاوت میان تطبیق مارکسیزم- لنینیزم و تکامل مارکسیزم- لنینیزم یا به‌عبارت دیگر تفاوت میان "خط راه‌نما" و "هدایت‌کنندۀ افکار" یا "راه‌نمای اندیشه"، است. عبارت اول به‌مفهوم تطبیق ایدیولوژی است و عبارت دوم به‌مفهوم بخشی از ایدیولوژی. درک تفاوت کیفی میان این دو عبارت خیلی مهم است.**

**اندیشۀ مائوتسه‌دون و تیوری اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم:**

**در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین، در مورد اندیشۀ مائوتسه‌دون تصریح شده است که:**

**«حزب کمونیست چین مارکسیزم- لنینیزم- مائوتسه‌ دون اندیشه را بمثابۀ اساس تیوریک هدایت افکار خود میداند. مائوتسه دون اندیشه مارکسیزم- لنینیزم عصری است که در آن امپریالیزم بسوی اضمحلال کامل میگراید و سوسیالیسم به سوی پیروزی جهانشمول گام بر میدارد.»**

**اما در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین، جملۀ اول پاراگراف فوق به‌صورت ذیل وجود دارد:**

**«حزب کمونیست چین مارکسیسم- لنینیسم- اندیشۀ مائوتسه دون را به مثابۀ اساس تیوریک راهنمـای انـدیشـۀ خود بکار میبندد.»**

**ولی جملۀ دوم پاراگراف اصلاً وجود ندارد. به‌عبارت دیگر تیوری عصر زوال امپریالیزم یا تیوری عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم و مربوط ساختن اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌تیوری مذکور از اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب به‌کلی حذف گردیده و در آن وجود ندارد.**

**تیوری عصر زوال امپریالیزم یا تیوری عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم در واقع یک تیوری لین‌پیائوئیستی بود و توسط او فرمول‌بندی شده بود. درج شدن این تیوری در اساس‌نامۀ حزب کمونیست چین انعکاس تیوریک موقعیت درجه دوم لین‌پیائو به‌عنوان جانشین رسمی مائوتسه‌دون در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین بود. این تیوری از بنیاد نادرست بود.**

**استالین در جریان مبارزه برای رسمیت بخشیدن بین‌المللی لنینیزم به‌عنوان مرحلۀ دوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری، تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری را مطرح کرد و لنینیزم را مارکسیزم این عصر دانست. حزب کمونیست چین نه تنها تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری را به‌درستی قبول داشت، بلکه مربوط بودن انحصاری لنینیزم به‌این عصر را نیز به‌صورت نادرست پذیرفته بود.**

**عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری یک وحدت اضداد است و مثل هر وحدت اضدادی شامل یک اثبات (امپریالیزم) و یک نفی (انقلابات پرولتری) است. اگر مبارزات آشکار میان این دو جنبۀ عمده و غیر عمده، طبق یک تشابۀ غیر دقیق با مراحل مختلف جنگ خلق در یک کشور، را شامل مراحل دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک بدانیم، قطعاً می‌توانیم بگوییم که: حرکت سوسیالیزم به‌طرف پیروزی جهان‌شمول و حرکت امپریالیزم به‌طرف نابودی کامل نشان‌دهندۀ مرحلۀ تعرض استراتژیک انقلابات پرولتری علیه امپریالیزم است و این مرحله حتی تا هنوز آغاز نشده است. در واقع می‌توانیم بگوییم که با سر برآوردن و شگوفایی زودگذر اردوگاه سوسیالیستی از زمان پیروزی انقلاب چین در سال 1949 تا سال 1953 (سال درگذشت استالین) و حداکثر تا سال 1956 (سال تدویر کنگرۀ بیستم حزب کمونیست شوروی) یعنی سال مسجل شدن سلطۀ رویزیونیزم خروشچفی بر حزب کمونیست و دولت شوروی، یک نوع تعادل نسبتاً متزلزل و غیریقینی میان انقلابات پرولتری و امپریالیزم به‌میان آمده بود که پس از سرنگونی انقلاب در شوروی توسط رویزیونیست‌های مدرن شوروی به‌سرعت از میان‌رفت و بار دیگر انقلابات پرولتری در موقعیت دفاع استراتژیک قرار گرفتند.**

**وقتی در سال 1969 کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین دایر گردید، بیش‌تر از یک دهه یا بیش‌تر از یک‌ونیم دهه از این شکست عمیق و تلخ انقلابات پرولتری در مقابل امپریالیزم در شوروی و در کل کشورهای شامل در بلوک وارسا می‌گذشت. با وجودی که درین زمان مبارزات آزادی‌بخش ملی علیه امپریالیزم در سه قارۀ آسیا، افریقا و امریکای لاتین در دهۀ شصت و در زمان برگذاری کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین وسیعاً شگوفا گردیده بود، ولی این مبارزات نه می‌توانست، و نه توانست، شکست تلخ مذکور را جبران نموده و یک‌بار دیگر انقلابات پرولتری در مقابل امپریالیزم را حتی به‌حالت تعادل استراتژیک متزلزل برگرداند، چه رسد به‌این‌که آن را وارد مرحلۀ تعرض استراتژیک سازد. حتی اگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین را بر این مجموعه بیفزاییم، باز هم نمی‌توانیم ادعا نماییم در آن زمان انقلابات پرولتری در حالت تعرض استراتژیک قرار داشته اند.**

**مربوط بودن انحصاری لنینیزم به‌عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری نیز نادرست است. وقتی استالین لنینیزم را به عنوان مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری مشخص نمود، منظورش این بود که با ورود سرمایه‌داری به دورۀ امپریالیزم، لنین توانسته است این تحول عینی در جهان را تیوریزه نموده و مارکسیزم را به‌مارکسیزم- لنینیزم تکامل دهد و به‌این ترتیب راه تکاملات بعدی ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری را برای جنبش کمونیستی بین‌المللی از لحاظ ذهنی باز نماید. به‌عبارت دیگر منظور او این نبود که لنینیزم آخرین حد تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در جهان است و گویا راه تکاملات بعدی در ارتباط با تحولات عینی و ذهنی در جهان مسدود است.**

**یک موضوع دیگر هم این مسئله است که هیچ کس نمی‌تواند ادعا نماید که مثلاً مارکسیزم نه تنها حد اعلای بنیادگذاری ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در عصر سرمایه‌داری رقابت آزاد است، بلکه حداعلای تکامل آن نیز بوده است. چنین ادعایی در واقع ایده آلیستی و متافریکی و مبتنی بر انطباق کامل عین با ذهن و غیر قابل تکامل بودن ذهن و رسیدن به‌آخرین مرز قابل حصول علم، در همان مرحلۀ مشخص، است. چنین حکمی در مورد تکاملات توسط لنین و هم‌چنان تکاملات توسط مائوتسه‌دون نیز صادق است.**

**مـائـوئـیـزم**

**سومین مرحله در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری**

**در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین به‌درستی تیوری عصر زوال امپریالیزم مورد حذف قرار گرفت، اما هم‌زمان با این کار درست یک کار نادرست نیز انجام یافت و آن نادیده گرفتن اهمیت بین‌المللی تکامل مارکسیزم- لنینیزم توسط مائوتسه‌دون و ارتقای آن به‌یک مرحلۀ "کاملاً نوین" بود.**

**اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌ترتیب ذیل روی نقش مائوتسه‌دون برای جنبش کمونیستی چین و جنبش کمونیستی بین‌المللی تأکید می‌نماید:**

**«رفیق مائوتسه‌‌دون طی نیم‌ قرن اخیر در رهبری مبارزۀ عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزۀ عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین و در مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیسم- لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیسم- لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم- لنینیسم را رشد و تکامل داده و به مرحلۀ کاملاً نوینی ارتقا داده است.»**

**اما در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین، به‌جای مطالب فوق، مطالب ذیل گنجانده شده است:**

**«حزب کمونیست چین طی بیش از پنجاه سال مبارزۀ سرسختانه در کسب پیروزی کامل در انقلاب دموکراتیک نوین، کسب پیروزی‌های عظیم در انقلاب سوسیالیستی و پیروزی‌های عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رهبری خلق چین را بر عهده داشته است.»**

**گرچه کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین، چه در گزارش سیاسی و چه در اساس‌نامۀ حزب، روی نقش انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین در مجموع و روی تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به‌طور خاص، در تدوین و شکل‌دهی اندیشۀ مائوتسه‌دون تأکید نموده است؛ ولی غیابت این مهم ترین عناصر تشکیل دهندۀ اندیشۀ مائوتسه‌دون و تکامل دهندۀ مارکسیزم- لنینیزم به‌مرحلۀ کاملاً نوین در مطالب نقل شدۀ فوق از اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ مذکور، نمی‌تواند یک نقص و کم‌بود کوچک تلقی گردد.**

**در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین، این نقص و کم‌بود نه چندان کوچک، ظاهراً رفع شده و در آن روی انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به‌طور یک‌سان تأکید به‌عمل آمده است. اما آن‌چه که درین‌مورد در این اساس‌نامه به‌طور وحشتناکی جلب توجه می‌نماید، سه نکتۀ فوق العاده مهم زیرین است:**

**1-- نادیده گرفتن رشد و تکامل مارکسیزم- لنینیزم و ارتقای آن به‌مرحلۀ کاملاً نوین توسط مائوتسه‌دون یا حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون.**

**2-- نادیده گرفتن نقش فعال رهبری کنندۀ حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون «در مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعـیـن کشورهای مختلف» یا در واقع نادیده گرفتن کامل نقش مبارزاتی فعال و رهبری کنندۀ حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در مبارزات عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی، به‌ویژه مبارزۀ عظیم علیه رویزیونیزم معاصر. (تأکید از ما است.)**

**3-- نادیده گرفتن تلفیق حقیقت عام مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب، نه تنها به‌مفهوم محدود انقلاب چین بلکه به‌مفهوم وسیع انقلاب در سطح جهان و یکایک کشورهای جهان.**

**در رابطه با اندیشۀ مائوتسه‌دون آن‌چه میان مطالب مندرج در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین مشترک است، نکات اساسی زیرین است:**

**1-- مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان اساس تیوریک هدایت افکار حزب یا اساس تیوریک راه‌نمای اندیشۀ حزب، یعنی توجه به‌اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌عنوان مرحلۀ سوم تکاملی اساس تیوریک و نه صرفاً تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب چین.**

**2-- تأکید روی عمده بودن تضاد طبقاتی در جامعۀ سوسیالیستی، ضرورت برپایی انقلاب فرهنگی و تکیه بر تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، که در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب روی ضرورت برپایی انقلابات فرهنگی متعدد نیز تأکید گردیده است.**

**می‌توان گفت که همین وجوهات مشترک، عمدتاً مضمون مشترک ایدیولوژیک- سیاسی هر دو اساس‌نامه در دفاع از تکامل مارکسیزم- لنینیزم به‌مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون را تشکیل می‌دهد. ولی در عین‌حال باید به‌صورت غیرعمده توجه نمود که وجوه افتراق مهمی نیز میان مضمون ایدیولوژیک- سیاسی هر دو اساس‌نامه در رابطه با اندیشۀ مائوتسه‌دون وجود دارد که ناپی‌گیری بیش‌تر اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب نسبت به‌اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری نهم حزب در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشۀ مائوتسه‌دون را نشان می‌دهد.**

**در واقع ناپی‌گیری مشترک هر دو اساس‌نامه در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشۀ مائوتسه‌دون یا مرحلۀ سوم در تکامل مارکسیزم- لنینیزم قبل از همه در خود استفاده از اصطلاح اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌جای استفاده از اصطلاح روشن و صریح مائوئیزم است.**

**چنانچه قبلاً گفتیم: اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌صراحت بیان می‌دارد:**

**«رفیق مائوتسه‌‌دون طی نیم‌ قرن اخیر در رهبری مبارزۀ عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزۀ عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین و در مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیسم- لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیسم- لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم- لنینیسم را رشد و تکامل داده و به مرحلۀ کاملاً نوینی ارتقا داده است.»**

**حال باید این سوال را مطرح نمود که چرا باید حقیقت عام مرحلۀ اول تدوین و تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری با اصطلاح «مارکسیزم» و مرحلۀ دوم تکامل آن با اصطلاح «لنینیزم» بیان گردد، ولی مرحلۀ سوم، که در خود اساس‌نامه به‌عنوان «مرحلۀ کاملاً نوین» مطرح می‌گردد، با اصطلاح «اندیشۀ مائوتسه‌دون» بیان گردد؟**

**در واقع باید صریحاً گفت که اندیشۀ مائوتسه‌دون بیان غیردقیق و نارسای هم‌سطح بودن خدمات مائوتسه‌دون با خدمات مارکس و لنین به‌ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری نیست، بلکه آشکارا سطح پایین تر این خدمات نسبت به‌خدمات مارکس و لنین را نشان می‌دهد، در غیر آن چرا باید با اصطلاحی غیر از مائوئیزم بیان گردد و نه با اصطلاحی معادل مارکسیزم و لنینیزم، یعنی مائوئیزم.**

**ناپی‌گیری مشترک دیگر هر دو اساس‌نامه در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشۀ مائوتسه‌دون یا مرحلۀ سوم در تکامل مارکسیزم- لنینیزم عبارت است از توصیف جنبش کمونیستی بین‌المللی به‌عنوان جنبشی مرکب از سازمان‌ها و احزاب مارکسیست- لنینیست اصیل و نه سازمان‌ها و احزاب مارکسیست- لنینیست- مائوئیست یا حداقل سازمان‌ها و احزاب مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه.**

**اگر به‌خوبی دقت نماییم متوجه می‌شویم که در توصیفِ از اندیشۀ مائوتسه‌دون در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین یک تناقض وجود دارد. این اساس‌نامه از یک‌طرف اندیشۀ مائوتسه‌دون را مرحلۀ کاملاً نوینِ تکامل و ارتقای مارکسیزم- لنینیزم می‌داند و از جانب دیگر جنبش کمونیستی بین‌المللی را جنبشی شامل سازمان‌ها و احزاب مارکسیست- لنینیست اصیل می‌داند و نه سازمان‌ها و احزاب مارکسیست- لنینیست- مائوئیست یا حداقل مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه. اما در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ سراسری دهم حزب، این تناقض- حداقل در همین مورد مشخص- وجود ندارد، چرا که در این اساس‌نامه اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌صورت روشن و صریح به‌عنوان مرحلۀ کاملاً نوین تکامل و ارتقای مارکسیزم- لنینیزم در سطح بین‌المللی توصیف نشده است.**

**اگر در همین مورد اخیر به‌خوبی دقت نماییم متوجه می‌شویم که هم‌زمان با این عدم توصیف روشن و صریح، تیوری عصر زوال امپریالیزم نیز از اساس‌نامه حذف شده است. بنابرین نظر حزب کمونیست چین در هر دو کنگره این بوده است که مرحلۀ کاملاً نوین در تکامل و ارتقای مارکسیزم- لنینیزم یا مرحلۀ سوم در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری، مستلزم ورود جهان به‌عصر دیگری غیر از عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است.**

**در واقع کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین پذیرفت که عصر کماکان همان عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است؛ بنابرین در عین حذف تیوری عصر زوال امپریالیزم از اساس‌نامۀ حزب، اهمیت بین‌المللی خدمات مائوتسه‌دون در تکامل و ارتقای مارکسیزم- لنینیزم به مرحلۀ کاملاً نوین را نیز به‌طور مشخص نادیده گرفت.**

**نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در رسمیت بخشیدن بین‌المللی به‌مائوئیزم:**

**با توجه به‌مطالب فوق باید گفت که: حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون یک حزب رسماً مائوئیست، یا حداقل یک حزب رسماً مائوئیست پی‌گیر، نبوده است. در واقع همین ناپی‌گیری ایدیولوژیک- سیاسی، که ناشی از دگم‌اندیشی در مورد تیوری عصر بود، در جریان مبارزه برای پذیرش بین‌المللی مائوئیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چالش اصلی محسوب می‌گردید.**

**حزب کمونیست پیرو حتی قبل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به‌جای استفاده از اصطلاح اندیشۀ مائوتسه‌دون استفاده از اصطلاح مائوئیزم را شروع نمود. اما حزب کمونیست انقلابی امریکا قبل از کنفرانس بین‌المللی مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی علیه این موضع‌گیری حزب کمونیست پیرو به‌موضع‌گیری شدید مخالف پرداخت و پذیرش مائوئیزم توسط آن حزب را ناشی از انحراف لین پیائوئیستی حزب کمونیست پیرو ومبتنی بر پذیرش تیوری عصر زوال امپریالیزم و در ضدیت با تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دانست.**

**در کنفرانس بین‌المللی مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984، اصطلاح مائوئیزم اصلاً مورد بحث قرار نگرفت چه رسد به‌این‌که مورد پذیرش قرار بگیرد و لذا جنبش انقلابی انترناسـیونالیسـتی بـه‌عـنـوان یـک جـنبـش مائوتسه‌دون اندیشه تشکیل گردید و نه مائوئیست.**

**اما در یکی دو جای از بیانیۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عبارت "نیروهای مائوئیست" مورد استفاده قرار گرفت، که ناشی از موجودیت غیر مسلط گرایش رسماً "مائوئیستی" در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در همان زمان بوده است.**

**حزب کمونیست پیرو دو سال‌ بعد از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سال‌ها بعد از شروع استفاده از اصطلاح مائوئیزم به‌جای اندیشۀ مائوتسه‌دون، یعنی در سال 1986، در یکی از اسناد کنگرۀ سراسری خود به توضیحات نسبتاً منسجمی در مورد مائوئیزم دست زد که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌زبان‌های مختلف غیر هسپانوی ترجمه شده و در مجلۀ جهانی برای فتح منتشر گردید. در واقع این اقدام اولین کار ترویجی منظم در مورد مائوئیزم در سطح بین‌المللی بود. با وجودی که در سند کنگره یی حزب کمونیست پیرو، تقسیم دنیا به‌‌سه‌جهان توسط مائوتسه‌دون به‌عنوان یکی از اجزای مهم مائوئیزم، که نادرست بود، مطرح گردیده بود، نشر سند مذکور به زبان‌های مختلف در مجلۀ "جهانی برای فتح" تأثیرات بین‌المللی مهمی در میان اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی داشت.**

**دو سال بعد، یعنی در سال 1988، حزب کمونیست انقلابی امریکا در یکی از پولینوم‌های کمیتۀ مرکزی خود سرانجام مخالفت در مورد مائوئیزم را کنار گذاشت و به‌پذیرش آن تن داد. سند تصویب شده در پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در مورد مائوئیزم نیز توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجلۀ جهانی برای فتح منتشر گردید. این اقدام ترویجی مجلۀ جهانی برای فتح نیز تأثیرات بین‌المللی خود را در میان سازمان‌ها و احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌جا گذاشت و زمینه‌های بیش‌تری در میان این سازمان‌ها و احزاب برای پذیرش مائوئیزم به‌وجود آورد.**

**در حدود یک‌ونیم سال بعد از به‌تصویب رسیدن سند پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا و سپس منتشر شدن بین‌المللی آن در مجلۀ جهانی فتح، سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان در سند "اعلام مواضع سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان"، هم‌زمان با اعلام موجودیت خود به‌تاریخ 25 دلو 1368(15 فبروری 1990)، پذیرش مائوئیزم به‌جای اندیشۀ مائوتسه‌دون توسط آن سازمان را اعلام کرده و به موضع‌گیری منسجمی در مورد مائوئیزم پرداخت. سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان نه تنها مدت زمان اندکی پس از تشکیل و اعلام موجودیت به‌عضویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پذیرفته شد بلکه سند این سازمان در مورد مائوئیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجلۀ بین‌المللی "جهانی برای فتح" منتشر گردید. مدت زمان اندکی پس از آن، اتحادیۀ کمونیست‌های ایران (سربداران) نیز در یکی از پولینوم‌های کمیتۀ مرکزی خود سندی در مورد پذیرش مائوئیزم به‌جای اندیشۀ مائوتسه‌دون به‌تصویب رساند. سند مذکور نیز توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌زبانهای مختلف ترجمه شده و در مجلۀ بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید. از آن پس سایر اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یکی پس از دیگری به‌پذیرش مائوئیزم دست زدند.**

**اما حتی در نشست عمومی دوم کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ماه اکتوبر 1993 که با تصویب سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" پذیرش مائوئیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و رسمیت یافتن بین‌المللی آن توسط جنبش را اعلام نمود، مخالفت با پذیرش مائوئیزم به‌جای اندیشۀ مائوتسه‌دون در میان اعضای جنبش دوام نمود و مشخصاً توسط حزب کمونیست نیپال (مشعل) در نشست متذکره مطرح گردید.**

**حزب مذکور در جریان مباحثاتی که در جلسات نشست در مورد مائوئیزم و اندیشۀ مائوتسه‌دون مطرح گردید، با استفاده از اصطلاح مائوئیزم به‌جای اندیشۀ مائوتسه‌دون مخالفت ورزید و برای اثبات این مخالفتش اسنادی را در میان شاملین نشست پخش کرد.**

**این مخالفت حزب کمونیست نیپال (مشعل) روی تیوری "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" استوار بود و در آن استدلال می‌شد که: لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است و چون عصر کماکان همان عصر است و عصر جدیدی فرا نرسیده است، بناءً ایزم دیگری بعد از لنینیزم نیز نمی‌تواند در میان باشد. در اسناد پخش شدۀ حزب کمونیست نیپال (مشعل) در میان شاملین نشست گفته شده بود که به‌همین جهت تیوری عصر زوال امپریالیزم در کنگرۀ سراسری دهم حزب کمونیست چین، که تحت رهبری مائوتسه‌دون قرار داشت، رد گردید و حزب کمونیست چین تا آخر حیات مائوتسه‌دون روی "اندیشۀ مائوتسه‌دون" تأکید داشت. نتیجه‌گیری نهایی حزب مذکور از مباحثاتش این بود که وقتی مائوتسه‌دون خود تا آخر حیاتش روی اندیشۀ مائوتسه‌دون تأکید داشـته اسـت، ما چرا باید با پذیرش مائوئیزم کاری را انجام دهیم که مائو خود نخواست انجام دهد.**

**تمامی سایر مشمولین نشست مذکور و هم‌چنان تمامی اعضای کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با نظرات حزب کمونیست نیپال (مشعل) مخالفت کردند و به‌بیان مواضع شان مبنی بر پذیرش مائوئیزم به‌جای اندیشۀ مائوتسه‌دون پرداختند.**

**نمایندۀ حزب کمونیست افغانستان در آن نشست بیان داشت که:**

**«در جنبش افغانستان سنتریزمی وجود دارد که به‌نام سنتریزم سمندر معروف است. این سنتریزم توسط تشکیلاتی به‌نام "املا" (اتحاد مارکسیست- لنینیست‌های افغانستان) که بعد از جدا شدن املای بخش مائوتسه‌دون اندیشه از آن منحل گردید، حمل می‌شد. استدلالات این سنتریزم دقیقاً همین استدلالات حزب کمونیست نیپال (مشعل) بود، اما نه به‌خاطر رد مائوئیزم، بلکه به‌خاطر رد اندیشۀ مائوتسه دون. سنتریزم سمندر استدلال می‌کرد که: لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است و چون عصر کماکان همان عصر است، بنابرین مائوتسه‌دون گرچه یک مارکسیست- لنینیست کبیر است، اما نمی‌تواند صاحب اندیشه باشد.» ( نقل به مفهوم از جریان مباحثات نشست.)**

**اما مخالفت حزب کمونیست نیپال (مشعل) تا آخر نشست مذکور دوام نمود. در جریان رأی گیری در مورد تصویب سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم"، رأی منفی نمایندۀ حزب مذکور یگانه رأی منفی موجود در نشست بود و سند با اکثریت قریب به‌اتفاق رأی مثبت و یک رأی منفی به‌تصویب رسید.**

**پس از نشست مذکور جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسماً از یک جنبش مائوتسه‌دون اندیشه به‌یک جنبش مائوئیستی مبدل گردید. بعد از آن مخالفت حزب کمونیست نیپال با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سیر روزافزون داشت و عاقبت به‌جایی رسید که جنگ خلق آغاز شده در نیپال را تروریستی خواند و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را متهم به افتادن در دامان تروریزم نمود. این حزب سرانجام به اتفاق آرای کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تمامی اعضای جنبش- غیر از خود حزب مذکور- از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اخراج گردید.**

**مخالفت با مائوئیزم تحت نام دفاع از اندیشۀ مائوتسه‌دون، پس از اخراج حزب کمونیست نیپال (مشعل) از جنبش، نه تنها تبارز مشخص نه‌یافت، بلکه تعداد زیادی از سازمان‌ها و احزاب مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه، که در خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فعالیت می‌کردند، از قبیل حزب کمونیست هند (مائوئیست)، حزب کمونیست فیلیپین، حزب کمونیست مائوئیست فرانسه، حزب کمونیست انقلابی کانادا و سازمان ها و احزاب دیگری از کشورهای مختلف جهان. به‌این ترتیب جنبش مائوئیستی و پذیرش مائوئیزم به‌عنوان سومین مرحلۀ تکاملی ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح جهان تعمیق و گسترش بیش‌تری یافت، حتی پس از آن‌که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروپاشید و مقدم بر آن کمیتۀ جنبش منحل گردید.**

**صریحاً باید خاطر نشان ساخت که مطرح شدن مائوئیزم به‌عنوان مرحلۀ سوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری و رسمیت بخشیدن بین‌المللی به‌آن، خدمتی است که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صورت گرفته است. خود حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تا آخر حیات ایشان در اسناد رسمی حزبی از "اندیشۀ مائوتسه‌دون" فراتر نرفت و حاضر به‌پذیرش صریح مائوئیزم به‌عنوان مرحلۀ سوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری نگردید.**

**بنابرین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با طرح مائوئیزم و رسمیت بین المللی بخشیدن به آن، کاری را انجام داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون حاضر به‌پذیرش و اجرای آن نگردیده بود. هم اکنون در گوشه و کنار جهان احزاب و سازمان‌های به‌اصطلاح مائوتسه‌دون اندیشه ای وجود دارند که ظاهراً تحت همین بهانه و تا حد زیادی در ارتباط با تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری استالین حاضر نیستند مائوئیزم را بپذیرند و هنوز گویا مارکسیست- لنینیست هستند و "اندیشۀ مائوتسه‌دون" برای‌شان در سطح پایین‌تری از مارکسیزم- لنینیزم مطرح است.**

**این سازمان‌ها و احزاب فراموش می‌کنند که در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی، قبل از مائوتسه‌دون و قبل از حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نیز رسمیت بین‌المللی مارکسیزم و لنینیزم نیز در زمان حیات مارکس و لنین صورت نگرفت. انگلس رسمیت بین‌المللی مارکسیزم را پس از درگذشت مارکس و بر سر قبر ایشان اعلام نمودند. هم‌چنان استالین سال‌ها بعد از درگذشت لنین، کتاب‌های اصول لنینیزم و مبانی لنینیزم را نوشت و مبارزه برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به‌لنینیزم را در سطح بین‌المللی به‌فرجام رساند. در زمان حیات مارکس و هم‌چنان در زمان حیات لنین حتی چیزی به‌نام "اندیشۀ مارکس" یا "اندیشۀ لنین" نیز رسمیت بین‌المللی و حتی رسمیت حزبی، مثلاً در حزب سوسیال دموکرات آلمان یا حزب بلشویک روسیه و شوروی، نیافت. ازین نظر حزب کمونیست چین حتی با طرح و رسمیت حزبی و تا سطح معینی رسمیت بین‌المللی بخشیدن به‌"اندیشۀ مائوتسه‌دون"، به‌‍یک سنت‌شکنی اصولی بی‌سابقه در جنبش کمونیستی بین‌المللی دست زد، ولی نتوانست با طرح مائوئیزم و پیش‌برد مبارزه برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به‌آن، این سنت‌شکنی اصولی را به‌فرجام نهایی‌اش برساند.**

**ولی اگر به‌خوبی دقت کنیم متوجه می‌شویم که پذیرش مائوئیزم به‌عنوان مرحلۀ سوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری، علاوه از دلیل یا دلایلی که در سطور قبلی این مبحث مطرح نمودیم، یک دلیل بسیار مهم عینی و هم‌چنان ذهنی دیگر نیز دارد که در عین‌حال در تناقض با تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری نیز قرار ندارد.**

**تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است و نه صرفاً تیوری عصر امپریالیزم. ما وقتی از عصر حاضر صحبت می‌نماییم نباید جزء دوم این عصر یعنی انقلابات پرولتری را به فراموشی بسپاریم و صرفاً از عصر امپریالیزم صحبت نماییم.**

**پایۀ عمدۀ عینی تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری به‌مرحلۀ سوم یعنی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم تحول عینی عمیق و وسیعی بود که با قدرت‌گیری رویزیونیست‌های مدرن شوروی از طریق استحالۀ درونی حزب کمونیست شوروی از یک حزب پرولتری به‌یک حزب بورژوایی (رویزیونیست) و از این‌طریق سرنگون‌شدن سوسیالیزم در کشور شوراها، در جزء دوم عصر یعنی انقلابات پرولتری به‌وقوع پیوست. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نه تنها علیه رویزیونیست‌های مدرن شوروی مبارزۀ عمیق و وسیع بین‌المللی را پیش‌برد، بلکه از طریق راه اندازی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در خود چین راه جلوگیری از احیاء سرمایه داری را نیز نشان داد و کل این تجربه را در "تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" فشرده ساخت و توانست تقریباً یک دهه از احیای سرمایه داری در چین توسط رویزیونیست‌ها جلوگیری نماید.**

**به‌همین جهت "تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " مهم‌ترین تیوری مائوئیستی یا به‌عبارت دیگر تیوری عمدۀ مائوئیزم است، به نحوی که امروز طبق نتیجه گیری بیانیۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فقط کسی را می‌توان مارکسیست (کمونیست) نامید که نه‌تنها تیوری مبارزۀ طبقاتی و ادامۀ مبارزۀ طبقاتی تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد بلکه ... تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جامعۀ سوسیالیستی را نیز بپذیرد. به‌قول مائوتسه‌دون ناروشنی در مورد این مسئله به رویزیونیزم می‌انجامد.**

**در تجربۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، استحالۀ احزاب کمونیست از احزاب پرولتری به‌‌احزاب بورژوایی از طریق مسلط شدن انحراف و رویزیونیزم بر این احزاب، در جریان پیش‌برد جنگ خلق یعنی پیش‌برد انقلاب دموکراتیک نوین و قدرت‌یابی‌های قسمی قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری و حتی قبل از رسیدن به‌چنین مرحله ای از مبارزه، موارد متعددی داشته است. این نشان می‌دهد که کماکان خطر رویزیونیزم برای احزاب کمونیست اصیل خطر عمده یا حداقل یک خطر بسیار مهم است.**

**اگر از انحرافات رویزیونیستی وینو در کمیتۀ مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م-ل)، سینگ در حزب کمونیست نیپال (مشعل) و هم‌چنان در حزب کمونیست انقلابی هند در میان احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که تأثیرات منفی عمیق و وسیع در سطح کل جنبش نداشتند بگذریم، باید بگوییم که سه حزب از جملۀ احزاب پیش‌رو در جنبش به‌بیراهه‌های انحرافی و رویزیونیستی ضد مائوئیستی خام بازی‌ها و خام‌اندازی‌های لاف‌زنانه ای سقوط کردند که تأثیرات منفی عمیق و وسیعِ زیان‌باری در سطح کل جنبش به‌جا گذاشت.**

**حزب اول، حزب کمونیست پیرو بود که در ابتدا "اندیشۀ گونزالو" را به‌عنوان اندیشۀ راه‌نمای خود مطرح نمود و سپس برای آن از جهات معینی اهمیت بین‌المللی قایل گردید و ایدیولوژِی راه‌نمای خود را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم- اندیشۀ گونزالو اعلام نمود. سپس ایدیولوژی راه‌نمای خود را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم (عمدتاً مائوئیزم)- اندیشۀ گونزالو اعلام نمود و سر انجام آن را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم- اندیشۀ گونزالو (عمدتاً اندیشۀ گونزالو) دانست. فرمول‌بندی‌های عمدتاً انحرافی "اندیشۀ گونزالو" و تطبیقات عملی آن در انقلاب پیرو سرانجام جنگ خلق در پیرو را به‌شکست کشاند و غیر از یک مورد (طرح مائوئیزم) دیگر هیچ دست‌آورد تیوریک برای جنبش کمونیستی بین‌المللی و مشخصاً جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نداشت.**

**برعلاوه باید متذکر شد که حزب کمونیست پیرو، حتی در اوج شهرت و فعالیتش، مسئولیتی را که باید در پیش‌برد کارهای مستقیم جنبش، و مشخصاً در کارهای کمیتۀ جنبش، بر عهده می‌گرفت هیچ‌گاهی متقبل نگردید و در واقع در مورد مسایل جنبش دایماً تماشاچی و منتقد باقی ماند.**

**حزب دوم، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بود که در ابتدا چیزی را به‌نام "راه پاراچندا" به‌عنوان تطبیق اصول عـام مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم در شرایط مشخص انقلاب نیپال مطرح نمود و سپس برای "راه" مذکور از جهات معینی اهمیت بین‌المللی قایل گردید و سرانجام ایدیولوژی راه‌نمای خود را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم- راه پاراچندا اعلام نمود. فرمول‌بندی‌های انحرافی تیوریک و تطبیقات عملی "راه پاراچندا" توسط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) حزب مذکور را به‌منجلاب رویزیونیزم پاراچندا- باترای سقوط داد و جنگ خلق در نیپال را به شکست کشاند.**

**حزب سوم، حزب کمونیست انقلابی امریکا بود که از لحاظ تیوریک عمیق‌تر و گسترده‌تر از دو حزب دیگر، به بی‌راهۀ رویزیونیستی (بی‌راهۀ پسا مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم) سقوط نمود و با این سقوط خود باعث از میان رفتن کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فروپاشی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید.**

**رویزیونیزم پاراچندا- باترای و رویزیونیزم پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی اواکیانی از درون حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و حزب کمونیست انقلابی، که نمایندگان شان در کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شامل بودند، باعث بروز بحران در درون کمیتۀ جنبش گردید. افتادن حزب کمونیست ایران (م ل م) به بی‌راهۀ پسا مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم این بحران را بیش‌تر از پیش تشدید نمود. روی‌هم‌رفته می‌توان صریحاً خاطر نشان ساخت که این عمدتاً رویزیونیزم پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م)- که هنوز اسم بی مسمای "م ل م" را در پسوند نام خود حفظ کرده است- بود که باعث انحلال کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فروپاشی کل جنبش گردید؛ زیرا کار دایمی کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در واقع توسط نمایندگان این دو حزب پیش برده می‌شد و نقش نمایندگان دو حزب دیگر شامل در کمیته، فرعی و موقوته بود. در عین حال نقش منفی مهم نظری و عملی رویزیونیزم پاراچندا- باترای در بحرانی شدن کمیتۀ جنبش و کل جنبش و سرانجام انحلال کمیته و فروپاشی جنبش را نباید به‌فراموشی سپرد و کم‌اهمیت تلقی نمود.**

**برعلاوه، با وجودی که در حال حاضر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یک‌جا با حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست- لنینیست‌ها) حکومت را در نیپال در دست دارد، اما رویزیونیزم پاراچندا- باترای دیگر در وضعیتی قرار ندارد که بتواند خود را به‌عنوان یک خطر تیوریک در جنبش مائوئیستی بین‌المللی مطرح نماید. اما حزب کمونیست انقلابی امریکا و رویزیونیزم پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی اواکیانی، با وجودی که در مواجهه با مخالفت شدید و تقریباً همگانی جنبش مائوئیستی بین‌المللی قرار گرفته است، کماکان روی به‌اصطلاح سنترهای نوین اواکیان اصرار دارد و برای آن هم در داخل امریکا و هم در سطح بین‌المللی با سماجت و یک دندگی تبلیغ و ترویج می‌نماید. این تبلیغ و ترویج رویزیونیستی پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی شامل موارد زیرین است:**

**دید فلسفی نادرست متبلور در همین اصطلاح "سنتزهای نوین اواکیان"،**

**برخورد ضد ماتریالیزم تاریخی با کل تاریخ جوامع بشری،**

**دید غلط نسبت به‌جهان کنونی یعنی تماماً جدید و بنیاداً متفاوت خواندن آن،**

**دید نادرست نسبت به کل تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی از زمان سرنگونی انقلاب در چین تا حال یعنی پایان یافته تلقی کردن امواج انقلابات پرولتری در جهان،**

**نفی کل ایدیولوژی ره‌نما یعنی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم و نشاندن به‌اصطلاح سنتزهای نوین اواکیان به‌جای آن،**

**نفی راه قهری انقلاب یعنی رد راه قیام مسلحانۀ عمومی توده‌یی در امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی و رد جنگ خلق‌های جاری در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم از طریق تحقیر فوق العاده بزدلانۀ جنگ خلق‌های جاری در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم،**

**تسلیم طلبی در قبال امپریالیزم کشور خودی و سایر قدرت‌های امپریالیستی از طریق عدم موضع‌گیری مبتنی بر شکست طلبی انقلابی در قبال جنگ‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ امپریالیستی آن‌ها در جهان،**

**در پیش گرفتن سیاست هژمونیستی و قدرقدرتی امپریالیستی در قبال کل جنبش کمونیستی بین المللی،**

**اعلام آشکار توسعه طلبی امپریالیستی در قبال کانادا و مکزیکو و از هم اکنون آن‌ها را جزئی از قلمرو ایالات متحدۀ امریکا در آینده اعلام کردن،**

**تبدیل تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به‌تیوری ادامۀ انقلاب تحت سوسیالیزم،**

**رد محوریت مبارزۀ طبقاتی در سه جنبش عظیم انقلابی و نشاندن محوریت آزمون‌های علمی به‌جای آن،**

**کمرنگ ساختن دیکتاتوری پرولتاریا،**

**وغیره و غیره.**

**درین‌جا به‌بحث بیش‌تر درین‌مورد نمی‌پردازیم. برای مطالعۀ مفصل درین‌مورد می‌توان به‌اسناد قبلاً منتشر شده توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمود.**

**مائوئیزم و مائو:**

**نادرست است که بین مائوئیزم و مائو علامت تساوی مطلق بکشیم، درست همان‌طور نادرست است که بین مارکسیزم و مارکس و انگلس و بین لنینیزم و لنین و استالین علامت تساوی مطلق بکشیم. در واقع بین آن‌ها عمدتاً علامت تساوی وجود دارد، ولی به‌صورت غیر عمده علامت تساوی وجود ندارد.**

**مارکس و انگلس ابتدا به‌سوی فلسفۀ هگل گرایش یافتند و جزء هگلیست‌های جوان شدند. سپس به‌سوی فلسفۀ فویرباخ کشانده شدند و به‌فویرباخیست‌های فعالی مبدل گشتند. مدتی پس از آن بود که آن‌ها به‌گسست‌های معینی از فویرباخ دست یافتند و شروع به‌تدوین اندیشه‌های مستقل خود کردند و مارکسیزم را به‌صورت اولیه بنیادگذاری نمودند و تا آخر حیات‌شان به‌پرورش آن پرداختند. معهذا درین دوره نیز مسیر فکری شان کاملاً بی‌عیب‌ونقص پیش نرفت، بلکه با فرازونشیب و پیچ‌وخم به‌تکامل خود ادامه داد. مثلاً امروز و با تکامل مارکسیزم به‌مرحلۀ سوم یعنی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم می‌دانیم که دیالیکتیک ماتریالیستی به‌آن صورتی که در زمان مارکس و انگلس دارای سه قانون عمومی پنداشته میشد نیست، و در همان زمان نیز در واقع نبوده است، بلکه قانون تضاد یگانه قانون عمومی دیالیکتیک ماتریالیستی است. به‌این معنا که قانون تبدیل کمیت به‌کیفیت جلوه‌ای از قانون تضاد است و مهم تر از آن این که چیزی به‌نام قانون نفی‌درنفی اصلاً وجود ندارد.**

**لنین در ابتدا تا حد معینی به‌سوی برادر بزرگش که یک انارشیست بود تمایل داشت. بعدها که او پس از یک اقدام ناکام برای ترور تزار دستگیر و اعدام گردید، لنین به‌این نتیجه رسید که در مبارزه علیه تزاریزم نباید به‌راه او رفت و راهش را از او جدا کرد. لنین پس از آن‌که سوسیال دموکرات شد و به‌حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوست نیز دایماً و به‌صورت کامل دارای نظرات و عملکردهای درست و اصولی نبوده است. لنین نیز علیرغم این‌که مثل مارکس قانون تضاد را جوهر دیالیکتیک ماتریالیستی می‌دانست، نتوانست از تریوالیزم (سه قانونه بودن) دیالیکتیک هگلی گسست نماید. برعلاوه او نه تنها در دوران قبل از انقلاب بلشویکی 1917 دارای بعضی نظرات و عملکردهای نادرست بود، بلکه حتی پس از انقلاب نیز نظرات و عملکردهای نادرستی داشت. مثلاً او باری سوسیالیزم را مرادف با "برقی‌سازی" اعلام کرد. یا مثلاً او با استثمار و مافوق استثمار امپریالیستی منابع نفت و گاز قفقاز، مشخصاً جمهوری آذربایجان شوروی، مشکلی نداشت و برای بهبود زندگی مردمان آن دیار چنین استثماری را لازم می‌دانست.**

**مائو بنا به‌گفتۀ خودش در "گفتگو راجع به‌مسایل فلسفه" از همان ابتدا مارکسیست- لنینیست نبود. او می‌گوید:**

**«در گذشته کنفوسیوس را مطالعه کردم و شش سال را روی چهار کتاب و پنج کلاسیک گذراندم. من یاد گرفتم که آنها را از بر بخوانم، اما آنها را نفهمیدم. در آن موقع من عمیقا به کنفسیوس اعتقاد داشتم و حتی مقالاتی نوشتم (برای تفسیر عقاید او). بعدا به یک مدرسه بورژوایی رفتم، به مدت هفت سال. هفت به علاوه شش می شود 13 سال. من تمام چیزهای بورژوازی، علوم طبیعی، علوم اجتماعی را مطالعه کردم. یک مقدار هم تعلیم و تربیت به من یاد دادند. پنج سال مدرسه عادی، دو سال مدرسه متوسطه، هم چنین اوقاتی را که در کتابخانه گذراندم نیز اضافه شد. در آن زمان من به دوآلیسم کانت اعتقاد پیدا کردم و به خصوص به ایده آلیسم او. من اصلا یک فیودالیست و در عین حال مدافع دموکراسی بورژوایی بودم. جامعه مرا وادار کرد که در انقلاب شرکت کنم. من چند سال را به عنوان معلم مدرسۀ ابتدایی و مدیر یک مدرسه چهارساله گذراندم. من همچنین تاریخ و زبان چین را در یک مدرسۀ شش ساله تدریس کردم و نیز برای مدتی در یک مدرسۀ متوسطه تدریس کردم. ولی چیزی نفهمیدم. وقتی به حزب کمونیست ملحق شدم، دانستم که ما می بایست انقلاب را به انجام رسانیم. اما بر ضد چه؟ و چطور میخواستیم این کار را انجام دهیم؟**

**البته مسلم بود که میبایست انقلاب را بر ضد امپریالیسم و جامعه کهنه انجام داد.**

**من کاملاً نمی فهمیدم امپریالیسم چه نوع چیزی است، در این باره که چطور می توانستیم انقلاب را انجام دهیم هنوز کم فهمیده بودم. هیچ کدام از چیزهایی که در طول 13 سال یاد گرفته بودم برای انجام انقلاب مناسب نبود.**

**جامعه ما را واداشت تا وارد صحنه سیاسی شویم. آیا هرگز کسی بوده که در گذشته با مارکسیسم مخالفت نکرده باشد؟ من حتی نشنیده بودم آنچه که خوانده و شنیده بودم کنفوسیوس بود، ناپلیون بود، واشنگتن، پتر کبیر و استرداد میخی، سه میهن پرست برجستۀ ایتالیایی- به عبارت دیگر تمام قهرمان های سرمایه داری- همچنین زندگی نامه ای از فرانکلن خوانده ام. او از خانوادۀ فقیری برخاست، بعد از آن یک نویسنده شد و تجربیات در الکتریسیته به دست آورد.»**

**پس از سهم‌گیری مائوتسه‌دون در تأسیس حزب کمونیست چین و حتی پس از تأمین رهبری او بر حزب کمونیست چین در جریان راه‌پیمائی طولانی در جلسۀ زون‌یه در سال 1935 و سال‌ها و دهه‌های بعد، چه پیش از پیروزی انقلاب چین در سال 1949 و چه پس از آن، نیز مائوتسه دون دچار اشتباهات و کمبودات معین تیوریک و عملی بوده است.**

**مثلاً در اثر معروف خود "در بارۀ حل صحیح تضادهای درون خلق" وی میگوید که بورژوازی ملی چین سوسیالیزم را پذیرفته است، در حالی سوسیالیزم فقط می‌تواند بر بورژوازی، اعم از بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور، تحمیل گردد، زیرا که هیچ طبقه ای به‌دلخواه از منافع طبقاتی خود نمی‌گذرد.**

**هم‌چنان وی در همین اثر خود متذکر می‌گردد که تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار و تضاد میان شوونیزم ملیت هان و "اقلیت‌های ملی" در جامعۀ سوسیالیستی چین از جملۀ تضادهای درون خلق است و از نوع تضاد میان خلق و دشمن خلق نمی‌باشد. بعدها در دورۀ انقلاب فرهنگی، مائوتسه‌دون متذکر گردید که ممکن است انقلاب فرهنگی بعدی در چین در مورد مسئلۀ زنان باشد. این نشان می‌دهد که در آن زمان وی باورمند نبوده است که تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار از جملۀ تضادهای درون خلق، یا حداقل مطلقاً از جملۀ تضادهای درون خلق، است.**

**اما در رابطه با تضاد میان شوونیزم ملیت‌هان و "اقلیت‌های ملی" در چین، موضع‌گیری‌های مائوتسه‌دون هیچ‌گاه با اصل "حق تعیین سرنوشت ملل" منطبق نبوده است. در اثر معروف مائوتسه‌دون به‌نام "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، از تاریخ پنج هزار سالۀ ملت چین (عمدتاً ملت هان) صحبت می‌گردد، گو این‌که موضوع ملت در چین یک سابقۀ پنج هزار ساله داشته است. در این اثر، چین نه یک کشور کثیر الملیتی بلکه یک کشور تک ملیتی (ملت هان) و شامل اقلیت‌های ملی، و نه ملیت‌های اقلیت، محسوب می‌گردد. در حالی که چین یک کشور کثیرالملیتی شامل یک ملیت اکثریت و حاکم- هان- و چند ملیت اقلیت و تحت ستم- ترک‌های اویغور، تبتی‌ها، مغول‌ها و منچور‌ها- است. این ملیت‌های اقلیت در حالی که از لحاظ نفوس، فیصدی کوچکی از مجموع نفوس چین را تشکیل می‌دهند، از لحاظ قلمرو، فیصدی بیش‌تری از مجموع قلمرو چین نسبت به قلمرو ملیت هان را در اختیار دارند. این قلمروها هر کدام شان در تاریخ گذشته، گاهی مستقل از چین بوده اند و گاهی توسط لشکرکشی‌های امپراطورهای گذشتۀ چین حالت مستقل شان را از دست داده اند. برعلاوه مغول‌ها و منچورها در مقاطعی از تاریخ برکل چین حاکمیت داشته اند. باید به‌صورت صریح و روشن متذکر شد که مائوتسه‌دون هیچ‌گاه اصل "حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی" را در رابطه با ملیت‌های اوغیور، تبت، مغول و منچور در چین مورد پذیرش قرار نداد. حزب کمونیست چین در کل نیز هیچ‌گاه اصل "حق ملل تا سرحد جدایی" را مورد پذیرش قرار نداده است.**

**هیچ سندی وجود ندارد که ثابت سازد مائوتسه‌دون با فیصله‌های مبتنی بر "تیوری رشد نیروهای مؤلده" در کنگرۀ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، تیوری عصر زوال امپریالیزم در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین و جانشینی لین پیائو و درج رسمی آن در اساس‌نامۀ حزب درین کنگره مخالفت کرده باشد.**

**تقسیم دنیا به‌سه جهان توسط مائوتسه‌دون نیز یک تقسیم‌بندی نادرست بود و نتیجۀ عملی آن نیز هم‌سویی نسبی با رویزیونیست‌های سه‌جهانی در سیاست بین‌المللی دولت چین و در مجموع عمدتاً زیان‌بخش بود.**

**اما تمامی این اشتباهات و کمبودات مائوتسه‌دون، اشتباهات و کمبودات مائوئیزم نیست، چرا که مائوئیزم جمع‌بندی خدمات تیوریکی و پراتیکی مثبت مائو به‌ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری و رساندن آن به‌مرحلۀ تکاملی سوم یعنی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم است که به‌صورت اولیه توسط خود حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تحت نام اندیشۀ مائوتسه دون صورت گرفت و سپس این جمع‌بندی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت نام مائوئیزم مضمون روشن و صریح پیدا کرد و رسمیت بین‌المللی یافت.**

**یک بخش از اشتباهات و کم‌بودات تیوریکی و پراتیکی مائوتسه‌دون، مثلاً بعضی از اشتباهات کنگره‌های سراسری هشتم و نهم حزب کمونیست چین، در سال‌های بعد اصلاح و رفع گردید، اما یک بخش ازین اشتباهات و کمبودات تا آخر باقی ماند.**

**در واقع پسا مارکسیست- لنینیست- مائوئیست‌های اواکیانی به‌جای بحث روی کمبودات مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم، روی "اشتباهات و کمبودات" مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون پرگویی می‌کنند و با جمع‌بندی‌های من‌درآوردی از این "اشتباهات و کمبودات"، به‌نفی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم می‌رسند و کل این عبارت را از ادبیات حزبی شان حذف می‌نمایند.**

**وقتی در جریان آخرین نظرخواهی‌ها در بارۀ سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" در نشست عمومی سوم کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نمایندۀ حزب کمونیست افغانستان به‌طور خلاصه بیان کرد که:**

**«مائوئیزم جمع‌بندی مجموع خدمات مثبت مائو در تکامل بخشیدن ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری به‌مرحلۀ سوم تکاملش است که اشتباهات و کمبودات مائوتسه‌دون را در بر نمی‌گیرد.»**

**نمایندۀ حزب کمونیست ایران (م ل م) در مقابل این گفته عکس‌العمل منفی شدیدی نشان داد و گفت که:**

**«این گفتۀ رفیق ما نشان می‌دهد که هنوز درک عمیقی از انقلاب چین ندارند.»**

**در مقابل، نمایندۀ حزب کمونیست افغانستان از نمایندۀ حزب کمونیست ایران (م ل م) پرسید که:**

**«مطابق به‌درک عمیق خودتان از انقلاب چین، جانشینی لین‌پیائو و رسمیت یافتن اساس‌نامه‌یی آن در کنگرۀ سراسری نهم حزب کمونیست چین را چگونه می‌توانید بخشی از مائوئیزم به‌حساب آورید؟»**

**درین موقع وضعیت متشنج شد و یکی از اعضای دایمی کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که نمایندۀ حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز بود، از ادامۀ این پرخاش جلوگیری نمود و کل جلسه را به‌طرف رأی‌گیری برای تصویب سند سوق داد.**

**حالا همین رفقای قابل احترام دیروزی ما، یک‌جا با سایر رفقای حزبی شان، و مهم تر از آن به‌دنباله روی از حزب پسا مارکسیست- لنینیست- مائوئیست امریکایی، که در قبال امپریالیزم جهان‌خوار امریکا شکست طلبی انقلابی را در پیش نگرفته است، نه تنها با "نقد" از "کمبودات و اشتباهات" مائوتسه‌دون بلکه "کمبودات و اشتباهات" مارکس و انگلس و لنین و استالین، به‌نفی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم دست یافته اند. حال باید پرسید که این سقوط به‌بیراهۀ رویزیونیزم پسا مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم چگونه و به‌‌چه صورتی می‌تواند درک عمیق از انقلاب چین و کل تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی را نشان دهد؟**

**عکس این برداشت و نتیجه‌گیری نیز نادرست است. ما مائوئیست‌ یا به‌عبارت روشن‌تر مارکسیست- لنینیست- مائوئیست هستیم. اما نباید تمامی پندارها، گفتارها و کردارهای مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون، حتی پندارها، گفتارها و کردارهای متناقض شان، را دربست بپذیریم و از آن‌ها به‌صورت غیر مدلل و صرفاً به‌خاطر تعلق داشتن شان به‌کلاسیکران، حجت و دلیل برای درست بودن پندارها، گفتارها و کردارهای درست و نادرست خودمان بسازیم.**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

# 5

**پنجاهمین سال‌گرد خیزش مسلحانۀ ارضی ناگزالباری را در تمامی مناطق [شهری و] روستایی با روحیه و شور و شوق انقلابی تجلیل نماییم!**

**راه ناگزالباری یگانه راه رهایی توده‌های تحت ستم هند است!**

**بیایید امپریالیزم و فیودالیزم را در آتش جنگ خلق پدیدآمده توسط ناگزالباری نیست و نابود نماییم!**

**بیایید انقلاب دموکراتیک نوین را پیروز سازیم!**

**رفقا و دوستان عزیز!**

**همان‌ طوری که جرقه به شعله تبدیل می‌شود مبارزۀ انقلابی مسلحانۀ ارضی ساحۀ علاقه داری سیلیگوری در ناحیۀ دارجیلینگ بنگال راه انقلاب هند را سمت‌وسو بخشید. پس از آن ناگزالباری تنها به عنوان یک قریۀ کوچک نه بلکه به عنوان سمبول یک مسیر سیاسی شناخته می‌شود.**

**شورش مسلحانۀ ناگزالباری پنجاهمین سالش را در 23 می 2017 تکمیل خواهد کرد.**

**با الهام از مناظرۀ عظیم علیه رویزیونیزم مدرن خروشچفی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که تحت رهبری حزب کمونیست چین به رهبری رفیق مائوتسه‌دون پیش برده شد، تعداد کثیری از مائوست‌های انقلابی، به‌شمول رهبران ردۀ اول مثل رفیق چارومازومدار و رفیق کنهای چترجی، به میدان کارزار داخل شدند.**

**از مارچ 1967 دهقانان فقیر شورش علیه مالکان ارضی و سودخواران روستایی را شروع کردند و زمین‌های آن‌ها را مصادره نمودند. چنان‌که مطابق به هدایات رهبر آن وقت "حزب کمونیست مارکسیست" و وزیر داخلۀ حکومت ایالتی (جیوتی باسو)، نیروهای مسلح پولیس حکومتی در 23 می بالای دهقانان در روستای ناگزالباری حمله کردند. در این برخورد مسلحانه یک پولیس کشته شد. در 25 می پولیس بالای اهالی روستای پراسادجوت کورکورانه آتش کشود که یازده نفر، به شمول هشت زن و دو کودک، زندگی شان را از دست دادند. رادیو پیکینک شورش ناگزالباری را "رعد بهاری" نامید. جرقۀ ناگزالباری به سرعت در سراسر کشور، در سریکاکولم (اندراپرادیش)، موشاهاری (بیهار)، لاخیم‌پورکیری، تیرای (اوتارپرادیش)، دیپرا- بالاوپور، بیربوم، سونارپور، کنگسا (بنگال)، پنجاب، کیرالا، تامیل نادو، اودیشا، کشمیر، آسام و تریپورا، گسترش یافت. جنگ چریکی دهقانان مسلح علیه پولیس، نیروهای شبه نظامی و ارتش هند، که به کمک مالکان ارضی آمده بودند، مالکان ارضی و امپریالیست‌ها را به وحشت انداخت. این موج انقلابی تنها بالای مناطق روستایی اثر گذار نبود بلکه روی مناطق شهری نیز تأثیر داشت. در مرکز بنگال (شهر کلکته) یک جنگ چریکی وسیع تحت رهبری محصلان و جوانان به‌راه افتاد.**

**شورش عظیم ناگزالباری نتیجۀ تطبیق خلاقانۀ مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون، ایجاد ارتش خلق در مسیر جنگ طولانی خلق با هدف پیروز ساختن انقلاب دموکراتیک نوین، کسب قدرت منطقه یی از طریق مبارزۀ مسلحانه، نخست آزادسازی مناطق روستایی و سپس محاصرۀ شهرها و کسب مؤفقیت در سراسر کشور، در شرایط خاص هند است. این ضربه‌ای است بر رویزیونیزم عمیقاً ریشه‌دار در انقلاب هند. این، بخش جدایی‌ناپذیری از انقلاب جهانی سوسیالیستی است. این گسستی از رویزیونیزم به وجود آورد و تحت ره‌نمایی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشۀ مائوتسه‌دون، به‌مثابۀ یک آغاز عظیم برای تشکیل یک حزب انقلابی مائوئیست و برای یک مسیر سیاسی، استراتژِی، متود مبارزاتی و متود رهبری حقیقی، برپا گردید. این یک چرخش عظیم و یک جهش کیفی در تاریخ انقلاب هند است.**

**حزب کمونیست هند (مارکسیست– لنینیست) تحت رهبری رفیق چارومازومدار، کسی که مبارزۀ عظیم ناگزالباری را رهبری کرد، تشکیل گردید. مرکز کمونیستی مائوئیستی با تعقیب عین تیوری، مسیر و استراتژی تحت رهبری رفیق کان‌های‌چترجی به‌وجود آمد. آن‌ها موج انقلابی آن زمان را رهبری کردند. بهر حال، با وجودی که استراتژی این انقلاب درست بود، به علت کاستی‌های تاکتیکی، فعالیت‌های نفاق‌افگنانۀ نیروهای راست و سرکوبی ارتجاعی طبقات حاکمه در سراسر کشور، جنبش در اواسط 1972 با صدمات شدید و عقب‌نشینی مواجه شد. اپورتونیست‌ها و نفاق‌افگنان انشعاب کردند و حزب ضعیف گردید.**

**انقلابیون راستین با اتخاذ درس‌های ارزش‌مند از [جنبش] ناگزالباری، با ارادۀ قوی و [تقبل] قربانی [های عظیم] برای انکشاف سه سلاح معجزه آسا- حزب [کمونیست]، ارتش خلق و جبهۀ متحد تلاش کردند. جنبش انقلابی یک بار دیگر مانند موج تازه ای سر بلند نمود. نیرو‌های انقلابی مجدداً سازمان‌دهی شدند. این نیروهای انقلابی هم اکنون خط ناگزالباری را تقریباً در بیست ایالت کشور پاس‌داری می‌کنند. آن‌هایی که این خط را پاس‌داری کردند تا دیروز ناگزالیت‌ بودند و حالا ارتقا یافته و مائوئیست شده اند. آن‌ها بدیل سیاست انقلابی را به‌طور مؤثر برجسته ساخته اند و به‌عنوان خطرناک‌ترین عناصر برای طبقات حاکه بپاخاسته اند. به همین دلیل ما باید خط انقلابی نگزالباری را، که در پنجاه سال گذشته راه هم‌چو انکشاف و گسترش را هموار کرده، بلند نگه داریم و اعلام کنیم که این خط شکست ناپذیر است.**

1. **ناگزالباری بر رویزیونیزمی که در هند ریشه داشت ضربه وارد کرد.**
2. **این خط، کسانی را که به‌صورت خستگی‌ناپذیر در کشور برای ساختمان جنیش انقلابی زحمت می‌کشند متحد ساخت.**
3. **این خط مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را به‌عنوان تیوری راه‌نمای پراتیک اتخاذ کرد.**
4. **این خط خصوصیات جامعۀ هند و تضاد عمده را از بین تضاد‌های اساسی در جامعۀ هند به درستی شناسایی کرد.**
5. **این خط هدف عالی انقلاب دموکراتیک نوین، مسیر انقلابی، ‌استراتژی انقلابی، اهداف انقلابی و نیروهای انقلاب در هند را به روشنی نشان داد.**

**مسائل ارائه شده توسط ناگزالباری اهمیت عظیم تاریخی دارد. مبارزۀ فعلی قاطعانه روی این مسایل قرار داشته است. طبقات استثمارگرِ حاکمه تعرضات و کارزارهای متعدد نظامی، از حملات صحرایی تا شکار سبز، را در طول 50 سال گذشته بی‌وقفه سازمان‌دهی و پیش برده اند تا این مبارزه را نابود نمایند. تقریباً بیست هزار نفر جان‌های شان را به به‌خاطر انقلاب از دست داده اند. آن‌ها می‌گویند که ناگزالباری نمی‌میرد. آن‌ها می‌گویند که این انقلاب شکست‌ناپذیر است. ناگزالباری این حقیقت تاریخی را ثابت کرده است که یک جرقۀ کوچک آتش عظیمی برمی‌افروزد. خط جنگ طولانی خلق این امر مسلم را که جنبش انقلابی از مناطق دور افتاده به مناطق پهناور پیش‌روی می‌نماید واقعیت بخشیده است.**

**کمیته‌های انقلابی مردمی که در بسیاری از مناطق استراتژیک در هند تشکیل شده اند قدرت بدیل پابرجا در بین مردم هستند. مردم مناطق جنبش انقلابی با رزمندگی علیه سیاست‌های نوین اقتصادی امپریالیستی طبقات حاکمۀ هند می‌جنگند. در مناطقی که کمیته‌های انقلابی مردمی استحکام یافته اند مردم ایثارگرانه برای جال- جنگل- زمین –ایجات- ادیکار می‌جنگند. آنها سرمایه‌داران کمپراتور را از سینگور، نندیگرام، لالگر، لوهاندیگوردا، دورلی- بانسی و پرادیپ وادار به فرار کرده اند. دنده کرانیا و بیهار- جارکند به مثابۀ مراکز مبارزات توده یی علیه سیاست‌های طبقات حاکمه، به‌خصوص فاشیست‌های برهمنی هندو یعنی آنانی که راه را برای غارت امپریالیست‌ها بیش‌تر بازکرده اند، ایستادگی کرده است. این مناطق به‌عنوان مراکز مبارزه به سطح عالی‌تری پیش‌رفت کرده اند، خط ناگزالباری را در این مناطق برجسته می‌کنند و میراث انقلاب قهرمانانۀ ناگزالباری را ادامه می‌دهند. به‌همین دلیل طبقات استثمارگر و صاحبان شان این مناطق را تمرکزگاه شدید جنگ اعلام کرده اند.**

**رفقا و دوستان عزیز!**

**در جلسۀ اخیر دهلی استراتژی ای که در طی پنج دهۀ اخیر بی سابقه است برای نابود کردن جنبش انقلابی در کشور طرح گردیده است. آن‌ها سیاست‌های تشدید جنگ بالای مردم توأم با تصمیم قطعی برای نابودسازی میراث ناگزالباری و مائوئیست‌های کنونی را اتخاذ کرده اند. هیچ محدودیتی برای طیارات بی پیلوت و چرخ بال‌ها در آسمان، نیروهای پولیس و شبه نظامی در جنگلات، حملات، کشتار، قساوت، آتش‌زدن منازل، انهدام محصولات و تاراج روستاها توسط نیروهای مسلح وجود نخواهد داشت. حملات بالای نیروهای دموکرات، محصلان، روشن‌فکران، میهن دوستان، ملی‌گرایان، کارمندان و نیروهای مردمی در شهرها تشدید خواهد شد.**

**وضعیت فعلی روشن می‌سازد که قطب بندی طبقاتی واضح و شدید در کشور پدید خواهد آمد و جنگ طبقاتی شکل بسیار ددمنشانه‌تر به‌خود خواهد گرفت. زمان آن فرا رسیده است که با این‌گونه شرایط سخت قاطعانه روبرو شویم و خط انقلابی ناگزالباری را به‌پیش سوق دهیم. بیایید همۀ ما نیروهای انقلابی، که در پاس‌داری از خط ناگزالباری با مشکلات بسیاری روبرو شده ایم، وضعیت فعلی را به‌عنوان یک چالش در نظر بگیریم و ثابت قدمانه اعلان نماییم که خط ناگزالباری پیروز خواهد شد.**

**رفقا، دوستان، نویسندگان، شعرا، هنرمندان، محصلان و روشنفکران، خبرنگاران، کارمندان، زنان، وکلا، داکتران و تمام نیروهای مردمی! بیایید درفش ناگزالباری را بلند نگه داریم! بیایید آماده شویم تا درفش انقلاب مسلحانه را در اهتزاز نگه داریم! بیایید استثمار امپریالیست‌ها را دفن نماییم! بیایید انقلاب دموکراتیک نوین کشور را پیروز سازیم!**

**پنجاهمین سال‌گره انقلاب ناگزالباری را با شوروشوق و قاطعیت مبارزاتی در تمامی شهرها و روستاها تجلیل نماییم. تمامی کسانی را که با ناگزالباری عشق می‌ورزند بخشی ازین تجلیل بسازیم. پنجاهمین سال‌گرۀ ناگزالباری را در یک جو و محیط انقلابی از 23 تا 29 می تجلیل نماییم.**

**راه ناگزالباری یگانه راه است!**

**زنده باد مارکسیزم- لنینیزم – مائوئیزم!**

**مرگ بر تمامی رویزیونیست ها!**

**مرگ بر امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی کمپراتور بروکرات!**

**قدرت طبقات حاکمۀ استثمارگر را نابود نمایید و قدرت دولتی انقلابی مردمی متکی به خود را ایجاد نمایید!**

**توده ها بدون حزب انقلابی، ارتش مردمی و قدرت دولتی مردمی هیچ چیز ندارند!**

**زنده باد جنگ انقلابی مسلحانۀ ارضی!**

**زنده باد انقلاب دموکراتیک نوین هند!**

**می 2017**

**با درودهای انقلابی!**

**کمیتۀ مرکزی**

**حزب کمونیست هند (مائوئیست)**